تالیف

ژلوتن مستشرق
شهیر آلمانی

ترجمه

سید مرتضی هاشمی
حائری

تاریخ شیعه

یا

علل سقوط بنی امیه

از انتشارات

کتابخانه و چاپخانه اقبال

تهران - ۱۳۲۵

مؤلف
یان ولوتن مستشرق
شهیر آلمانی

مترجم
سیدمرتضی هاشمی
حائری

تاریخ شیعه
و
علل سقوط بنی امیه

ازانتشارات

کتابخانه وچاپخانه اقبال

طهران ـ ۱۳۲۵

حق چاپ محفوظ است

مقدمه مترجم

هنگامیکه در دانشگاه لندن تحصیل علم میکردم و برای تخصص در رشته تاریخ سعی مینمودم از زبان استاد دانشگاه مرحوم سر توماس آرنولد (۱) مکرر شنیده بودم که درسخنرانیهای خود اشاره بکتاب « فان فلوتن» میکند . چون برای امتحان مهیا میشدم این کتاب مورد استفاده شایان قرار گرفت وبراثر مطالعه آن بهنیکو ترین وجهی از عهده امتحان برآمدم بویژه درقسمتی که مربوط بتاریخ شیعه بود

همانوقت برای مطالعه قسمتی از کتابهای خطی فدسی بهولند رفتم آنجا بفکر افتادم که یك نسخه از کتاب تاریخ «فان‌فلوتن» را بدست بیاورم متأسفانه هرچه جستجو کردم کمتر یافتم درصورتیکه فقط سی وسه سال از تاریخ چاپ کتاب نامبرده میگذشت بسی مایهٔ شگفتی شد ولی در دانشگاه لندن یك نسخه موجود ومورد استفاده همگانی بود

---

(۱) توماس واکرادنولدThomas walherarnold که‌از خاور شناسان بزرك انگلیست در نوزدهم ماه اپریل سال ۱۸٦٤ میلادی در (دونرت) یکی ازشهرهای انگلستان تولدیافته‌درسال۱۸۸۳ داخل دانشگاه(کمبریج) شده ودر آموزشگاه (ماکدالین) Mabdalen بتحصیل ادبیات انگلیسی نزد پرفسور (کاول) Cowell وپرفسور (رابرتسن) Robertson دونفرخاورشناس بزرك ومعروف انگلیسی بتحصیل فارسی وعربی مشغول شده بانهایت شوق وذوق و کمال‌جدوجهد ادبیات اسلامی‌را پیروی کرده خصوصا درزبان عربی ترقی فوق‌العاده نمود در تمام نوشتجات وتالیفات قیمی این‌خاورشناس زرك کمال بلاغت وفصاحت مشهود میباشد مدتی در هندوستان مشغول تدریس در دانشسرای (علیگره) بود بعداورا پرفسور فلسفه‌درمدرسه سکرمنی‌لاهور معین نمودند وقتیکه درهندوستان بتعلیم دانش مشغول بود با علمای زرك

در اوائل سال ۱۹۲۸ تحصیلات خودرا بپایان رسانده بودم و بمصر مراجعت میکردم بسمت متخصص تاریخ اسلام در (ازهر) مشغول بکارشدم دانشجویان که آخرین دوره تحصیلی را می‌پیمودند هریك سئوالاتی چنددر رشتهٔ که تخصص پیدا کرده بودند پاسخ میگفتند همکار محترم بنده شیخ محمد زکی ابراهیم (دولت اموی وعوامل گسیخته گی وفنای آن) را برای رساله

ودانشمندان معروف اسلام دوست و آشنا شده سبب دوستی و اتحاد بین مسلمانان وانگلیسها گشته بود در سال ۱۸۹٦ یك کتاب عمدهٔ در تعریف تعالیم روحانی اسلام بزبان انگلیسی نوشته انتشار داد

زمانیکه توماس ارنولد درمدرسه لاهور درس میگفت آوازه دانشمندی ونیکو سیرتی وخوش خلقی او درتمام کشور های اسلامی پیچیده بود امیر عبدالرحمن خان از افغانستان اورا دعوت فرموده بود که به آن مملکت رفته بعضی کتب انگلیسی رابفارسی ترجمه نماید ومیخواست که بواسطه اوبیش ازپیش رشته دوستی میان افغانستان وانگلستان محکم شود توماس ارنولد برای اینکه بانگلستان بازگشته ودرمیان خانواده خود بسر برد عذر این دعوترا خواست درسال ۱۸۹۲ بایك دختر هم میهن خود بنام (میس هیکسن) Mishickson که خیلی عاقله وچنانچه باید وشاید تربیت یافته بود ازدواج کرد این دانشمند بزرك درنقاشی مهارت کامل داشته و تابلوهای جاویدی از خود بیادگار گذاشته است چندین کتاب درخصوص ایران ونقاشی ایرانی نوشته ویك دوست بسیار خوبی برای ایرانیان بشمار میرود

دراوائل سال ۱۹۳۰ کتاب فشنگی موسوم به (بهزاد ونقاشیهایش در ظفرنامه) تالیف کردتوماس ارنولد دراین کتاب تحقیقات صنعتی خودرابطور اکمل بکار برده بدلائل متعدد مدلل ومعلوم مینماید که دیگر جای هیچگونه تردید باقی نمی گذارد که استاد کمال الدین بهزاد بزرگترین ومشهورترین نقاشهای ایران بوده مرك توماس ارنولد درروز نهم ماه جون سال ۱۹۳۰ دراندن بوده

(مهاشمی حائری)

خود برگزیده بودند بایشان گوشزد کردم که مختصر بازگشتی بکتاب «فان فلوتن» بکنند وآنرا مورد استفاده قرار بدهند. پس از مراجعه هریك از استاد وشاگرد برای رساله خود ازکتاب مذکور کسب استفاده کرد

بنابراین جمعی متفق شدیم که آنرا بزبان تازی ترجمه کنیم تاتازی زبانان‌از مطالعه آن بهره‌مند شوند مؤلف‌دانشمند این کتاب‌انگشت تفحص برنقاطی از تاریخ اسلام گذاشته که کمتر مستشرقی متوجه آن شده است هرگونه سیاست وحکمترا بخوبی‌روشن کرده در خراج و احوالات سیاسی واجتماعی (سیاست عمربن‌عبدالعزیز) دادسخن داده و با اسلوبی شیوا پرده از روی پوشیده‌های گذشته دور برداشته سپس بشرح شورشها وجنگهای داخلی وخارجی پرداخته است. همچنانکه یك قسمت مهم ازکتابرا(بشیعه و وعقاید شیعه) وطوایف مختلف شیعه تخصیص داده .

مؤلف درکتاب خود تاثیر این طایفه وهمکاری صمیمانه آنانرابابنی عباس مفصلا توضیح داده که‌چگونه عباسیان برای نشر دعوت خوددرعراق‌و خراسان ازشیعیان وسایر فرقه‌های دیگر مانند (خرمیه وراوندیه) حد اکثر استفاده‌را می‌بردنددرسبب سقوط دولت‌اموی اشاره بنقاطی کرده که تاکنون کسی بدان بی‌نبرده ومدتی درخصوص آراء وعقاید غلط مسلمانان آنزمان که مخلوطی ازمسیحیت ودین‌یهود وعقاید فارس قدیم بود به تفصیل سخن رانده «فان فلوتن » سرموفقیت بنی‌عباس را در سه موضوع اساسی میداند نخست تنفر و انزجار شدیدی که ساکنین مسرق زمین نسبت باعراب فاتح داشتند .

دوم ــ نیرومندی و سنتیانی مؤثر شیعیان که از انصار و اهلبیت بودند .

سوم ـ انتظار ناجی .

نویسنده در توصیف وشرح این سه رؤس مطلب یك روش تحلیلی عمیق و مؤثری اتخاذ کرده همچنانکه نظر دقیقی بر جمیع مصادر اخبار عربی و حقایق تاریخی افکنده . در اثبات نظریه خویش چگونه بوده

و بهترین و عالیترین کتب عربی و فرانسویرا مورد اتکاء واعتماد قرار داده . چیزیکه این کتابرا بصورت برجسته در آورده و درعالم علم وادب دارای درجه‌بلندی نموده‌تنها کشف‌و تعمق در تاریخ نیست بلکه نویسنده قسمتی ازکتاب خود را بتفسیر پارهٔ از مسائل قرآن مجید و کتب ادبی و دینی اختصاص داده

مترجم کتاب نه‌تنها بترجمه کتاب از اصل پرداخته بلکه درموارد بسیاری بانویسندهٔ دانشمند درافتاده وبطلان عقاید اورا ثابت نموده چنانچه نویسنده در یك‌قسمت اشاره بدین‌مبین اسلام کرده می نویسد که دین اسلام بزور سر نیزه منتشر شد و تعمیم یافت نه بارضای مردم • باز می نویسد مردم ممالك مغلوب از حکم مسلمانان متنفر و هراسان بوده اند فاتحین را دشمن می داشتند مسلمانان فاتح بااهالی ظالمانه رفتار میکردند

این اظهارات وعقاید مؤلف کتاب کاملا مخالف باحقیقت است زیرا اسلام دین زورگوئی نبوده و رسول خداهرگز خلق بد نداشته نه رسول خدا و نه جانشینان او خداوند تبارك و تعالی در حق بپغمبر خود میگوید (و انك لعلی خلق عظیم) (فبما رحمة من‌الله لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضو من‌حولك) (لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم)پیغمبر میفرماید (کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته)

☆☆☆

برای اینکه خواننده محترم در فهم برخی مطالب دوچار اشکال نشود توضیحات کافی ومفید داده شده ازجمله تعریف و تفسیر کامل ادیان اشراقی ولادری ومانوی و بابی واسرائیلی و نیزاسامی سهرها وموقعیت آن بخوبی روشن است

مؤلف کتاب خود را بپنج باب قرارداده هرباب چندین فصل‌دارد که بوسیله حرف لاتین از هم متمایز شده • مترجم برای اینکه تسهیل بیشتری برای خواننده فراهم کرده باسه عنوانی تحت هر کدام از این فصول برگزیده تا اگر در نقاط دیگر اشاراتی گذشته شود بر خواننده

عزیز مشکل نیفتد

برای تعلیقات وتوضیحات و انتقادات یك علامت ایکس × یادو علامت بدین گونه × × گذاشته شده

باتمام اینها نمی‌شود از اهمیت زیاد کتاب صرف‌نظر کرد در واقع گنج شایگانیست که حقایق گرانبهائیرا قلم آزموده وتوانائی شرح داده و نمیشود بهیچ وجه‌هیچ گونه اعتراضی بران کرد همچنانکه مستشرقین وعلمای تاریخ نمیتوانند بگویند نیازی بدان نیست این کتاب برای علمای اسلام خیلی مفید و بسیار جالب توجه میباشد لازم بتذکر نیست که برای ترجمه آن کتب بی‌شماری مورد نیاز مندی مترجم قرارگرفت و این خود بهترین دلیل برجامع بودن کتاب میباشد درهرحال ماقضاوترا بخوانندگان واهل معرفت واگذار می کنیم

درنقل وترجمه کتاب دقت شایانی‌بکار رفته و با وجود اشکال زیاد امید موفقیت داریم

مترجم سعی کرده آراء و عقاید سایر مستشرقین راهم در این کتاب بگنجاند تاوجه نظر یکنفر درنظر نباشد

امـا درخصوص اهمیت کتاب البته هیچ گونه توضیحی لازم نیست ملتی که مدنیت آن سالهای قبل از تمدن اروپا بوده بدون شك تاریخ قابل توجهی خواهد داشت این‌نکته‌را علمای بزرك تاریخ در تمام اقطار گیتی اعتراف کرده اند و برای کسب اطلاع و کشف حقایق عمر ها صرف نموده‌اند بطوریکه اکنون ما باید برای حل هرمشکلی‌یافهم مطلبی دست بدامان آنها بزنیم

حسن ابراهیم حسن ـ محمود زکی ابراهیم

مقدمه مؤلف کتاب

دراین مقدمه‌ما ازحزب بنی عباس ودامنه فعالیت آن سخن میگوئیم شاید بتوانیم بخواننده خود مهمترین اسباب سیاسی سقوط بنی امیه را تقدیم کنیم چون نمی توان منکر آن شد که ظهور بنی عباس مقدمه سقوط عرش اموی بود بدین معنی از وقتیکه اهلبیت در خراسان تشکیل حزب دادند و باتمام نیرو برای پشتیبانی بنی عباس حاضرشدند از همان وقت سقوط دولت اموی حتم و مسلم بود پس ما برای حل معمائی که در پیش داریم توضیح میدهیم چگونه و برای‌چه خراسانیها حاضر بمتابعت ومشایعت خاندان پیغمبر شدند ممکن‌است فهم این مطلب در نظر اول خیلی آسان باشد زیرا مورخین عرب همگی برای روشن شدن این قضیه بقدر کافی نوشته وتعمق کرده اند و شاید مابتوانیم با تقدیم توضیح کافی در این خصوص بواجب خود نسبت بخواننده عمل کرده باشیم

در رساله که از (ریشه حزب عباسی) نوشته انـد منتهای سعی را برای نقل عقاید مورخین نسبت بدعوت بنی عباس بکار برده اند اینـدعوت از همان آغاز کار و در خراسان بافعالیت تمام شکارکرد تا اینکه کرسی خلافت‌را صاحب شد

در اینجا لازم میدانم ناگفته نگذارم که ممکن‌نیست بتوانم تحلیل تاریخی قابل رضایتی از مقصودی که بدان اشاره شد بنمایم چـه معتقدم آنچه مورخین عرب تاکنون بجای گذاشته اند تکرار مکرر حوادثیست که کم بیش صحت دارد و شاید در بار سلطنتی‌بغداد بیش ازآنچه حفاریرا کشف کند درمستور داشتن و پرده پوشی از وقایع تاریخ اصرار ورزیده

بااین احوال مطالعه کتب قدیم عربی برای من مفید واقع شد زیرا توانستم عقیده شخصی نسبت بمصادر اخبار عربی پیدا کنم چنانکه پرده از

روی رازی مهم تر از این راز برای کسانیکه جویای سر موفقیت عباسیها باشند در سه اصل منحصر شده نخست تنفر و انزجار شدیدی که ساکنین مشرق زمین با عراب داشتند فاتحینی که نژادا بیگانه وبسیار کج رفتار و ظالم بودند دوم نیرومندی و بشتیبانی مؤثر شیعیان که از انصار اهلبیت بودند سوم انتظار ناجی یاراهنما بدون شك موضوعی این چنین شایان تحقیق و تعمق و ملاحظه بیشتری میباشد و اگر ما تصمیم داشته باشیم در تحریر از سبك نویسندگان عرب پیروی نکنیم لازم است که مطالعات کافی در احوال ملل مغلوب کرده و ملت غالبرا نیکو بشناسیم از آن پس بدانیم تاثیر این دو روحیه مختلف در انتشار دعوت شیعیان تاچه اندازه بوده و مردم تا کجا از (اسرائیلیات)۱ پیروی میکرده اند انوقت این کنش و واکنش باچه محرکات دیگری دست بهم داده و چگونه زمینه را برای انتشار دعوت بنی عباس حاضر کرده

اینك خواننده نتیجه از تحقیقات تازه ما بدست می‌آورد شاید تغییر عقیدهٔ نسبت به‌دولت اموی پیدا کنید وبدانید که عوامل سقوط دولت‌اموی بنا برتقریرآنها در درجه دوم اهمیت قرار دارد

گذشته ازاینکه هیچ گونه چیزی از مخالفتهاو شورشهای‌داخلی‌وخارجی مطالعه نمی کنید خواهید دید که عوامل سقوط دولت اموی غیر ازاینها بوده است چه‌شورشها ومخالفتهای‌داخلی را نمیتوان دلیل مبرزی برای سقوط دولت‌اموی شمرد زیرا کمترین تاثیری دروقت قیام بنی عباس نداشت گمان نرود که در این کتاب فقط از احوال خراسان‌ذکر میشود هرچند که بحث در احوال این مملکت تفسیر کامل ومفیدی از وقایع بیشماریست ولی ما را از شرح احوال سایر ممالك مستغنی نمی کندزیرا برخی‌از حوادث‌بستگی کامل بممالك اسلامی دارد مخصوصا عراق کرچه توسعه در بحث دشواری

---

(۱) اسرائیلیات عقاید غیر اسلامی است بویژه‌آنکه ازادیان‌یهود و مسیحی و مجوس و بابی بوده‌مسلمین در اواخر قرن دوم هجری معتقد بااسرائیلیات شدند شاید مقصود نویسنده مثلا عقیده ظهور مهدی میباشد که ازدین‌یهوداقتباس شده (مترجم)

بیشتری برای نگارنده تولید می کند ولی تا آنجا که توانسته ایم و مجال شده هر موضوع عیرا کسیاملا وبخوبی شرح داده وتعریف کرده ایم در اینجا بذکر نسام کتبی میپردازم که مورد مطالعه واستفاده نگارنده و قع شده ازمهمترین آنها (طبری طبع موسیودو کوویه) سپس آنچه‌را که مشهورترین مورخین قرن‌نهم ودهم میلادی‌نوشته‌اند مانند بلاذری ویعقوبی ومسعودی‌وابن‌عبدربه وهمچنین برخی‌ازمورخین متاخرمانند صاحب ونویسنده کتاب العیون وابن‌ابیر ومقریزی

امادر آنچه که‌بکتابهای خطی است ومن مورد استفاده قرار داده‌ام مدیون ببارهٔ معلومات قیمتی کتاب مقفی الکبیر مقریزی هستم و نیز کتاب الطبقات‌الکبری که ابن‌سعد نوشته گذشته ازاینها بجزوه بزرگی‌ازمجموعه Legarcmwarnerainun مراجعه می‌نمودم.

درخاتمه لازم میدانم که ازاستاد محترم وعزیزم (موسیودو کوویه) صمیمانه تشکر وقدردانی کنم زیرابرائر همراهی وکمك شایان ایشان بود که توانستم به‌تحریر کتاب بپردازم وبیش از آنکه کتابرا طبع نمایم آنرا مطالعه وملاحظه دقیقانه نمود ومرا ازنظریات ومعلومات گران‌بهای‌خویش مدد دادند. دیگر مطلب قابل گفتنی‌ازخود ندارم جزآنکه طلب‌عفو ویوزش ازگستاخی خویش درتحریرفرانسه کتاب چه‌هنوز آنقدرها حسن تعبیر ندارم که‌بتوانم کتابرابخوبی تحریر کنم این‌ضعفی است که من‌بطیب نفس اعتراف‌میکنم واگر ناچار کتابرا بفرانسه نوشتم برای آنستکه مورد استفاده مستشرقین دیگر باشد و شاید روزی آنانکه درطلب علم و معرفت هستند استفادهٔ از این کتاب ببرند بعقیده من مطالعه اینطور کتب و اطلاع یافتن براحوال‌بنی عباس برای اهالی خاور زمین بسیار جالب میباشد چنانچه حالات سیاسی و اجتماعی شرق امروز شباهت تامی بدوره‌عبدالملك وهشام دارد وشایداین قسمتها واین گونه کتب سندوعبرتی باشد برای بینندگان ویندیران.

لیدن اغسطس ۱۸۹۲

باب اول

فرمانروائی اعراب

ـ۱ـ

چگونه اسلام منتشر شد

چگونگی انتشار دین اسلام یا انتشار دین مسیح هیچگونه شباهتی ندارد دین مسیح آهسته و کند کنددرمیان فشارها وسختیهاریشه کرد چنانکه پیمبر ما عیسی میفرماید (مملکت من از این دنیا نیست) وپس ازاینکه‌مانند سیلابی خروشان بتمام ممالك وقارات سرازیرومنتشرشدهنوز باوجود گذشتن قرنها شکل وقیافه‌حقیقی خودرا ازدست نداده اما دین اسلام کاملا بر عکس مسیحیت ظهور وانتشارش برق‌آسا وشگفت‌انگیزبود چندسالی نگذشت که بوسیله جنگها وسخت گیریهای بی‌شمار وبراثراسلام آوردن اهل مدینه بپیمبر نفوذ روحی ومعنوی عجیبی پیدا کرد تاثیر عمیق نفوذ محمد(ص)سبب انتشار اسلام درتمام شبه جزیره شد زور سرنیزه و سیمایی چند قبیله‌مشهوررا هرا برای پیمبر بازنمود چنانکه پس‌ازوفات پیمبر بازهم بوسیله زورمردین را بدین‌اسلام درآوردند نه‌بوسیله کتاب آسمانی و سد و فلسفه چنانکه خالدبن ولید مردمرا بزورشمشیر داخل بدین کرد(۱)

---

(۱) این‌عقیده مؤلف بادستور کتاب‌آسمانی ما کاملا مخالف است در قرآن ذکرشده (لااکراه‌فی‌الدین قدتبین‌الرشد من‌الغی) گذشته ازاین دلیل قوی تاریخ‌خود گواه صادقست. مورخین‌صحیح‌العمل چه‌درخاور وچه‌درباختر نوشته وبثبوت رسانیده‌اند که چون پیمبر(ص) از جانب خدا مامور نشردین

چون محمد(ص) مشاهده نمود که دین او یهودیها را اقناع نمیکند همچنانکه مسیحیانرا خوشایند نیست بهجو وبدگوئی از کتاب آسمانی آنها پرداخت واهل کتابرا گمراه و دروغگو خواند با این مقدمه حجترا براهل

اسلام شد نخست دوستان و بستگان خودرا بدین درآورد وباوجود تعصب شدید آنزمان که ناشی‌ازکمال جهل بود مردانی ازقبیل ابوبکروعثمان و زیدبن عوام وسعدبن‌ابی‌وقاص وعبدالرحمن ابن عوف را بوسیله قوهٔ بیان و موعظهای بیمبر وخواندن آیات‌قرآن که درآن‌روزهای دعوت باسلام‌تاثیر فوق‌العادهٔ در دلهای شنوندگان می‌نمود چنانچه عمربن‌خطاب روزبرا که تصمیم کشتن بیمبررا نموده وبهمین قصد اول بخانه خواهر خود آمده که خواهر خود وشوهرش‌را بناز کی قبول‌دین نموده بودند آنهارا بکشد و آنگاه‌بیمبررا بقتل برساند درخانه خواهرچندآیاتی‌از قرآن شنیده وخودش نیز گرفته و میخواند همان شنیدن و خواندن آیات قرآنی تاثیر سختی درجان ودل اونموده وبی‌اختیار می‌گوید برخیزید و مرا نزد محمد (ص) ببرید او را میبرند تا میرسد بدون تامل ایمان آورده ودین اسلام را قبول می‌کند .

مردانی‌مثل اینان‌که ذکر شد قبول دین اسلامرا بجان پذیرفتند . گذشته از اینکه خود بیغمبر هرسال درموسم حج برای قبایل زیادی‌ازجمله اوس و خزرج وعظ میکرد و قبول اسلامرا از طریق بیان بآنها پیشنهاد می‌نمود .

این مسلمانان‌که بشهرهای خود بازمیگشتند خواهران وبرادران‌هم نوع خودرا بدخول دردین دعوت میمودند بطوریکه در مدت کمی بدون هیچ جنگ وخونریزی دین اسلام درتمام‌شهر مدینه رسمیت یافت ومردم‌دسته دسته قبول دین‌میکردند البته این‌دلیل صادقی برصحت‌اظهارات‌ما وبی‌اساس بودن عقیدهٔ‌مؤلف است . همچنانکه درتمام شبه‌جزیره عربستان‌دین‌اسلام‌بدون

کتاب تمام کرد واولویت وحقانیت خودرا بثبوت رسانید واز نتایج مخالفت بایهودیها ومسیحیان این‌شد که آنهارا ازمدینه براند ودروقتیکه رسول خدا دعوت یکتا خدای‌خودرا اجابت مینمود مسلمانان در (بیزانیته) بامسیحیان‌در

هیچگونه خونریزی منتشرشد وتعمیم یافت. پیمبر(ص) نسبت بملل ودول‌خارجی هم‌همان رویه مسالمت آمیزرا در پیش گرفت ونامه‌های مفصل وکامل برای فرمانروایان وامپراطوران دول بزرك آنزمان فرستاد دراینجا ما نامهٔ پیمبر را که بکسری نوشته‌بودند درج میکنیم :

(بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. ازمحمد(ص) رسول وفرستاده خدا بکسری بزرك فارسیان سلام‌برآنکه براه راست رفت وازخدا ورسولش پیروی نمود خداوند بی‌همتاست من‌ازجانب خدا مأمور شدم تاخبر کنم زنده کافرا اسلام بیاورکه در امان هستی اگرقبول نکنی گناه مجوس برتواست)

کسری نامهٔ پیمبر را پاره‌پاره کرد پیمبر فرمود(خدا ملکشرا ازهم بپاشد) کسری باین‌هم اکتفانکرد رسولی بنزد (باذان)حاکم‌ازجانب خوددریمن فرستاد که (دونفر ازمردان لایق خودرا بفرست تااین‌مرد حجازیرا نزد من بیاورند) باذان امر شاهنشاه را اطاعت کرد مامورین وارد طایف شدند مردانی‌چندازقریش دیدند پرسش ازپیمبر برخواستند اشارت‌شد که درمدینه هستند مردم ازقدم آندو شادشدند وبرخی گفتند (بشارت) که کسری شاه شاهان بدین اسلام درآمده) فرستادگان رفتند وبنزد پیمبر(ص) درآمدند گفتند ـ : کسری مارا فرستاده وماموریم تورا با خود ببریم.. پیمبر آنها را اجازه رفتن داد وتافردا مهلت خواست وحی از آسمانها رسید خداوند شیرویه رابر کسری مسلط کرد واورا کشت)

بامدادان که دوفرستاده بحضور حضرت رسیدند رسول خدا این خبر را بآنها داد آن‌دو گفتند شاهنشاه‌ازیك نامه بی‌اهمیت توآشفته‌شدمیخواهی این خبر را هم‌بسمع اوبرسانی پیمبر فرمود (آری ازقول من‌بگوئید و باو بگوئید که‌دین وسلطنت من ازآنجه که اودارد فزون خواهد بود باد آور

جنك بودند پیمبر بجانشینان خود وصیت کرد که ماموریت اورا انجام بدهند بدین معنی که کفار راسر کوبی کنند.

اکنون ما از تاثیر جنك های مسلمانان در روحیه اعـراب غیر مسلمان

بشوید که اگر اسلام آوری من تورا نصرت وملل بیشمار دهم و تورا بر رعیت فرمانفرما گردانم). ماموربن بیمن برگشتند و ماجرارا برای باذان نقل کردند باذان گفت بخدا سوگند که این گفته بی اساس نیست و میبینیم این مرد بنا بگفته خودش پیمبرحقیقی میباشد صبر کنید تانتیجه پیش گوئی او برما آشکار شود اگر صحت داشته باشد که رسول بحق خداست وگرنه رویه دیگری اتخاذ خواهیم کرد.. دیری نپائید که نامهٔ ازشیرویه پسر کسری بباذان رسید (ازآن پس باید بگویم که من کسری را کشتم ازخشم آنکه بسیاری ازبزرگان فارس راقتل عام کرد هرآنگه این نامه من بتو رسید مردمانرا بفرمان برداری من فراخوان اما درباره مردی که پدرم حکم جلب اورا صادر کرده بود تامل کن تادستور ثانوی مابتو رسد..

چون باذان نامه راخواند بانك برآورد این مرد رسول خداست پس خودو گروه بیشماری ازایرانیان ساکنین یمن اسلام آوردند

همچنین پیمبر برای هرقل امپراطور بیزانطیه (طبری ج۳ ص ۸۷) ومقوقس عامل او درمصر دونامه فرستاده وآنهارا بقبولی دین اسلام دعوت نمود بدون آنکه متوسل بخونریزی شود. مؤلف این کتاب در تفسیر روش حکومت خلفاء راشدین هم راه غلط پیموده این اشتباه که از طبری ج ۲ ص ۱۵۹ نقل میشود (این امان نامه ایست که ازبنده خدا عمر امیرالمؤمنین باهل ایلیاء داده جان ومال مریض وسالم کلیسا وبیکده های آنها درامانست کلیسا های آنان نباید ویران شود هیچکس حق ندارد اموال مردم راغصب کند یا کسیرا مجبور بدخول دردین اسلام کند تمام اهل شهر درامان هستند ..) پس چنین نتیجه گرفته میشود که دین اسلام همیشه بزور سرنیزه ودرهیچ کجا باجنك وخونریزی توسعه وانتشار نیافت اگر غیر ازین تصور میرود پس چسرا درقرن هفدهم هجری

کـه پیروزی اسلام را بار سنگینی بر دوش خود میدانستند سخن میگوئیم دیری نپائید که همین اعراب غیر مسلمان بجان و دل دین اسلامرا پذیرفتند زیرا منظور نظر بعد اعلای آمال وآرزوهای خودرادرآن مشترك یافتند

هنگامیکه مسلمانان شکست خورده و در تحت حاکمیت تاتار ها بسر میبردند آنوقت که بزرگترین دولتها عصر دولت عباسی محو وفنا شده بود دین اسلام باتمام گرفتگی و غباری که بر چهره داشت مشعشع و نورانی بود ودرهمان دوران بخوان امیر برقلوب بیگانگان حکمفرما میشد اکنون بتفصیل چگونگی انتشار دین اسلام در وقت انقراض دولت عباسی وهجوم تاتارها میپردازیم آنچه که از نظر خوانندگان میگذرد از کتاب مرحوم سیر توماس ارنولد نقل میشود (دین اسلام در تاریخ پرحادثه خود حادثه بهول وغم افزائی هجوم چنگیزخان بیاد ندارد چه سپاهیان چنگیز مانند برقی که از قلل کوههای بلند سرازیر شود وبسان سیلابهای عجیب دشت وصحرارا فرا گیرد بمشرق زمین تاختند و هرچه از آثار مدنیت درخشان مسلمانان در شهر های بزرك دیدند باخاك یکسان کردند ولی دیری نپائید که باز از نوواز پس مخالفتها وموانع بیشمار دین اسلام قدراست کرد وبگذشته پرافتخار خویش نگران شد میشرین ومبلغین بزرك مسلمان توانستند برقلوب فاتحین بیرحم وحشی حکومت کنند و آنهارا بدین اسلام درآورند افتخار این فتح بزرك اسلام نصیب کسانیست که توانستند باوجود رقابت و منافست شدید مسیحیان و بودائیان اسلامرا بهر نحوی شده رواج دهند در تمام تاریخ دنیا فصلی به پیچیدگی وبغرنجی فصل مناقشه میان این سه مذهب مختلف دیده نشده جنگی سخت وخونین ادامه داشت وپیروان این سه مذهب مختلف هر کدام سعی داشتند که بر قلوب فاتحین مسلط شوند فاتحینی که باچکمه های خود آداب و شرایع تمام ادیان دنیا را درهر کجای از دنیا لگد کوب کردند) بازهم توماس ارنولد دریکقسمت دیگر از کتاب خود (ص ۲۲۶ ــ ۲۲۷)

و بهمین جهت فتوحات شایان‌آنها که تاشمال آفریقا و نصف بیشتر آسیا میرسد برای مقاصد ملی بود نه دینی قرنها گذشت تا مسیحیت منتشرشد و تأمین یافت اما اسلام درست برعکس بوده هنوز دوازده سال ازظهور آن

راجع بچگونگی انتشار اسلام در چین مینویسد (برغم تمام سختی ومشقتی که مبلغین مسلمان دیدند و متحمل شدند نوانستند فاتحین مغولرا که انواع زخمهارا بپیکر اسلامیت وارد آورده بودند بدین اسلام داخل کنند بدون شك بسیاری از پیروان اسلام و مسلمانان حقیقی درطول وعرض امپراطوری مغول پخش شده بودند ودر خفا برای انتشار دین اسلام میکوشیدند مثلا در زمان اکتای (٦٢٤ ـ ٦٣٩) کرگز Kurguz حاکم چنگیز در ایران از دین بودا بدین اسلام گروید همچنانکه ابتدا توغ غوبیلای (٦٥٥ ـ ٦٩٣) و (١٢٥٧-١٢٩٤) و حاکم قانسو Kincu مسلمان متعصب ومتحمسی بودبطوریکه عده زیادی ازلشگریان خودرا بدین اسلام در آورد علاوه بر این تجار مسلمان خود مراکز مهمی برای انتشار و تبلیغ دین اسلام بودند این مسلمانان فداکار بزرگترین نائیر را در قلوب بیگانگان‌میبخشیدند بطوریکه برکتخان(١٢٥٦ ـ ١٢٦٧ م) رئیس قبیله طلائی در روسیه نخستین شاهزاده مغولی بود که اسلام آورد در بیان سبب اسلام آوردن این‌امیر گفته شده که روزی در راه بخاری مال‌التجاره فراوان دید دو نفر ازتجار را بحضور طلبید و از دین اسلام پرسشها نمود آن دوتاجر بطوری معنی ومفهوم این دین حنیفرا برای‌اوشرح دادند که همانندم اسلام آورد ودر اسلام‌جان فشان وصمیمی بود همچنین (تکودار احمدی) سومین فرمانده مغول درفارس ازپیش قدمان در قبول دین اسلام بود ابن خان ازکودکی قبول مسیحیت کرد وبنام (نیکولا)خوانده میشد در سن رشد اسلام آورد و پر اثر اتصال بما مسلمانان که آنها را از صمیم دل دوست میداشت خود را احمد خان نامید و منتهای سعی‌را برای اسلام آوردن سپاهیان‌خود بخرج داد بمیازی ارسال او اسلام آوردند سی تکودا را احمد نامهٔ بفلاوون (١٢٧٩ ـ ١٢٩٠ م)سلطان ممالیك مصر فرستاد

نگذشته بود که منت بزرگی آنرا بجان ودل قبول کردندوحاضر برای هرگونه فداکاری وجان فشانی شدند اینجاینکه مطلب دیگری نیز شایان توجه میباشد همان وقت که دین مسیح در میان ممالک نسبتاً متمدنی رخنه میکرد اعراب برغم

دراین نامه که خودسند تاریخی معتبری برچگونگی دین اسلام است تکوداد احمد اسلام آوردن خودرا بفلاوون خبر میدهد اکنون ما عین نامه را از قلقشندی (صبح الاعشی ۸ ص ٦٥ - ٦٨) نقل و تقدیم خوانندگان میکنیم (اما بعد خداوند تبارك و تعالی از نظر لطف ومرحمت بنور هدایت در عنفوان جوانی وبهار زندگانی مارا معترف بربانیت و احدیت خود کرد پس شهادت برصدق نبوت محمد مر افضل الصلوة والسلام وحسن اعتقاد درحق اولیاء الصالحین و ارزندگان نیکوکار
(فمن یردالله ان یهدیه یشرح صدره الاسلام) هرکس را خداوند خواسته باشد هدایت نماید سینه اورا بازکندبرای پذیرفتن دین اسلام.»

سرتوماس ارنولد معتقد است که دین اسلام تغییرات شگرفی در اخلاق وروحیات مغول بوجود آورده در تعلیق برنامه تکوداد احمد سوم می نویسد .

(هرکس که تاریخ مغولرا میخواند پی باحساس خوشنودی میکند وقتیکه میبیند آنهمه فجایع وکشتارهای سابقهجای خودرا بالاترین درجات ترقی کمال انسانی میدهد ودرپی سالها خون ریزی حب خر جهان بر وجود این مردمان سلحشور وجنگجو حکمفرما میشود که تکو داد سوم احمد را بنوشتن چنین نامه برمیانگیزد که هرگز تصور نمیرود فرستنده اش یکنفر مانند تکوداد احمد مغولیست .

بافیست که بت کلمه هم ازچگونگی دین سلام در اروپا گفته شود وقتیکه ازبك خان Uzbechkhan رئیس قبیله طلائی در روسیه (۱۳۱۳ - ۱۳٤۰ م) اسلام آورد بسرسخت گیر و متعصب بود چنانکه سعی بلیغ در

ظهور اسلام‌هنوز خیلی‌عقب ویله‌کان نخست‌مدنیترا طی‌میکرد البته‌درمیان مسلمانان بسیاری از مردم ممالك متمدن و مترقی وجود داشتند و هر گونه عقاید تازهٔ درمیان آنها ظهور میکرد ولی روح صحرا نشینی وخوی بدوی چنانچه هنوزهم پوشیده نیست‌درمیان متمدنترین طبقات‌آنهاموجودبود. تنها

راه اسلام‌آوردن رعیت خودنمودواین شخص بشهادت تاریخ نخستین کسیست که بنشر دین اسلام در اروپا پرداخت باتمام سخت‌گیری که درموضوع دین داشت آزادی کامل برعایای مسیحی خود بخشیده بود تا جائی که بآنها آزادی تبلیغ ونشر مسیحیت‌را اعطا کرد برای‌اثبات این مدعابدرج نامهٔ سرتوماس ارنولد می‌پردازیم که ازکرامزن نقل کرده Karamzen در نامه نوشته شده (کلیسای پطرس مقدس‌است هیچکس حق ندارد بآنجا یا بمتولیان‌کلیسا متعرض شود هیچ مسلمانی حق دست برد باموال کلیساندارد همچنانکه حق مداخله بامور آنجا برای مسلمانان نیست هرکس از اوامر سرپیچی کند نزد خداوندگناهکاراست وجزای اوازطرف مامرك میباشد) این فرامین دروقت بمرحله اجراءمیرسد وبانژان ۲۲ درسال ۱۳۱۸میلادی نامهٔ بازیك‌نوشت درآن نامه رفتار رضایت بخش ازبکرا نسبت بمسیحیان ستود وتشکر بسیارازمحبتهای ازبك کرده بلغاریهای مسلمان که درسواحل رودولگا سکونت داشتند(قرن‌دهم میلادی) باتجار مسلمان معتقد شدندوبنشر دین اسلام پرداختند ظاهرا چنین استنباط‌میشود که بلغاریهای نام‌برده خیلی پیش از اینها اسلام آورده بودند زیرا مقتدر خلیفه‌عباسی (۹۰۸-۹۲۲ م) تنی‌چند از علماء را برای‌تعلیم مبادی اسلام وترویج این دین‌بروسیه‌فرستاد این بلغاریها همانوقت سعی داشتند ولادیمیر پادشاه روسیه را داخل دین اسلام کنند ولادیمیر بت‌پرست بود ویگانه‌ئی که اورا ازاسلام آوردن‌باز داشت ختنه‌کردن وتحریم شراب بود

تاسال ۱۹۰۵ که‌هنوز قانون آزادی ادیان درروسیه وضع نشده‌بود

مسئله دین اسلام نبود که برق‌آسا مملکت سوریه وقسمت بزرگی از فارس قدیمرا فراگرفت بلکه واقعهٔ دیگری‌هم رخ‌داد بدین‌معنی که‌یك‌ملت بیگانه ووحشی توانست بزور سرنیزه بشهرهای مسیحیان رخنه کند وجای‌خودرادر میان ایرانیان پیروی زردشت بازنماید

حرکت‌انتشاری اسلام خیلی کند وآهسته ومخفی‌بود ازآن پس علنی ورسمی شد وجمع بیشماری ازروسها اسلامرا پذیرفتند این توسعه و انتشار مرهون معنویت قوی مسلمانان روسیه وزحماتیستکه درراه نشر اسلام متحمل شدند ساکنین مسلمانان کریمه بسیاری ازایتالیائیها ویونانیان وساکنین شبه‌جزیره کریمه را بقبول دین‌اسلام مفتخر کردند یکنفر ازمسافرین کریمه در آنزمان نقل‌میکرد که مسلمانان جدوجهد عجیبی در انتشار دین خود دارندو برعایای مسلمان بالا ترین امتیازاترا میدهند پوشیده نماند که این توسعه وانتشار هم پس‌از وضع قانون آزادی ادیان درسال۱۹۰۵صورت گرفت۰ ۰۰

شگفت‌ترین حوادث در تاریخ توسعه دینی اسلام آوردن (کرجیس) است که‌بدست‌مولویان تاتار اسلام آوردازآن‌پس ملیونها بروت برای‌تاسیس مساجد مسلمانان‌صرف شدوجمع بیشماری ازمولویان کمر همت‌بتعلیم‌وتربیت کودکان بستند وآنهارا بآئین‌اسلام معتقد ومابند کردند۰در نیمه قرن‌نوزدهم بیشترساکنین (بلسك)وترکستان بت‌پرست‌بودنددولت روسیه عده‌ایرامامور نشر مسیحیت دربین ساکنین آن‌دیار کرد گرجیسیها که خلق وحشی بودند از فهم مطالب انجیل عاجزماندند وبیدرنك مسلمانان‌آن‌نواحی تمام قبائل بت‌پرستررا بدین اسلام درآوردند۰

درقرن‌هیجدهم دولت روسیه‌باز ازنو باین‌فکر افتاد که قبایل بت پرست مغولیرا بآئین مسیح معتقد کند بنابراین‌کاترین دوم درسال هزار وهفتصد و هفتاد و هشت میلادی دستور داد که جمیع مغولهای مقیم روسیه بوسیله سند معتبری مسیحی بودن خود را معترف شوند و بسا

دوانیی که برای مردم ممالك شکست خورده وضع وبدان عمل مشددر نهایت ساده گی وازروی شروط صلحی بود که پیغمبر(ص) برای ساکنین شهرهای فتح شده میفرساد شروط صلح ازاین قرار بود ساکنین شهرهائی که بتصرف مسلمانان در می آمد آزادی دینی وحق مالکیت رمیبی داشتند فقط ازآنها خراج

وجود تمام سخت گیریها کسانی که آئین مسیحرا بپذیرفتند ظاهرا وبرای مصلحت بود بروی بسی تکامیای از بود کسی کردند و بدین اسلام گرویدند مسیحیت ظاهری و بی اساس آنها بحدی کمام بتصرف اسلامیت بود مسلمانان بیشتر ساکنین دهات شمال غربی روسیه را داخل بدین اسلام کردند بوضع آنکه در آنوقت دولت روسیه قوانین بسیار سخت برای مسلمین و ملحدین وضع کرده بود از جمله قانونیست که بحق هر ملحدی اسلام میگرد و متحلفین بحد مدت هشت دهسال محکوم میشوند درسال ۱۹۰۵ که قانون آزادی ادیان وضع شد روسیه اشخاص بسیاری از دین اسلام کردند مثلا در سال ۱۹۰۹ تودو [illegible] روسی در اسوموا اسلام آوردند و از آن ببعد در [illegible] سالهای (۱۹۰۴ و ۱۹۱۰) (۵۳۰۰۰) نفر روسی دین اسلام را پذیرفتند سرشماری دولت روسیه میباشد(شمار این تعدادی درحسان از آن کسانیست که بدین و مذهب دین اسلام [illegible] حاضل نیسوادی هم خودرا منتسب [illegible] معذور بوده که در اواخر سال خروج [illegible] و کروه کروه از روسیه [illegible] درشهرهای [illegible] وحوش دهات [illegible] بسیاری از [illegible] بوجه [illegible] اسلام آوردند [illegible] شدند اما در [illegible]

معنی گرفته میشد جراح یا حربه وحشیانی بود که مردم عادی سکسکه خورده
بلکه مسلمان می‌پرداختند درحالیکه قاتلین حق داشتند هر گونه ظلمی را در
حق آنها روا دارند ازویران کردن شهرها وقتل عام زن و مرد ولی مسلمانان
عالم را ویران کردن شهرها صرف نظر میکرد تا مردم را بکار زراعت بگمارند

میرود که تازگی شروع شده باشد . این تفاصیل سنه میکریم که دین
اسلام همچگاه بازور وغلبه شروع کار نداشته گذشته ازاینها مردم درقرن
هفتم میلادی از بیدادگری و وحشیت معاش دنیا بجان آمده بودند و
چون دین اسلام را واحد دموکراسی صحیح و مساوات دیدند پناه آن در
آوردند (فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم)
سوره "روم آیه ۳۰

۱۴ درخصوص زمان خلافت ابوبکر بازهم قاضی عثمانی سنه ۱۲ را اعلان
جنگ ابوبکر برای آن بود که اهمیت اعلان حرب داخلی حکومتی سودمسلمانان
دروغ را نسبه ومجازات کند. (مترجم)

(۲) تمام دعوای رسول اکرم (ص) شاهد این مدعاست که معبود و
معبودی جز خدای یگانه وحید دین اسلام نداشت

(طبری ج ۳ ص ۱۲۳-۱۲۴) می نویسد که رسول خدا (ص) خالدبن
ولید را پس از فتح مکه مامور کرد تا در صوبه بنی حارث دعوت اسلام کند
خالد که بدانجا رسید مردم را دعوت و آماده برای پذیرفتن دین جدید نمود
آورد (سنجه خود را بکار برد و پس نمودن سلاح و غیره که مردم
سلام آوردند)

وسیکه های اسلحه خودرا گذاشتند خالد دستور داد عده از آنها
را بقتل

چون رسول خدا این خبر شنید دستهارا بروآسمان بلند کرده فرمود
(بار خدایا من بارء از آنچه که خالد ابن ولید مرتکب شده است نزد علی ابن
ابیطالب فرستادم تا دیه خون بنی جذیمه را بپردازد

البته بشرط اینکه استفاده از محصول حق خودشان باشد در این صورت غرض از فتوحات اسلامی نشر وتعمیم دین اسلام نبوده جنگی که برپا میشد هیچگونه معنویتی نداشت بلکه مقصود جهان گشائی بوده (۲) این یك اصل مسلمی میباشد ودلیلش قانونیست که عمر بن الخطاب خلیفه دوم مسلمین برای تشجیع

ایضاً درجنك بایهود خیبر وقتیکه پیمبر(ص) علی ابن ابیطالبرا مامور بجنك میکند علی(ع) چندقدمی که رفت برگشت و از پیمبر (ص) دستور طلبید که چگونه با آنها بجنگم اذن میدهید همه آنها را ازدم شمشیر بگذرانم پیمبر میفرماید سعی کن آنها را بدین اسلام درآوری که اگر یك نفر از آنها بدست تو اسلام آورد برای تو بهتر از آنستکه هزاران شتر سرخ مو درراه خدا بدهی.

کسانیکه دراحوال پیمبر اسلام مطالعه میکنند در همه جا باین حقیقت مواجه میشوند که مقصودی جز نشر اسلام نداشتند ودرتمام جنگهائیکه شرکت کردند برای دفاع ازدین وقومشان بوده وهرگز فکر جهان گشائی نداشتند وقتیکه میخواستند ازمکه خارج شوند اهل مکه فرصت را غنیمت شمرده واز هرطایفه بزرگی یك نفردلاوررا انتخاب کردند تاهمه گی بیك ضربت محمد(ص) را بقتل برسانند وطایفه عبد مناف نتوانند بخونخواهی او با تمام قبایل عرب بجنك بپردازند.

این است شرح شمهٔ ازآنچه که کفار درباره رسول خدا روا میداشتند خداوند چنین خواسته بود که طوطئه کفار را خنثی نماید و رسول اکرم را امر بهجرت نمود ولی اعراب پیوسته درتعقیب آزار او بودند چنانچه یهود اهل یثرب(وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلماجائهم ماعرفوا کفروا به- سوره بقره آیهٔ ۸۹)

وقتیکه پیمبر باتفاق یارانش بمسجد میگفتند خدایا کی مسعود که پیغمبریکه درتوراة وعده دادی بیاید خود او وقرآن او صدیق نبوة ما را بکند تا ما ربیع یارانش غالب آئیم وفاتح شویم پس چون آمد بیعت ایشان

جنك جویان وضع کرد وآن خدمت نظام بود که برهرمسلمانی واجب میشد درارتش اسلام بت نام کند وبرای هرساعت وهروقت حاضربجهاد باشدمقابل ماهوار معینی که از خزانه بیت‌المال مسلمین دریافت میداشت فرماندهان بزرك مسلمان سربازان خود را در ممالك فتح شده بریاست مشاغل عمده

را و شناختند که این‌همان بیغمبراست که درتوراة خبر داده کافر شدند باو بس لعنت خدا بر کافران (ترجمه) ۰

مورخین درسبب جلای وطن یهودیان بنی‌نظیر چنین شهادت میدهند که بر اثر توطئه بر قتل رسول خدا بوده و وقتیکه رسول اکرم از آنها مطالبه خون بهای مقتولین کرد آنها را در مشاوره بین خود آزاد گذاشت درحالیکه نشسته بشت بردیوار خانه یکی ازیهود کرده بودمشاوره یهود صورت توطئه گرفت وگفتند کیست که بتواند سنگی برداشته وازبام خانه برسر محمد ص افکند ومارا از شر او راحت نماید

عمربن حجش گفت(من حاضرم) وبرخاست تاقشه شومرا عملی کند وحی از آسمانها رسید بیغمبر برخاست وبمدینه بازگشت پس برای جنك باآنها روانه شد و یهودرا ازشهر راند :

(دربئر مؤنه) نیز حال بدین منوال بود ۰ ابن هشام نقل میکند (ج ۳ ص ٤٤ - ٤٥) ابابراء عابر بن مالك بمدینه فرود آمد و بدیدار بیمبر شتافت بیمبرص قبول اسلامرا باو پیشنهاد فرمود اسلام نیاورد صکفت یا محمد اگـر مـردانـی چند از پیروانـرا بـه نجدبفرستی امید موفقیت میرود ۰

حضرت فرمودند من از اهل نجد برآنها بیمناکم ابوبراء گفت مـن باآنها هستم بفرست تا مردمرا باطاعتت بخوانند رسول اکرم چهل راد مرد مسلمانرا برای این ماموریت انتخاب فرمود فرستادگـان روانه شدند (در ئرمؤنه)فرود آمدند یکنفر از آنها مامور شد تا نـامه بیمبر را بعامربن

می گماشتند.

چنانکه درسوریه وعراق ومصرامپراطوری‌فارس وخراسان ومیدیا و در هرنقطهٔ که تصاحب کردند بهمین رویه رفتارشد:

اعراب طوری پرورش یافته بودند که‌توگوئی برای اینطور زندگی بوجود آمده‌اند. مالکیت اوضی برآنها حرام شده‌بود پس بامافهوارمعینی که دولت بآنها می پرداخت(ومساعده) که دولت شکست خورده بفاتحین میداد امرار معاش میکردند ازاین روعقوری رسمی گذشته ازغنایم و بروتهای بی شماری بود که تاچند ادامه‌داشت سیل‌آسا برسراعراب بیابانی‌فرو می‌بارید ظاهراً چنین استنباط میشود که اعراب بروفق مراد زندگی میکردند. در واقع روح صحرانشینی که‌عبارت‌ازانتقام بیسامانی فجایع وخون‌ریزیست‌هنوز کاملا وباشدت برنفوس اعراب حکم فرما بود و یکوفتی بمنتها درجه شدت میرسید که دولت نمیتوانست به برقراری امنیت نباشد فتوحات اسلامی این نتیجه را بر آورد که ملتی بردوش ملت دیگری سوار شود وبحساب ملت مغلوب زندگی خوشی داشته باشد.

طفیل برسند ضمن هیچ توجهی نامه نکرد وبیدرنگ امر بقتل نامه رسان داد مسلمین بنو عامر را بخونخواهی آن شهید خواستند بنوعامر گفتند ابوبراء باآنها رو بقد دوستی وهمسایگی دارد ازآنها گذشته وبنی سلیم را بکمک طلبیدند بنی سلیم دعوت آنهارا اجابت کردند و بیاری مسلمین بر عامربن طفیل بخاطر جنگ سختی درگرفت و با شهید شدن آخرین نفر مسلمان ماپان بدبرفت این شهداء از مشهورترین قاریان و حفظ کنندگان قرآن بودند

درجنگ بئر رجیع سال چهارم هجری حسن اتفاق افتادکه جماعتی بخدمت رسول گرامی رسیدند گفتند (برسول خدا در اسلام آوردن مباهیاست چند نفر ازاصحاب را همراه بفرست - برای ما قرآن بخوانند شرائع دین اسلام

این مطلب عین گفته (وان کریمر) است (مردم ممالك فتح شده میکاشتند وفاتحین درو میکردند و کاری جز غارت و چپاول مردم نداشتند۳) شاید برای بیان وضعیت ادارهٔ ممالك فتح شده باندازه کافی توضیح داده شده باشد
ولی هرگاه بخواهیم در باره روش حکومت مسلمانان بحث و قضاوت کنیم باید بگوئیم که روی هم رفته خیلی بهتر از وضعیت سابق بوده مثلا مردم سوریه ومصر که از ظلم وستم رومیان بجان آمده بودند چندان مقاومتی در برابر فاتحین نکردند همچنین مردم عراق مسلمین بهمان روش قدیمی که عمر دستور داده بود رفتار میکردند و برای دریافت مالیات مامورینی از اهل همان

را بما بیاموزند پیمبر شش نفر از اصحاب را فرستاد چون بر جیع رسیدند مردم رجیع شمشیر برای کشتن اصحاب کشیدند اصحاب بدفاع پرداختند وخاتمه چنین بود که چند نفر کشته شدند وچند نفر دیگر هم که اسیر شدند بقتل رسیدند همین واقعه سبب جنك بنی لحیان شد(ابن هشام ج ۳ ص ٤٩ ـ ٦٠ و طبری ج ۳ ص۲۹ـ۳۳) مسببین جنك خندق سال پنجم هجری یهود بودند که نقض پیمان رسول اکرم را کرده بودند از مدینه که رانده شدند بمکه در آمدند تا قریشرا بجنك با رسول اکرم بخوانند قریش آنها را دعوت مساعدت دادند یهود به قطعان رفتند واز آنها هم قول اتفاق بر علیه محمد ص گرفتند رسول اکرم وضعیترا مشکل دید وامر بحفر خندق داد بس برای برهم زدن اتحاد جهنمی کفار متوسل به نیرنك شدند وتوانستند بین آنها اختلاف بیندازند متفقین بی نصیب و خسته بازگشتند و ازغنائم جنك ببازگشت مایوسانه قناعت کردند (وردالله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا و کفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا) (ابن هشام ج ۳ص ٦٨ـ ۷۰) بنوقریظه که باین زودیها دست بردار نبودند بفدری مزاحمت حضرترا فراهم میکردند که وضعیت مسلمین بی اندازه دشوار بنظر میرسید اما درخصوص جنگی که منجر بفتح مکه شد باید دانست عاملین جنك قریش بودند که بپیمان صلح (حدیبه) را نقض کرده بودند در سال ششم هجری پیمبر باهزار وچهل جنگجو متوجه مکه شدند در راه قریش راه بر آنها گرفته وطلب صلح کردند بشرط اینکه پیمان صلح ده ساله بین طرفین بسته شود دیری نپائید که اهل مکه نقض پیمان

شهر تعیین میکردند و بنابروایت مورخین مالیاتی که عمر وضع کرده بود چندان زیاد نبود درمقابل خدماتی که مسلمانان برای آنها انجام میدادند از قبیل تعمیر شهر و حفظ امنیت وایجاد طرق فراموش نشود که فتوحات اسلامی هر چند در اوائل معقولانه بود ولی رفته رفته طاقت فرسامیشد مگرآنکه تغییری درروش خود داده باشد زیرا فتوحات بعدی اعراب نیازمندبنظم نوینی بود ویکی ازاشتباهات بزرگ فاتحین وخلفاء اهمال این حقیقت قیمتی بود واگر فتوحات اسلامی هیچ گونه سودی برای ملل مغلوب نداشته دلیلش همان روش غلط سیراجتماعی وتکاملی اعراب بوده که هیچ گونه تغییری به تغییرزمان بخود ندادند

کردند و بمخالفت پیمبر ص برخاستند رسول اکرم باده هزار جنگجو متوجه مکه شدند و پس از فتح مکه اهالی را که مدت ده دوازده سال آنهمه اذیت وآزار باو نموده وچقدر ازمسلمانان بیگناه را کشته بودند که درحقیقت اغلب مردم مکه شایسته قتل و سزاوار عقوبت می بودند رسول اکرم برغم آنهمه جور و ستم که در حق رسول اکرم و اصحابش روا داشتند همه را شامل عفو و گذشت قراردادند بخویشاوندان خود فرمود امروز که روز قدرت نمائی وگرفتن انتقام است ار شما من آنرا بشما میگویم که یوسف ببرادرانش گفت (لاتثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم وهوارحم الراحمین امروز سرزنشی نیست برشما ومن بخطاء گذشته شما ننگرم می آمرزد خدا شما را و خدا رحیمتر ازجمیع رحم کنندگان است. سوره یوسف آیه ۹۱) ازتمام مقدمه چینی و نقل تاریخ جنین نتیجه می گیریم که منظور نظر ویگانه آرزوی پیمبر ص نشر وتعمیم اسلام بطریق سلم آمیزی بوده واگر درحیات رسالت خویش غالبا بجنك میپرداختند دلیل این نیست که مرامشان زور گوئی بوده بلکه مخالفین جاهل واجوج حضرترا کرها مجبور بدفاع در مقابل حملات شیطانی خود میکردند.

(۳) این فکر دریکی از خطبهای عمربن الخطاب کاملا مشهوداست طبری ج۱ — ۲۷۶۱ م

مترجم

- ۲ -

فتوحات اسلامی درنظر بنی امیه

درآغاز پیدایش اسلام فاتحین عرب براستی ودرستی برای دین ومنظور مقدسی میجنگیدند ونظری بمادیات وعلاقه دنیوی نداشتند ولی دراندك مدتی ثروت وزینت ممالك فتح شده چشم آنها را خیره وحب مادیات پرده بروی فضایل اخلاقی دین آنها کشید ثروت وزینتی که برای اعراب مسئله غیرعادی مینمود ودرعوض اصلاح تولید فساد کرد چنانکه در شهر کوفه خانواده های مبرز ومشهوردارای ملیونها ثروت بودنداین مبالغ هنگفت در اوائل جهان گشائی اعراب بدست آمده وغیر ازغنائم ومقرری سالیانهٔ بود که از دولت وقت دریافت میداشتند ویکزمانی که یك نفرجنگجوی کوفی بجهاد میرفت دررکابش بیش ازهزار شتر بود که منسوبین واتباعیه اوراحمل مینمودند (۱) اصحاب پیمبر (ص) اسلام نیزهمه گی از ثروتمندان بزرك ودارای ثروتهای بیشمار وکاخهای باعظمت بودند ثروتمندان عرب مبالغ هنگفت بذل وبخشش می نمودند (۲)

تانیراینگونه بخششها آن شد که ابوذر درشام یاغی شود وبرثروتمندان شوریده آنها را بدسنگیری و همراهی بفقراء مکلف نماید (۳) خوشی های گوناگون وذرق و برق تولید نیازمندیهای تازه خاستنی های بیشتری (٤)

---

(۱) طبری ۲۰۶۲ س۸) (۲) مسعودی مروج الذهب ج ٤ ص٤٥٣)
(۳) طبری ج ۱ــ ۲۸۵۸) (٤) طبری ۱۱ـ۲۷۵۵ س ۱۳

میکرد وام‌خواستن یگانه وسیلهٔ بود برای رفع نیازمندیها همان وسیلهٔ که بنی‌امیه‌را برای تولیدماجراها مهیانموده چنانچه این‌وضعیت درتاریخ رومیان رخ داد.

ازآن پس‌لازم وواجب میشد که‌شورشی برپاگردیده تارفع‌نیازمندی وام خواهانرا نماید. وتعجب ندارد اگربینیم که بسا اوقات این شورش و ماجراها را سبب وسیله قرار میدادند برای برداشتن اموال ازخزانه‌مسلمین (بیت‌المال) اگرچه برای‌بدست‌آوردن مال‌وسیلهٔ بمراتب آسانتر و شریفتر فراهم بود تاکه دست اندازی ببیت‌المال مسلمین نکرده باشندوآن تاخت و تازوجنك باکفار بود بعنوان نشردین اسلام‌وچه‌بسامیل‌شدید فرمانروایان و سران‌سپاه بجنك نمودن وتاخت وتاز بیشتر از انتشار دین اسلام بود چنانچه این معنی ویژه درمملکت خراسان برما روشن ومعلوم‌میگردد.. »

دول معظم دورافتاده ازممالك‌اسلامی مانندطبرستان‌وتخارستان‌وماوراءالنهر در اوائل سلطنت بنی امیه بیمان دوستی واتحاد بامسلمین داشتندبدین معنی که درمقابل خراج سالیانه معینی ازاستقلال محمود وآزادی دینی بهره‌مند میشد. تاوقتدرمسلم‌آنستکه کفارمکرروردرمکرربیمان شکنی میکردند ومسلمین مجبور بودند که‌درآب‌وخاك‌آنها تاخت وتاز نموده وشهرهای‌آنهاراخراب وخانواده‌های آنهارا اسیر کنند

غنایم بیشمار بیروزی - بعداز وصول خمس ببیت‌المال -کافی بود تافاتحین را فریفته وبدون اعلان جنك قبلی بر ممالك همسایه حمله ورشوند برای تاکید مطلب رجوع‌شود بتاریخ بلاذری۱(جنك گرگان وطبرستان)امادرباره آنچه که اعراب فتوحات یزید نامیده اندبایدگفت عین همین راهزنیها بود که از ممالك آنام سلب امنیت میکرد فتوحاتی که ظلم وجور فاتحین آن مردم صلح دوست وآرامش طلب‌را بجان آورد

---

(۱) فتوح البلدان‌ص ۳۳٤ وبعد ازآن طبری۲: ۱۳۱۷ وبعداز آن

برای مثال چگونگی فتح سمرقند را نام میبریم وقتی دروازه های شهر رابروی فاتحین گشودند که بین ساکنین شهر وسعدبن عثمان پیمانی منعقد وهفتصد هزار درهم بضمیمه صدهزار نفر از اهالی بعنوان گروگان تقدیم محاربین شد(۱)

دیری نپائید که شهر بمصرف قتیه بن مسلم در آمد باوجود اینکه سمرقندیها پیمان سعد را محترم ومجری میداشتند ـ باستناد آنچه مو خین عرب آورده اند ـ مسلمین اهالی را از شهر رانده مساکن آنهارا تصاحب کردند چون عمربن عبدالعزیز بر کرسی خلافت نشست اهالی سمرقند شکایت پیش اوبردند خلیفه یکی ازقضاة را بحل اختلاف مامور کرد قاضی چنان حکمی صادر کرد که هوشمندترین اشخاص را بنیرنگ او آشکار نبود حکم چنین بود اهالی شهر وفاتحین نردبك دیوار شهر روبرو میشوند ، یاجنك میکنند یاصلح اگر فتح بااعراب بود مسلماً همینطور هم بود چه اهالی بیدفاع نمیتوانستند درشهر ازخوددفاع کنند. بامغلوبین مانند ممالك فتح شده رفتار میشود مگر اینکه تسلیم باشند وشروط اعراب را هرچه باشد بپذیرند البته حکم قاضی تغییری در اوضاع نداد (۲) وقایع بیشمار(۳) تاریخ طرزفکر اعراب رادر ماموریتهای شرقی برای ما روشن میکند اینان مصلحت شخصی رامقدم برهرچیز میشمرند امادین اسلام وسعی در نشر آن امری بود ثانوی یزیدبن المهلب تنها بمقام ولایت عراق که برای برآوردن خواهشهای اوکافی نبود اکتفا نداشت وچشم طمع بخراسان سرزمین ثروت دوخته بود شاعرعرب درحق او گفته است

الاذهب العز والمقرب للغنی

ومات لندی والجود بعدالمهلب(٤)

جای شگفتی نیست اگر مهلب را همیشه نیازمند ببینیم زیرا بسیار

---

(۱)طبری ۲: ۱۲٤٥ و۱۲٤٦ (س ۱۸)

(۲) طبری ۲: ۱۳٦۳ بلاذری ص ٤۲۰ و ٤۲۲

(۳) بلاذری ص ٤۱۸ ـ موسی بن حازم وساکنین نرمز طبری ۲ : ۱۷۹ (س ۱٦ و ۱۷) بلاذری ص ٤۲۰ و ٤۲۲ (٤) طبری ۲ : ۱۲٥۱

سخی‌الطبع ومورد بخشش بود.

دروقت عزل ازمنصب امارت ، ۱۰ملیون درهم مدیون بیت‌المال بود صدهزار درهم ازاین مبلغ را بوسیله فروش جواهر آلات زنش ادا کرد ، یکنفر ازبستگان او که دربیت‌المال کارمیکرد سیصد هزار درهم بجای او پرداخت بقیه را عمویش والی‌شهر اصطخر درآنوقت تمام کرده. امانروت حجاج بن یوسف‌بیش ازمهلب برشش ملیون درهم بالغ میشد و از این مبلغ فقط سیصدهزار درهم‌باقی مانده‌بود

ازاینرو امتیاز خلفای راشدین ازحیث روش ساده زندگانی کردن برماروشن میشود.ومی‌بینیم‌در ادوار بعد ، بویژه درعهد بنی‌امیه روش‌سابق بکلی‌معکوس میشود.اما محکوم کردن تنها بنی‌امیه دورازعدالت است‌زیرا جوانان آنها در همانوقت ، بهنگام فتح قادسیه ویرمـوك ، مقهور همـان روح‌راحت طلب بودند ونشئه پیروزی ـ شمشیررا دربرابر مادیات بی‌ارزش می‌نمود .

بدون شك این‌فتوحات یك‌عکس‌العملی هم‌لازم میداشت وهمینطور هم‌شد . اکنون عین تاریخ سعودی راکه درنوع خود یگانه است در اینجا نقل میکنیم :

اثر این‌پیروزیها برای‌نخستین‌باردر زمان عثمان‌بن‌عفان هویدا گردید واین مورخ باکدامن باعتراف آن‌ناچار میگوید ، درزمان عمربن خطاب اوضاع چنین‌نبود.راه روشن وروش آشکارا می‌بود.اکنون عمر کجاو گفتار ماکجا ؟ اوکجا وتوصیف‌ماکجا؟ (۱)

رئیس امیرسیستان روزی باصحابش گفت ،چه کرداری‌داشتندآن مردمیکه می آمدند در حالیکه شکمهایشان گرسنه وآثار ترس خـدا از

---

(۱) سعودی مروج‌الذهب ج۴ص ۲۵۵ (نه ص ۲۵۳ همانکه مؤلف اسباها ذکر کرده)

چهره‌شان هویدا و نابوش آنها برك درخت خرما بود درعهد باوفاتر و نوانائی وشجاعتشان ازشما بیشتر، درحالیکه شما از آنها نیکو منظرتریده (۱) با وجود این بنی امیه حکام و عمال خودرا از میان همان مردمان ثروتمند و تواتگر اختیار میکردند .

مردمیکه بزندگانی برتجمل عادت داشتند بدون اینکه رنج کاروتلاش را برخود هموار کرده باشند، ازاینرو ما درشگفت میشویم هرگاه ببینیم در زمان خلافت بنی‌امیه روح بی‌دینی فرمانروائی داشت ، مجبور بافامه دلیل برراستی گفتار خود نیستیم، لشگر کسی وحملات مسلمین برکفار بهترین گواه‌ما است

اینك باید ازآن روحی که برسازمان اداری کشورهای اسلامی در زمان بنی‌امیه فرمانروائی داشت گفتگو کنیم

---

(۱) بلاذری ص ۴۰۰ ومابقی آن

-۳-

«مالیات»

بنابگفته استاد فون کریمر «Von kremer» ترتیب مالیاتی که عمر بن الخطاب داده بود بارگرانی برای مردم نبوده آنچه اسناد نامبرده بر این بیان میافزاید وتولید خشم عمومی میکرده رفتار تحصیلداران درگرفتن مالیات از اهالی است. وقایع مصر زمینه را برای ما روشن میکند. مالیات آنجا درزمان حکمرانی عمرو بن عاص بردو ملیون درهم بالغ میشد(؟) چیزی نگذشت که در زمان حکومت جانشین عمرو بن عاص مالیات بچهار ملیون درهم رسید(؟) (۱)

معلوم میشود عمر بن خطاب نظام تازه ای برای مالیات وضع نکرده بود فون کریمر سبب افزون گشتن مالیات را برابر قانون تعدیل مالیات میداند که بجای دودینار ازهرفردی چهار دینار گرفته میشد. نمیدانم سرح تعدیل اخیر

---

(۱) بیان فوق العاده منسوب بلاذری است در حالیکه او با اعراب بدرفتاری میکرد و رشوه میگرفت.

فن فلوتن در این مورد درمقابل ز بلاذری بحثها رفته است. بلاذری مینویسد: مالیات وخزانهٔ مصر در عهد عمر بحدود دو ملیون میشد ودرعهد عبدالله بن سعد بن ابی سرح بچهار ملیون رسید. مقصود نویسنده دینار است نه درهم.

برای اینکه ازرجوع سود بلاذری بخون عمرو بن عاص مالیات مصر معین نمود بر ی هر یک جریب زمین یک دینار وسه اردب طعام ـ اردب مقیاس

را کجا یاد کرده است. اما بلاذری همین موضوع را برای ما اینطور تفسیر می کند .

«عثمان به‌عمرو گفت پس از تو شهرشتران مصر زیاد شده است، عمرو گفت برای اینکه شما از شیرخوردن بچه‌هاشان جلوگیری کردید (لانکم اعجنتم اولادها) درزمان بنی‌امیه اوضاع خیلی بدتر میشود ، زیرا خلفای جدید همچنین حکام وامراء خودرا موظف به‌تعقیب یا احترام قوانین پیشینیان نمیدانستند ، بکوفتی معاویه برای «وردان» حاکم از جانب خود درمصر چنین نوشت :

« برهرفردی از قبطیان یك قیراط بیافزا » وردان درپاسخ بمعاویه نوشت «چگونه بیافزایم برآنها وحال آنکه در عهدنامه با آنها ثبت است که نباید چیزی برمالیات افزود »

بزرگیست مساوی با۲٤صاع ـ هرجوان بالغی‌دودینار » این‌قسمت ازتاریخ بلاذری غیرقابل تصدیق است ، اگربرای هرفرد دودینار مالیات معین کنیم برای تکمیل عددملیون ، بانصد هزار نفر جمعیت لازم میشود ، آنهم در صورتی امکان‌پذیر میشود که یکربع‌ازساکنین را درنظر بگیریم پس جای شگفتی نیست اگربگوئیم فقطجوانان مکلف‌بپرداخت مالیات وزنان‌وکودکان وپیرمردها معاف بودند.

«عبدالحکیم » در فتوح مصر ص ۷۸ مبلغ را بالاتربرده مینویسد «تعداد کسانیکه درزمان عمروبن‌عاص درمصرمالیات می‌پرداختند بهشت‌هزار نفر میرسید. دراینصورت باید تمام جمعیت مصردر آن زمان ـ ۳۲ملیون‌تن باشد که اینهم معقول نیست، وگرته تنها مالیات به شانزده ملیون دینار بالغ میشد صحیح‌ترین‌روایت درنظر ما تاریخ مقریزی است (خطط ج۱،ص۹۹ـ ۱۰۰) که میگوید مالیات مصر در زمان عمروبن عاص دوازده ملیون دینار بود.(مترجم)

... از اینقرار معلوم میشود بنی امیه مراعات قوانین و مقررات قدیم خلفاء راشدین را نمیکردند بلکه تجاوزهم مینمودند درمملکت یمن نیز حال بدینموال بود. یکی ازبرادران حجاج دروقت حکومت خود بالاترین درجه جور و ظلم را درحق اهالی مرتکب شد. املاك واموال هرکس رامصادره میکرد ودر اثر وضع مالیات مخصوص بنام «وظیفه» - غیرازده یك قانون اسلام (۱) - کینه وخشم عمومی را برانگیخته بود. وقوع چنین حوادثی در یك مملکت صددرصد عربی اوضاع آشفته سایرممالك فتح شده را بخوبی روشن میکند.

مباشرین مالیات را درکشور ایران عادت براین بود که بیش ازفرا رسیدن وقت درو و برچیدن حاصل نرخ بسیار نازلی برای محصول معین میکردند و دسترنج کشاورزان را باجبار ازآنها میخریدند. (۲)

برای مزید توضیح رجوع شود بکتاب «الخراج» ابی یوسف تا از نظام اداری ممالك جزیره عربستان در عهد بنی امیه کاملا مطلع شویم. «زیادبن غنم الفهری» حاکم این مملکت در زمان خلافت عمربن خطاب از بیش خود یکدینار برمقدار مالیات افزود. (۳)

---

(۱) بلاذری ص ۲۱۷ Von Hammer Ueber die

(۲) ابن سعد کتاب «الطبقات» عمربن عبدالعزیز به عدی بن ارطاه نوشت «شنیدم مامورین تو درباره میوهٔ درختان مردم سختان مسکوك گفته اند. نرخ خرید آنها بسیار نازل و غیر از نرخ معمول است. و نیز شنیده ام یك طایفه از کردها راه را بر عابربن گرفته ده یك از آنچه مطالبه می کنند».

(۳) کتاب «الخراج» چاپ بولاق سال ۱۳۰۲ هجری ص۲۳ درآخر بقول ابی یوسف نقل میشود

«این مطلب بمن رسیده، بعبرای صلح وبعبرای اثبات امری. نه از روایت فقهاء ونه از سنتهای ناس».

ولی این مبالغ برای فرو نشاندن حرص ضحاك بن عبدالرحمن حاکم ازجانب عبدالملك کافی نبود. او امر داد تا از تمام اهالی مملکت هر شماری بعمل آورند، هر کس را در پرداخت مالیات مکلف کرد. بدینمعنی که هر فردی مقدار کسب سالیانه خودرا حساب کند، آنوقت حاکم پول خوراك و پوشاك و بارهٔ از مخارج ضروری اورا داده بقیه بعنوان بیت المال ضبط میشد. نتیجه قانون جدید این شد که هر فرد سه دینار غیر از مالیات مقرری سالیانه بدولت وقت بپردازد(۱)

در مملکت عراق اوضاع همینطور بود. مالیات استثنائی بیش از مالیات مقرری بردوش مردم فشار وارد میآورد.

عمر بن عبدالعزیز، مانند عمر بن الخطاب، تحصیلداران را امر کرد تا از مردم درهائیکه وزن آن بیش از چهارده قیراط باشد نگیرند (۲) زیرا مشاهده میکرد مامورین درمهائی سنگین تر از آنچه خلیفه دوم مقرر نموده میگیرند، بطوریکه مالیات ترقی فوق العاده مینمود؛ در آئین نامه مالیاتی عمر بن خطاب مردم مجبور بودند گذشته از پرداخت مالیات مقرر مخارج سکه زدن پول وعقد قراردادهای برشمی و ماهوار کارگران ادارات را نیز بپردازند. سوای هدایای عید نوروز و جشنهای دیگر که باری برسر بارهای دیگر بود. (۳)

ولی این اموال مقرری ومالیات استثنائی هرچند بار گرانی بدوش توده بود، یگانه نقص نظام اداری شمرده نمیشد، نظامی که مرامی جز جمع آوری ثروت مردم نداشت. بلکه امور پیچیده تر و خطیر تا کتری در

---

(۱) کتاب «الخراج» ص۲۳

(۲) شرح خراج ص۹۰ و طبری ۲: ۱۳۶۹ و Fragmenbahistoricorum P.17

(۳) یعقوبی ج ۲ ص۲۵۸ و بعد از آن، طبری ۲: ۱۶۳۶ و ۱۶۵۰ ابن اثیر ج ۳ ص۹۹

جریان بود.

ازجمله خیانت مامورین دولت وحیف ومیل اموال دولت‌ازبیت‌المال وانفاق آن بصورت اسراف . عیوباتی که‌خطرات آن کمتر ازآنچه‌قبلا بیان کردیم نیست.

تعجب ندارد ، در آن عصر منصب حکومت یا امارت مملکتی فقط بمنظور جمع آوری ثروت ازراه بی‌شرافتی تحصیل میشد. دلیل‌ما ضرب‌المثلهائیست که درهمان ممالك ، برزبان عموم شایع ورایج بود.«مملکترا خورد یا دوشید همچنانکه‌شتررا میدوشند » این عبارت باندازه‌کافی‌توضیح میدهد.(۱)

چه‌بسا اوقات در زمان خلافت عمربن خطاب . مردم بوسیله ارسال عریضه یا اظهار حضوری ازحکام وتحصیلداران مالیات که اموال آنها را برای خودشان بنام دولت جمع آوری میکردند شکایت مینمودند ، بلاذری «ص۳۸٤» برای ما قصیدهٔ در نهایت غرابت نقل‌میکند. گوینده اشعار عدهٔ زیادی ازمحافظین وحکام ممالك خوزستان و فارس و میدیارا مورد اتهام قرار داده‌دریکمصراع ایشانرا بدینگونه وصف میکند«یسیغون مال‌الله فی‌الادم‌الوفر» ایشان اموال خدارا برای‌آراستن سفره‌های خود بکارمیبرند ، یك بیت ازقصیده در اینجا نقل‌میشود

نؤدب اذا ابوونفزواذاغزوا　　فانی‌لهم وفرولسنا اولی‌وفر ؟

ترجمه فارسی اینطوراست «هروقت‌آنها بجنك میروند ماهم میبریم وچون بازمیگردند ماهم بازمیگردیم،پس آنها ثروت ازکجا میآوردند در صورتیکه مائروت نداریم ؟

اغلب اوقات حکام دزد کمترین رنجی برای پوشیده داشتن خیانت ودزدیهای‌خودنمی‌بردند، مابچند نفرازحکام برمیخوریم که‌دراواخردورهٔزمام

---

(۱) طبری ۲ : ۱۰۲۹ س ۲٦ بلاذری ص ۹٤ ، ۲۱٤ ، ٤۱٤

داری از خلیفه تقاضا میکردند تامامورین زبردست آنهارا ازمحاسبه‌رسمی درپیشگاه خلیفه معاف بدارند (۱)

عمربن‌خطاب قانونی برای جبران خرابکاری مامورین وضع و آنرا «مقاسمه» نامید، بدین ترتیب که پیش ازبرقراری حکام در ولایات‌مختلف حساب دقیقی ازتمام دارائی آنها بعمل میآمد وپس‌ازعزل از منصب یکبار دیگر مجبور بودند بحکم قانون ثروت خودرا در اختیار دولت بگذارند تا محاسبه‌شود وهرچه بر ثروت آنها افزون گشته و حقوق ماهیانه آنها اجازه اندوختن این مقدار ثروت رانمیدهد نصف برای دولت‌ضبط شود (۲)معاویه برای پیروی از قانون مقاسمه نصف‌ثروت خودرا به بیت‌المال بخشید تا بقیه تطهیر شده گوارا باشد (۳) اما رفتار او با کارمندانش از روی قانون مقاسمه‌بود (٤)

تصور نشود فقط رؤسا ازثروت دولت سوء استفاده‌میکردند بسیاری از کارمندان جزء دولت هیچ کاری نداشتند جزغارت اموال دولت یا هرچه در دسترس بدیدند. آنوقت‌دولت برای استرداد امـوال مسروقه دچار چه اشکالاتی میشد بماند، تااینکه «عبدالله‌بن‌زیاد» والی‌عراق بفکرتدبیری‌افتاد تاکارمندان عرب را از کار برکنار واز ایرانیها در دوائر دولتی استفاده شود. از همان وقت دهقانان ـ بزرگ کشاورزان در ایران ـ مأمور تحصیل مالیات‌شدند. در واقع‌خیلی‌بصیرتر و امین‌تر بودند (٥) باتمام‌جلوگیری و دقت دولت بعضی از کارمندان توانستند مبالغ سرشاری بجیب‌بزنند؛ چون اموال جمع شده را بامانت نزد بستگان یادوستان خود میگذاشتند، چند نفر

---

(۱) طبری۲ : ٦۹

(۲) بلاذری ص۸۲ ویعقوبی‌ج۲: ص۱۸۱ ازنقاط ضعف‌قانون مزبور صحبت داشته. طبری ۱: ۲۸٦٤

(۳) طبری۲: ۲۰۲ص٦ وبعدازآن.(٤) یعقوبی‌ج۲ ص۲٦٤

(٥) طبری۲: ٤٥۸ و۹۹٥ س۱۹

ازحکام بانفوذ نسبت بدوستان‌خود که دارای مناصب پر منفعت‌بودند بحسبانی مسامحه روا میداشتند و از جنایات آنها درحق اهالی چشم پوشی مینمودند (۱) ما گفتیم چگونه خلفای راشدین سعی بلیغ داشتند تا اموال دولت را هرچند اندك باشد ازچنك مامورین ظالم درآورده به بیت‌المال‌باز گردانند اما امویها برای نظارت در اموال دولت قانون بسیار دقیقی وضع کردند.

مثلا درزمان عبدالملك بن‌مروان بهنگام‌عزل وفصل یکی‌ازتحصیلداران تحقیق دقیق دراطراف کارهای اداری او میکردند واگر کسی مشاهده میشد اورا بانواع واقسام شکنجه میکردند تا اقرار نماید بنام کسانیکه اموال مسروقه‌را نزد آنها امانت سپرده است. بدین وضع‌ممکن بود بتوانند اموال چاپیده را به‌بیت‌المال باز گردانند. اینگونه اعمال « استخراج » یا «تکشیف» نامیده میشود (۲) محل‌تحقیق از اعمال‌دولت «دارالاستخراج» نام داشت.

رفته رفته تحقیق قانونی از حدود شرع تجاوز وصورت انتقام‌شخصی بخود گرفت انتقام غلطی که تولید کینه در عمال دولت مینمود و آنها را بسمه غارتگری میکرد در اواخر خلافت‌بنی امیه فساد تعمیم کلی یافت. هر حاکمی نخستین‌کارش حبس یا شکنجه سلفش بود تمام مأمورین از جانب حاکم قبل نیز محبوس میشدند. یا برآنها سختگیری کرده و یا آنها را آزاد مینمودند.

خالدبن عبدالله قسری حکمران در عراق حقوقی داشت بالغ بربیست ملیون درهم در سال. غیراز صد ملیون درهم‌دیگر که ازراه اختلاس بدست میآورد، چون «یوسف‌بن‌عمر» بحکومت‌رسیداو وسیصدوپنجاه‌نفر ازمأمورین

---

(۱) مراجعه شود بکتاب خراج‌ابویوسف معلومات خوبی درص ۶۱ س۱۶ وبعدازآن مشاهده میشود.

(۲) طبری ۳:۲۵۰۲ عقدالفرید چاپ قاهره سال۱۲۹۳ ج۱ ص۱۷۹ و ج۳ ص ۱۳

اورا گرفته بزندان افکند. وآنقدر بر اوسخت گرفت تاتوانست هفتادملیون درم از او باز ستاند (۱) این همه اموال وثروت هنگفت انسان را بفکر راه تحصیل آن میاندازد درعین حال میتواند بسهولت غلط بودن قانون مالیات راتشخیص بدهد تحصیلداران مالیات کسانی بودند که با خیال راحت اختلاس میکردند وبفکر روز عزل ازمنصب نبودند تابدادند در برابرظلم چه پاداشی بانتظار دارند. کسانیکه نمیخواستند کوچکترین فرصت رابرای جمع آوری ثروت ازدست بدهند هیچگونه تردیدی درسختگیری براهالی نداشتند. اینطور میشد که بهنگام تحقیق وبازرسی نیمی ازاموال غارت شده را بدولت میدادند تابا بقیه عیش و نوش کنند.

بدون شك سنگینی کمرشکن این فجایع همیشه بدوش ملل مغلوب ودور افتاده بود مللی که کمتر میتوانستند برای داد خواهی بمرکز حکومت بروند. رنجبرانیکه بانام وسایل سختگیری ازآنها مالیات گرفته جمع آوری میشد.

اما طرز گرفتن مالیات بنا بگفته فقها بوضع شرم آوری بوده. بدینمعنی که در روز معین تحصیلداران در دیوان خراج حاضر میشدند. حاکم بر کرسی بلندی می نشست. آنگاه مردم برای پرداخت مالیات درحال خضوع وخشوع میآمدند. هر کس مالیات خود را بدست گرفته و دست خودرا بسوی حاکم دراز مینمود بطوریکه دست حاکم روی دست اوقرار بگیرد. پس از پرداخت مالیات بعضی ازحاضرین چنان مشت گردنی باو میزدند که تانزدیك درب مجلس رانده میشد.

فاتحین عرب وحاضرین در مجلس این فعل را نشانهٔ غلبه ونصرت مسلمین میدانستند (۲) اما کسانیکه قادر بپرداخت مالیات نبودند. انواع شکنجه در حق آنها اعمال میشد. از جمله نگاهداشتن آنها در آفتاب سوزان. یا ریختن روغن داغ شده برسر محکوم یا مدت یکساعت بروی یکپا ایستادن

---

(۱) طبری ۲: ۱۵۸۱ و ۱۷۶۴ و ۱۸۴۱ یعقوبی ج ۲: ص ۳۰۵ و ۳۸۸

(۲) Kerabacek, das Arabische P. 87

پس متخلف‌را طوری‌طناب بپیچ میکردند که قادر بسجده درنماز نباشد(۱) در مملکت ماوراء النهر تحصیلداران کشاورز را برهنه در آفتاب نگاه میداشتند آنگاه زنار اورا درآورده بصورتش برتاب میکردند (۲)×

---

(۱) کتاب‌الخراج ص۱۸و٦۱ و۷۰ و۷۱

(۲) طبری۲: ۱۵۱۰

×ما دراین قسمت ازقول فن‌فلوتن نقل‌از کتابKorabaceck das Arabesche Papier P.87 درخصوص روش‌اعراب درگرفتن مالیات بسیارمشکوك هستیم وظن غالب آنستکه این نوع توضیحات را بخطا ازفقهای‌مسلمان دانسته‌اند بویژه آنکه مؤلف ازمأخذ عربی روایت نامی‌نبرده. اگرهم‌صحت داشته‌باشد منسوب به‌فن‌فلوتن نیست. زیرا او ازقول فقهاءچیزی‌نقل نکرده است. گفتار فقهاء واحکام ایشان در هیچ روزی از روز ها حجت برای حکم نبودن در بارهٔ ملل مسلمان نبود برای سنجش یاحکمیت درقضایای تاریخی بایدرجوع شود به وقایع‌جزئی یا امثال تاریخی مؤلف یك‌رأی بی‌دلیل و غیر مجهز را دستاویز قرار داده وبرای نمونه یك واقعه کوچك را هم نقل نمیکند تا ما یقین بصحت اظهار ایشان بکنیم. مابرای بطلان عقیدهٔ مؤلف نیازمند بدلیل نیستیم. زیرا بیشتر کتب احادیث ماملوازاخبار نهی ازمنکر و آزار و امر به‌مهربانی و ترحم برحیوانات است تاچه‌رسد بانسان علاوه براین دستورات خلفای راشدین بفرماندهان لشکر اسلام بهترین‌دلیل برصحت اظهارات‌ماست ابی‌بکر صدیق باسامه‌بن زید ولشکرش هنگام عزیمت بشام(طبری ج ۳ص ۲۱۳) بدینگونه سفارش میکند:

-٤-

«دراحوالات سیاسی واجتماعی ملل مغلوب»

می‌ترسم خوانندگان دروقت مطالعه صفحه سیاه تاریخ بنی‌امیه‌تصور کنند مقصود من از بیانات قبل تطبیق اوضاع با سایر ممالك تحت نفوذ اسلام درعهد بنی‌امیه باشد.

اگرمن چیزی از نقص‌یاعیب بنی‌امیه گفتم نمایش رسمی برای وقایع کتب مورد اطمینان ومراجعه ما شمرده نمیشود ، درهرحال چاره جز قبول این‌دوملاحظه نداریم :

۱ـ ما اطلاع کامل باحوال حقیقی ملل مغلوب نداریم ونمیدانیم‌تاچه اندازه در حق‌آنها ظلم و ستم وارد شده بر رغم ایمان و اطمینان ما بدرستی و پاکی مصادر عربی وعدم تفحص آنچه که متعلق باحوالات ملل مغلوب است .

«ای مردم تامل کنید تاده وصیت‌بشمابکنیم . وازمن‌یادداشته‌باشید • خیانت‌نکنید ، غلونکنید ، غدرنکنید ، آزارنکنید، کودك صغیررا نکشید ، پیرمرد وپیرزن را نکشید ، درخت بارور را نسوزانید وقطع نکنید ، گاو و گوسفند و شتر را نکشید مگر برای خوردن ، چه بسا ممکن است درراه مصادف‌شوید بامردمیکه دردیرها بتزکیه نفس‌اشتغال دارند ویاخدای خود خلوت کرده‌اند ، آنهارا بحال خود بگذارید » همچنین عهد نامه عمر بمردم ایلیاء (طبری ج٤ ص ١٥٩)

۲ــ آنچه مصادر عربی برای ما نقل‌میکنند هرچند هم ناقص و ناچیز باشد تایید رأی مارا مینماید ــ درخصوص آنچه از حکمرانی بنی‌امیه ذکر کردیم ــ چون دیری نپائید که مسأله اسلام ازصورت دعوت‌دینی‌خارج‌وشکل غارتگری وتاخت وتاز قانونی بخود گرفت.

شاید سؤال شود آیا ممکن نمیشد کسانیکه مجبور بپرداخت‌مالیات سنگین بودندبنحوی‌شانه خالی کنند ؟!

ممکن نمیشد شاهکار را زده دست ازاملاك خودبردارند ودین‌اسلام راقبول کنندتادرصف فاتحین عرب درآمده ، ازغنایمیکه قبلاً آنهامیرداختند قسمت ببرند ؟

بلی ، دهقانان ایرانی نخستین کسانی بودند که پیش از هر کس متوجه این قسمت شدند ودربرتو قبول دین اسلام ، تسلط ونفوذ پیشین را بررعایای زیر دست حاصل کردند ازآن پس در ادارات مسلمین راه یافتند و مناصب بزرك مانند شغل تحصیلداری بآنها واگذار میشد ، بدین ترتیب طولی نکشید که دهقانان ایرانی کارمندان بلند پایهٔ دولت شدند ، دستگاه دولتی ازمیان آنها جاسوس ونماینده سیاسی خودرا انتخاب میکرد (۱) و توانستند بوسیلهٔقبول دین اسلام مبالغ هنگفتی جمع وازنفوذ خوددرگرفتن مالیات استفاده شایان‌ببرند(۲)

باقی میماند بیان حال یکدسته از مردم که مورخین عرب آنها را «علوج» مینامند(یعنی‌مردمان بیسروسامان‌وبی‌دست) بنابرآنچه‌مورخین‌عرب آورده اند شکی نیست‌دراینکه‌اسلام‌آوردن آنهااستفاده‌نداشت‌مگرتلخی آرزو هـای بربادرفته وشرمندگی زهرآگین جه، طمع وکبریای بی‌اندازه اعراب سعودی در راه اصلاح این رنجبران نومسلمان بود

ابن‌فستررا شرح خواهیم داد. وازاحوالات اجتماعی‌ملل جدیدالاسلام

---

(۱) طبری ج ۲ : ۴۹۲

(۲) Von Kremer

شروع‌میکنیم تامنتهی شود به حقوق سیاسی آنها • شاید ابتدای مطلب‌در پرتو تحقیقات گرانبهای دواستاد فن کریمر وگولدزیهر(۱) چندان اشکالی برای ما نداشته باشد•

مخفی نماند، مسلمانان غیرعرب چون اسلام اختیار کردند بعضی از قبایل عربی بیوستند تاحسب المعمول بندگی آن قبیله کنند ، از آنوقت تا بهنگام پیوستن باعراب ما دراخلاق وعادات آنها چیزی نمی‌بینیم که‌پیرایهٔ از یستی وخست بخودگرفته باشد ، اما رفته‌رفته ازوقت زیادشدن تعداد کسانی که مالیات برآنها فرض‌شده بود• فضیه صورت معکوس بخودگرفت ، علت عمده این تغییر ناگهانی رفتار توهین آمیز اعراب نسبت بموالی (۲)(مردم مغلوب بدست اعراب) که هیچ حرفه‌ای را جز جنك محترم نمیداشتند، و در بیگانگان باعتبار اینکه طایفه بسی هستند وتعاونی باغلامان ندارندوبنظر تحقیر مینگریستند ، چون کارگر درنظر عرب‌پست بود باموالی ازنقطه‌نظر منشاء ونوع پیشه‌وتحقیر رفتارمینمند .

بعقیدهٔ من دورنیست درلفظ موالی یك معنائی نهان‌باشد ــ نظیر معنائیکه درنام غلامان آزاد شده نهفته است ــ تا این اندازه مورد توهین وتحقیر عربها واقع شده . جای‌شگفتی نیست اگربینیم اعراب برتمام‌موالی ازهرملتی باشد نام بنده یاغلام بگذارند•

وهمانطور که یك غلام‌را صدا بزنند آنها بالقاب میخواندند. اگر میخواستند ازدواج کنند ناچار بودند باربابان خود که حق معارضه در عقد

۱ــ Von Kremer Gulturrgeschichte 11•15•1 suiv

Streizuge P 13 suiv Goldziher . Jslamische

Studien 1 . 104 suiv

(۲) کتاب‌الاغانی ج ۵ص۱۵۵ طبری ۲:۶۸٤ (معلوم نیست‌موضوع طبری ۲: ۵۹۶ س۱۸چه ربطی بموالی دارد؟)

Van Gelder . Mophtar P•52

ونکاح‌داشتند رجوع نمایند حق‌دخول‌درلشکر را نداشتند، لشکر آنهامجزا ورؤسای مخصوص ازخودشان آنهارا اداره میکردند. شاید در وقت جنك هم پیاده میجنگیدند (۱)

همچنین اوضاع اجتماعی آنها چنان بود که دربست‌ترین ومحقرترین خانه‌ها منزل‌میکردند ، ماذون نبودند داخل مساجد مسلمین‌شوند. ومساجد مخصوص بخودداشتند××

این نوع مثالهای گویا برای تفکر در اوضاع اجتماعی موالی ما را کفایت میکند

خوانندگان طالب مزید اطلاعات میتوانند از تالیفات دو استاد «فن کریمر» و«گولدتزیهر» استفاده کنند.

اکنون بشرح احوالات سیاسی موالی می پردازیم ، تا بدانیم بد رفتاری دولت درحق آنها بجائی رسید که دیگر حقوقیرا که برادران عرب آنها داشتند برای آنها داشتند برای آنها معترف نبودند.

فراموش نشود قانون عمر ـ کتاب فتوح‌البلدان بلاذری ص ٤٦١ ـ برای‌هرنفر مسلمان که‌نام اودردفاتردولتی ثبت‌بود مقرری‌سالیانه‌ای به‌پاداش خدمات جنگی آنها وضع ـ غیرازآنچه برای خانواده مقرر بود.واعراب و

---

(۱) طبری ۲ : ۱۹۲۰ ص ٤ ، امیرخراسان به یکی از اعراب بسه بخود کفت «تووواهل بیت‌تو ازکسانی بودید که اسدبن عبدالله میخواست بر کردن آنها مهربزند وآنهارا در سمار بادکان فرار دهد ، معلوم میشود این کار مخصص باهل ذمه بود رجوع شود بمقدمه کتاب بلاذری وطبری ۲ : ۱۲۵۲ وعقدالفرید ج۲ ص۸۲ ومابعی آن ، ظن‌غالب آنستکه فسون بیاده همان موالی بوده‌اند .

×× این یك‌مسئله ملی‌صرف‌است ودخلی دین‌ندارد اسلام‌دعوت بمساوات‌میکندوفرقی‌میان عرب‌وغیرعرب‌نمیگذارد چون‌تعصب دینی راحلال شمرده نه‌تعصب ملی‌را .

مترجم

موالی دراستفاده از این قانون برابربودند

موضوع قابل ملاحظه قلت عدد موالی درعهد خلیفه مذکور است ، روی‌همین‌اصل عطیه دولت فقط بعدهٔ معدودی اززارعین‌میرسید که درجنگها دولت راهمراهی میکردند (۱)

خلاصه گفتار بلاذری‌این می‌شود که اعراب مایل نبودند کس‌دیگری غیر ازخودشان ازغنایم‌جنگی استفاده کنند (۲) یعقوبی میگوید تنهاعلی‌علیه السلام بود که مطابق قوانین‌قدیم رفتار مینمود(۳)

مایطور قطع نمیدانیم تاچه اندازه از قانون عمر در خصوص عطیه سالیانه مسلمین پیروی کردند ، ولی‌مجبورمیشویم فرض کنیم بنی امیه‌مقرری سالیانه‌مردم را خیلی کم میدادند. بویره در باره کسانیکه مورد خشم آنها بودند ، مانند علویین - وبااستبداد وزور گوئی حق دیگران رابه‌بستگان خود می‌بخشیدند(٤)

توضیح آنکه بنی‌امیه بهره‌زیادی‌ازحکمت و دور اندیشی داشتند که مبادا تخلف ازقانون عمر تاثیر بدی داشته باشد وبرای‌آنها تولید نگرانی کند . آنوقت متعجب نخواهیم‌شد اگر ببینیم دست به گشاده بازی زده‌اند زیرا ازسلطنت قوی‌مال بر دلها بخوبی آگاه بودند و میدانستند پولها را بجه‌راهی مصرف کنند تا دشمنانشان راهم همیشه بحال بیطرفی نگاهدارند امامورخین کاملا احوالی برعکس‌داشتند. شماره آنها درسپرها روز بروز زیادتر میشد. بخصوص درمملکت عراق ومفصلا شرح خواهیم داد.

سپرهائیکه بزور فتح میشد - مانندعراق وسوریه و مصر - وقف

---

(۱) بلاذری ص ٤٥٧ درانتها

(۲) سرخ بلاذری ص ٤٥٧

(۳) یعقوبی ج ۲: ص۲۱۳

(٤) طبری۲: ٥٣٤ و ۱۰۲۰(۱۱)

Von Kremer Geseh , der herrseh , I deen , p 336 suiv 393 suiv

مسلمانها بود، کشاورزان در کار زراعت آزاد بودند بشرط اینکه مقداری ازمحصول خود را بعنوان مالیات و خراج ملك مستقلاتی تقدیم فاتحین نمایند،درمقابل ازآزادی دینی وحمایت فاتحین برخوردار بودند. گذشته ازمالیات محصول هرفرد ازافرادمجبور بودسالیانه مالیات مخصوصی بنام «مالیات شخصی» بپردازد(۱)

هر کس اسلام اختیار میکرد ازمالیات اخیر معاف میشد، اما مجبور بپراداخت خراج بود(۲)

دراینصورت جای شگفتی نیست اگر ببینیم مردم کشاورزـ بویژه بعدازاطلاع بر قانون خراج وطرز غلط گرفتن مالیاتـ دسته دسته ترك علاقه کفته بشهرها هجرت میکردند تا در نزدیکی اعراب اقامت نمایند و در وقت لزوم بآنها کمك کنند.

موضوع هجرت خود تولید یك اشکالاتی مینماید. از جمله توزیع مزد برمساعدین تازه برای ما شرح اختلاف نظر هریك از اعراب وموالی درآنچه متعلق بمزد کاراست ومعارضه میان مصالح این دوطایفه کار بسیار آسانیست

اعراب راضی نمیشدند شخص دیگری هم ازغنایم فتوحات آنها نصیب ببرد. چون در صورت تقسیم عادلانه البته حق آنها بطور محسوسی تنزل میکرد. اما موالی عقیده داشتند تمام مسلمین حق استفاده از عطیه دولت رادارند(۳)

صحت اظهارات مانخستین بار بهنگام فتوحات وایام معمار در زمان مروان اول، بعدازآنکه شمانت مساعدت دو عنصر ایرانی و عربی را نمود

---

(۱) لازم است خلط مبحث نشود، مالیات افراد غیرازمالیات محصول است چنانچه درپیش اشاره شود

(۲) Von Berchem op cit 35

(۳) طبری ۲: ۱۳۵٤

ثابت میشود. نخست ما از کمی عدد اعراب مشترك درشورش متعجب میشویم بهمان اندازه که اعراب کم میشدند روز بروز بر تعداد موالی شورشی افزوده میشد، طرز رفتار مختار باموالی بی‌سابقه بود.

در واقع برای اعراب هیچ چیز سخت‌تر ازاین نبود که ببینند موالی مانند آنها بطور برابر از غنایم جنگی استفاده ببرند، تا جاهائیکه بمختار گفتند.

تو اطمینان بموالی ما داری. وحال آنکه آنها مال ما هستند و خداوند آنهارا بما عطافرموده ،مابرای اجر وثواب آنهارا آزاد کردیم. توباین قانع نشدی وآنهارا حتی دراستفاده از غنایم با ما شریك ساختی(۱) برای مطالعه احساسات اعراب نسبت بملل دیگر راهنمائی بهتر از این عقیده آنها یافت نمیشود، وآن این است «.املاك وزمین اجانب بهای آزادی در دین است ، ونیز پاداش ازجانب خدا برای مؤمنین آنهااست»

بدون شك این نوع عقیده خودبخود تولید تعصب میکند وسبب میشود تاآنها خودرا برتر از دیگران بدانند

فاتحین عربی که فتوحاتشان بالاخره منجر باسلام آوردن ملل مغلوب میشد راضی نبودند چشم ازغنایم جنگی بپوشند واین بی‌اعتنائی بحال تازه مسلمانها بدترین آثاررا داشت.

بویژه درزمان حجاج حکمران ظالم وسخت گیرعراق ازجانب عبدالملك وبعد ازاو از جانب ولید ـ کثرت داخلین در دین اسلام و آنهائیکه روح سرکشی اززمان مختارداشتند توجه دولت را ازطرفی بخود معطوف واز طرفی اوضاع خراب مالی مقتضی میشد تاشخصی مانند حجاج را دربار دمشق مامور بهبود اوضاع عراق کند . سیاست حاکم تازه در چند کلمه خلاصه میگردد : ـ

---

(۱)طبری ۲: ٦٠٥ وملحقاتش

لزوم تبدیل مملکت عراق که میدانگاه معارضه وزدوخورد موالی بود، بدژ مستحکمی برای قشون عرب ، چنانچه درزمان بیش بوده.

آنوقت بوسیله زور موالی مجبور شدند دست از دعوی مساوات با اعراب بردارند و بشهرهای خود باز گشته ، بدون مخالفت ، مالیات را بپردازند . مامعلومات خودرا درباره آن واقعه بزرك تاریخی مدیون باستاد فون کریمر هستیم و لابد خوانندگان در کتاب او خوانده اند :
« Culturgeschichte des orients » (۱)
وملاحظه کرده‌اید چگونه حجاج توانست تازه مسلمانها را مجبور بپرداخت مالیاتی نظیر مالیات کفار کند.

سپس مقاومت سخت موالی باحجاج وپیوستن آنها بسپاه عبدالرحمن بن‌اشعث ، کسیکه‌اولین‌آتش شورش برعلیه‌امیه‌را روشن کرد، وبوسیله‌ریختن سیلابهای‌متلاطم خون‌بشری‌خاموش گردید، حجاج‌مجدانه کوشید تا بتواند بار دیگر موالی رانسبت بواجباتشان درمقابل اعراب آشنا سازد وهرگونه‌امید بهبودی احوالرا بروی‌آنها ببندد، پس‌آنهارا ازشهر روانه‌دهات کرد بعداز اینکه‌نام‌هریك‌را بردستش‌نقش مینمود

مورخین‌عرب نتایج سیاست سخت حجاج‌را که منظوری جز برقراری مجدد قانون مالیات نداشت مفصلا بیان میکنند و همگی منفق القول می‌گویند سیاست حجاج اوضاع عراق‌را بمراتب آشفته‌تر ازپیش کرد .

ایضا یعقوبی (نسخه .وتسماج ج ۲: ص ۳٤۸ و بعد از آن) مینویسد «حجاج نخستین کسی‌بود که مردم را بتهمت وسوء ظن میکشت ، مالیات در زمان اوخیلی کم وچیزی جمع‌نمیشد .

---

(۱) ۱ ص ۱۷۲

حجاج ازتمام عراق بیش از بیست وپنج هزارهزار درهم جمع نکرد مالیات عراق درزمان معاویه‌صدو بیست‌ملیون‌درهم بود-همچنین‌طبری۲: ۱۳۰۶ روایت میکند

«چون سلیمان‌بن عبدالملك حکومت عراق‌را به یزیدبن مهلب داد ، نام‌برده نظری بحال وکار خود انداخته گفت « این‌مملکت را حجاج خراب کرد ، من‌امروز طرف امید عراقیها واقع شده‌ام، واگر بناشودرویه‌حجاج را پیش گرفته‌وازآنها طلب مالیات کنم‌منهم حجاج ثانوی‌خواهم بودسزاوار نیست مردمیرا که خداوند اززندان حجاج نجات داده من بگیرم وبزندان کنم . »

درکتاب « Gragmenta Ibistoricorum Arableorume » واردشده«سلیمان‌بن عبدالملك سعی بلیغ درراه اصلاح اوضاع خراب که بر اثر سیاست حجاج تولید شده بود مینمود ، چون افکار عمومی از سلطنت ولید بخشم‌آمده بودزیرا حاکمی‌چون حجاج رامامور ظلم درحق‌آنهانموده بود.ظلمی که نتیجه‌اش بی‌حاصلی‌وفقرممالك گردید.

مابآسانی میتوانیم عبارات بیرون آمده ازدلهائیکه کم و بیش روح دشمنی نسبت بحکم حجاج را چشیده درك نمائیم ، تصور حـال مملکت فقط بعداز جنك ممکن‌بودبشود ، جنگی که‌آتش آنرا این‌اشعث روشن‌نمود، وتاثیرکلی درسلطنت بنی‌امیه یا زوال ابدیشان داشت ، ولی‌آیا بعد از این میتوان منکرشد که این جنك خطری برای عراق نداشت اگر قربانیهای نظام غلط اداری که مالیات سنگین آنها را معذب میداشت در آن شرکت نمی کردند ، وتاآخرین قطره‌خون‌خودرا درراه مرام ننارنمینمودند

حالا اگر حجاج را مقصر حقیقی جنك‌وخرابی ندانند لااقل مسئول حقیقی تمام وقایع سوء اوبوده . شاید اعتراض کننده بگوید باوچه ؟ حجاج

وسیله ومامور ازدرباردمشق بود. اولویت عنصر عربی غیرازنژادهای دیگر است وبامصالح دولت اموی وسیاستش همراه میشود ، همان برتری را که خود آنها مؤسس اساسی بودند !

اما من بصحت این اعتراض اعتراف نمیکنم ، و اگر خواننده اجازه بدهد پاسخ میگویم ، میگویم زوال دولت بنی امیه از همان صدو تاسیس هویدا بود ! وسقوط آنها از روس سلطنت آنها حتمی بنظر میرسید!

معلوم میشود مقصود فن کریمر دربیان چگونگی سیاست حجاج درخاموش کردن آتش فتنه نظیر مقصود ما است ، چون میگوید هر چند اقدام حجاج آرزوهای موالی را برباد داد وفکر مساوات را از سرآنها بدر کرد ولی خشم وکینه دردل آنها تولید نمود تااسباب سقوط دولت بنی امیه همان شود که بدان اشاره شد ، مقدار صحت این رأی دروقت مطالعه اوضاع خراسان برای ما معلوم میشود .

- ۵ -

«چگونگی قضایا در خراسان»

بعداز ورود اعراب بمملکت خراسان ، دیگر احزاب بزرگی درآنجا وجود نداشت مگر طوایف کوچك که روابطی بامرکز دولت نداشتند تا آنها را اداره نماید. انقلاب خراسان وسایر ممالك آسیای صغیر پس اززمام داری خانواده بکریان «Bactriennes» ×وسلسلهٔ اندوسکیت Indo-Scythe و بالاخره هجوم و غارتگری «حیون» یا «هونهای سفید» Hiaital ou Huns blancs ××مهمترین عامل برهم زننده احزاب مختلف آنجا محسوب میشود .

اغلب ساکنین مملکت خراسان آری نژاد بودند ، همه صلح دوست و رشید باسینه‌های فراخ و نرمو ، که زمر قوت وارادهٔ قوی ورد بطوریکه جلب توجه جغرافی دانهای عرب‌را میکردند

این ملت اخلاف اساسی تاملی‌را که جهانگردان «تحسین» میامند

× مملکت آسیای قدیم ، یکی از ممالك ایرانیان ساکن کنونی ترکستان وایران ، پایتخت آن «بکتریا» است «مترجم»

×× از ملل بربریهای قدیم ، آنها صحرا نشین واز ساکنین شمال شرقی اروپا وشمال غربی آسیاهستند . «مترجم»

ندارد(١) نام تجیك « Tadgik » دراصل بر اعراب اطلاق شده است «Tadyik_Tazi_Arabe» ولی علمای نژاد شناس متفقا معتقدند که تجیکها « les Tadgik » سامی بودنشان بعید واز نژاد آری هستند وخون آنها باخون طورانی ممزوج شده است (٢)

ساکنین اصلی خراسان هم ازهمین تجیکها میباشند ، اما بزرگان و رؤسای آنها دراصل دهقان بوده‌اند ، دهقانان درایران زراعت‌میکردندو نفوذ زیادی داشتند . بویژه آنانکه در مملکت ماوراء النهر می‌زیستند و املاك وسیع داشتند اما «بخارا خوده» یا امرای بخاری آنها نیز در اصل دهقان بودند (٣)

دهقانان‌هراة بایك امیربیگانه‌درادارهامورهمکاری میکردند(٤)همچنانکه مرکزاشراف وملاکین بزرك باختلاف احوال آنها مختلف بود. یکفرددهقان بنابر آنچه « نلدکه » « Nolteke » (٥) نقل میکند در بیشتر از موارد افراد ساده لوح وازکشاورزان عادی بوده‌اند. گاهی نیز ممکن میشد از طبقه اشراف وصاحب دیهٔ شمدانگی باشند. امراء وحکمرانان بر ملت از اشراف قدیمی امراطوریهای مهناور بودند و القاب آنها اصل ترك یا مغولی آنها

---

(١) رجوع شود به دو مقالهٔ که از Persia . exus نقل شده و در دائرة المعارف انگلستان است Oncylopaedia . britannica و آنچه مسیو Specht در مجله اسیوی فرانسوی نوشته است ، ونلدکه درکتاب

Gepehichte der perser und draber P 17n . 5 , P115 n 21

ازساکنین فارس وترکستان وعرب دومیلیون نفس میباشند

٢_ Khanikoff , Cthnographie de la perso p 87 suis

٣_ Nerchaphi , pescription de bophara . ed . Sehebir p . 6

(٤) طبری٢:١٦٣٦

٥_ Geschichte der perser und traber .P 440

را میرساند (۱)

دراوایل جهانگشائی اعراب ما ازامرای سجستان رتبیل « Rotbil » نامی بینیم (۲)

و از امرای سمنجان وروب «Cimiadjan et Roub» روبفان (۳) « Roubphan » و از جوزجان. جوزجان Djoujedjan (٤)

واز خزر « Khozar » سبقری (٥) و از امرای ختل Khottal السیل Al-Cabal (٦) واز بذغیس Badhghis و طخارستان Tokhareatan چیغویه Djighoyeh والشذ al-Chadh وترك طرخان (۷) «Nazak tarkhàn»

و از مرو روذ ، بذام « Badhàm » (۸)

واز طالقان، سهرك Cahrak (۹) واز فریاب « Farayab » توسك Tousik (۱۰) وازمملکت ماوراءالنهر: سغد وسمرقند «ترخون Tarkhoun (۱۱)

---

(۱) اسامی ذیل نقل ازتاریخ طبری است وبمنزله مکمل تاریخ ابن خرداذبه چاپ دوگویه ص۲۸شمرده میشود

(۲) طبری۲: ۱۰۳٦وابن‌خرداذبه‌ص ۲۹

(۳) شرح‌طبری ۲: ۱۲۱۹

(٤) شرح طبری۲: ۱۲۰٦

(٥) شرح طبری ۲: ۱٤٤۷

(٦) طبری ۲: ۱۰٤۰ و۱۲۲٤ واز الغاب‌سرف‌نزد جیتی هاست.

(۷)جیغویه پادشاهی میکرد ودر کنار اویکنفر ازاشراف چین‌اقامت داشت ومقلب به‌لقب شذ بود اما نزك طرخان از اتباع پادشاه تخرستان بود ودر بذگین‌زیست میشود.

(۸) طبری ۲:۱۲۰٦(۹) شرح طبری (۱۰)شرح طبری

(۱۱) طبری۲: ۱۱٤٦

وغوزك Ghaujak (١) واز فرغانه× «اخشید وتار»(٢) و از امرای کی (ترك‌خاقان) (٣) واز امرای کش ، ویك Wik (٤) وازشومان،فیلسنشب یا غیسلشتان (٥) ودر کابل . کابل‌شاه اقامت داشت(٦) در حالیکه رؤسا و امراء از طرف امپراطوری ساسانیان مراکز مستقلی در مرو و مرو رود وسرخس وطوس وهراة×× وقوهستان دردست داشتند.

همچنانکه حکمران بلخ اسپهبند « Espehbedh »(٧) بود بیشتر آن قبایل بدون مقاومت قابل ذکری‌سیادت اعراب راقبول کردند. سپس مانند کشاورزان عراق بزودی اسلام آوردند، وباسازش کامل بااشراف عرب‌در عین آرامش زندگی میکردند. مردمان فهمیده آنهامحل اعتماد اعراب‌واقع ولشگراسلام رادر جنك باترکهای ماوراءالنهر یاری مینمودند،بزرگان‌عرب رابس‌گرامی داشتندودر کاخهای خود ازآنها پذیرائی شایان کرده با تملق

---

(١) شرح طبری ٢: ١٢٢٩ مؤلف غزك Ghojak نامیده وصحیح آن غوزك است.

× مؤلف فرغنه Ferghana نامیده و ضبطش فرغانه بفتح فاء و موغین است مترجم

(٢) طبری٢: ١٢٤٢ و ١٤٤٠

(٣) شرح طبری ٢: ١٤٢٢

(٤) طبری ٢: ١٤٤٨ در اصل کس Kech است و صحیح آن بمانچه درطبری وبنداست کس‌میباشد

(٥) طبری ٢: ١٢٢٧

(٦) شرح طبری ٢: ١٢٠٦ در اصل کبولشاه است و کابل شاه ضبط شده است «مترجم»

×× دراصل هرات بکسر هاء است وصحیحش بفتح هاء است چنانچه در معجم البلدان یاقوت ذکر شده «مترجم»

(٧) طبری٢: ١٢٠٦ و١٢١٨

گونی هدایائی گرانبها نظیر هدایای عید نوروز و جشن مهرجان تقدیم بآنها میکردند (۱)

باتمام این اوصاف ما میتوانیم پرده نظاهر را بآسانی دریده قیافه حقیقی این خوش آمد گوئی واظهار محبت رابدقت تماشا کنیم، پس متعجب نخواهیم شد اگر ـ بعداز اطلاع براوضاع دوائرعربی ـ ببینیم اشراف مملکت از فتوحاتیکه آنها رامربوط ومتصل به تحصیلداران مالیات میکرد استفاده فراوان میبردند وازکیسهٔ رعیت ثروتمندمیشدند ، تصور نشود فقط دستگیر شدن بعضی ازآنها معلومات ما راتشکیل میدهد،(نرشخی) در کتاب (وصف بخاری) بابیان روشن ومضامین قیمتی مارا ارشادمینماید، عبارت او ـ برخلاف انتظار ما ـ مکمل روایت طبری میشود که در فصل بیان حوادث سال ۱۲۱ هجری مینویسد دونفردهقان، درحضور نصربن سیار،«تغشاده» (۲)امیربخارا وعامل خراج ازجانب عرب رادرآن مملکت کشتند. البته بدون اینکه چیزی از اسباب دشمنی ذکر کند ، اکنون عین گفتار نرشخی را که درکتاب

Chrestomathie persane, tome 1•p•44 of•p•95 suiv•de l'édition

استاد «شفر» است برای خوانندگان نقل میکنیم:

نصربن سیار، امیربخاری را که نامش تغشاده بود خیلی گرامی میداشت واورا نزد نصرمقامی بس ارجمند بود، زیرایکی ازدهات خود را باو داده و یکی ازدختران خودرا باو تزویج نموده بود. روزی تغشاده بملاقات نصربن سیاربه فسطاط آمد ودر سرابرده اوتشست، هنوز جاگرم نکرده بود که دونفر از دهقانان خانواده تغشاده تا گهان حاضر شدند و طلب ملاقات نصر را کردند، این دودهقان هردو از خانواده‌های با نفوذ و هردو بدست نصربن

---

(۱)طبری ۲: ۱۱۷۵ و۱۲۲۸ (۱۱) و۱٤٤٤ (۱۰) و ۱٤٤۸ (۱۳ وبعد ازآن)

(۲) شرح طبری۲: ۱۶۹۳ وبعداز آن

سیار اسلام آورده بودند چون بحضور رسیدند ازظلم واستبداد تغشاده شکایت کردند، گفتند که تغشاده املاك مارا بزور گرفته است، عامل بخاری هم در آن مجلس حضور داشت، دودهقان بعد ازمتهم نمودن نصربن سیار بشرکت درغصب مال مردم باتغشاده ازاو انصاف خواستند. این بود عواملیکه سبب انتقام سخت آندو دهقان شد.

بعد از این چیزی مانع از اعتقاد ما نمیشود باینکه این وضع فقط اختصاص بهمملکت بخاری نداشته. و اگر اخبار بیشتری، بیش ازآنچه طبری روایت کرده است، در دسترس داشتیم میتوانستیم مطالب بیشتری در کیفیت بسیاری از شهرهای اسلامی دانسته باشیم.

در هرحال مقدر چنین بود که نور دانش از مملکت ماوراالنهر بسوی مابتابد و برده ازروی نتایج فتوحات عربی بردارد زیرا حوادثی در آنجابوقوع بیوست تا مصادر اخبار، مارا درفهم مطالب کمك شایان کند.

گرچه اعراب مسلمان ازجمیع عوارض مالیاتی معاف بودند وازغنایم جنك قسمت میبردند.

ولی خراسانیها باوجود قبول اسلام هنوز نتوانسته بودند اززیر بارسنگین مالیات قد راست کنند ومانند اهالی عراق مالیات میپرداختند

مالیاتیکه از خراسان جمع میشد زمانی جزیه و گاهی خراج نام داشت (١) ما میتوانیم بآسانی اینطور نتیجه بگیریم که درآن مملکت بغیر ازیك مالیات نقدی دیگر عوارضی وجود نداشته ، آنچه طبری ذکر میکند (١٥٠٧:٢ خراج خراسان ازمردها) وروایت یعقوبی (چاپ هوتسما Houtsm ج١ ص٢٠٧- وخراج گرفتن آنها ازمردها ، برهرفردبالغ جزیه دادن راواجب

---

(١) این دواصلاح باتفاق واردشده است طبری : ٢ : ١٥٠٨(٦-٨و ١٣ و ١٤)

نموده‌اند. (۱) تایید گفته مارا میکند

ناگفته‌نماند که امرای آن ممالك ، با اختلاف ولایات ، بعد از فتح هرمملکتی با اعراب پیمان صلح می بستند و مالیات سالیانه معینی را قبول مینمودند .

مالیات نام‌برده برتمام افراد اهالی بخش میشد، دروقت تحصیل هم چندنفرازمامورین‌دولت‌بایکی‌ازدهقانان یایکنفر از حکام‌همکاری‌میکردند(۲) آنچه‌از این راه جمع میشد بمصرف‌ارزاق قشون فاتح‌میرسید پس‌درصورت معافی‌تازه‌مسلمانهادردادن‌مالیات کشمکش سختی‌بین‌این‌دومصلحت درمیگرفت نخست‌مصلحت‌دولت(مسئولیت‌حاکم) که‌نمیتوانست‌ازنفقه‌ارزاق‌قشون‌خودداری کند. دوم‌مصلحت امیرمملکت که زیادی مالیات‌استثنائی‌را بجیب‌خود میریخت، درمملکت عراق نیز اوضاع بدینموال‌بود. وبرای رضای خاطر قشون‌ساخلو عرب که پیوسته عددشان روبفزونی بود دولت ناچار میشد تا بر رغم اسلام آوردن اهالی ازآنها مالیات مطالبه کند.

همچنین‌روية بعضی ازحکام که‌مصلحتشان در ازدیاد دخل مملکت بود پیشرفت‌کامل دین اسلام را دشوار و ناگوار داشتند ونمی‌توانستند ببینند‌دین اسلام در دلهای مردم راه یافته است، بدین مناسبت خیالشان ناراحت و در اندیشه بسر میبردند.

برای تائید این حقیقت تاریخی ماقدری در اطراف دو کشمکش که مقصود ازآن بهبود حال تازه مسلمانها بودبرای خوانندگان صحبت‌میکنیم و بخش دیگر را تخصیص میدهیم بشرح عواملیکه آن ها را وادار باین کار نمود .

---

(۱) این رویه در جمع آوری مالیات راجع بعهد اکاسره است (طبری ۱ : ۲۳۷۱ و سایر مردم از اهل ذمه آن‌مالیاتیرا که کسری فرض نموده بود برافراد درآنچه که دودسترس داشتنداز‌حصه واموال بهمان‌ترتیب میگرفتند.)

(۲) رجوع شود به‌ملحق برای‌معلومات خاصه‌بمرو van Berchem

عمربن‌عبدالعزیز نخستین خلیفه اموی بود که به «جراح» عـامل خودّ درخراسان امر کرد تا مالیاتیرا که کفار میدهندازمردم جدیدالاسلام نگیرند البته نتایج سیاست تازه را بسهولت میتوان دانست ، از جمله ازدیاد عدد مسلمانها و کم‌شدن واردات بیت‌المال (۱) بعضی ازحکام برای جلوگیری‌از خطر ازدیاد نفوذ اسلام آوردن شرط میکردند که از ختنه کردن خودداری نکنند وه‌قداری‌ازقرآن را حفظ‌نمایند ولی نتیجهٔ ازاین‌کار عایدنشد

کم‌بود واردات بیت‌المال واجب‌میکرد تا دوباره مالیات پیش را بر تازه مسلمان‌ها بر قرار نمایند یانمرهٔ فتوحات مسلمین‌را ازدست‌ندهند.

معلوم میشود عمربن‌عبدالعزیز از آخرین نتایج سیاست خود بخوبی اطلاع‌داشت چنانچه ابداً تردید نمیکرد دراینکه امر کند تانام مسلمین،شهر های ماوراء النهررا تخلیه‌نموده بیرون‌بروند(۲) مسلمانشون‌اسلام بامرعمربن عبدالعزیزوقعی نمیگذاشتند.

چنانچه طبیعی است که خلفای‌بعدازعمربن‌العزیز برای جبران واردات کم‌بیت‌المال که از سیاست عمربن عبدالعزیز تولید شده بود مجبور بودند مالیات سنگین‌وضع کنند .

روایت طبری (۳) دلالت براین مطلب مینماید « بیشتر ساکنین «سغد» از ممالك ماوراءالنهر بعداز جراح در عهد حاکم خلف اوهجرت کردند . از همان وقت آتش جنك درآن مملکت شعله ورشد ، مسلمانان بعداز بیرون کردن‌اهالی از سغد که ازترکهابرای‌دفاع ازمملک‌ماوراءالنهر یاری خواستند ــ فقط چند قلعه ودژ در تصرف داشتند اما اقدام دوم برای بهبود حال موالی بعد از هفت‌سال‌دیگر . بهنگام خلافت هشام‌بن‌عبدالملك صورت گرفت .

---

(۱) طبری ۲: ۱۳۵٤

(۲) شرح‌طبری ۲: ۱۳٦۵

(۳) شرح طبری ۲ ۰ ۱٤۱۸ و ۱٤۳۹ وبعداز آن

نخستین کسیکه بفکر این کار افتاد« اشرس » ملقب به کامل حاکم آن مملکت بود • تاحدی برای جنگهای خانمانسوز وضع واز خراب شدن شهرهای زیبای کنار رود سیحون جلوگیری کند. ما معلومات خود رامدیون به طبری هستیم (۲ : ۱۵۰۷) در روایتیکه از سیاست آن امیر نموده می گوید «روزی اشرس باطرافیان خود گفت یکمرد رستگارفاضل را برای من جستجو کنید که او را بماوراءالنهر بفرستم تامرد مرا دعوت باسلام نماید . اطرافیانش ابی الصیداء صالح بن طریف غلام بن ضبه را معرفی کردند . وچون ابی الصیداء فارسی نمیدانست ربیع بن عمران تمیمی را مترجم او قرار دادند واو رابا ابی الصیداء بسوی سمرقند روانه کردند • اشرس بابی الصیداء اجازه داده بود که از تازه مسلمانها مالیات نگیرد ، ضمناً از اصحاب خود طلب مساعدت میکرد تا اگر تحصیلداران مالیات از اوامر حاکم تازه سر پیچی کنند بیاری او برخیزند ، غوزك امیر× سغد باعامل خراج حسن بن ابی العمرطه درسمرقند اقامت داشت •

حسن مرد پاکدامنی بود ودر نظرباتش درفتوحات اسلامی بابسیاری از هموطنانش مخالف بود . چنانچه علنی میگفت فتوحات اسلامی در حقیقت امـر چیزی جز تعدی بمردم نیست و برای دین اسـلام فایدهٔ ندارد مگر بسیار اندك (۱)

بزودی ابی الصیداء صالح بن ضریف ــ همانطور که امید وار بود ــ بسعی و کوشش باهمراهی حسن بن ابی عمرطه موفقیت خوبی نصیب داشت ، روز بروز بر تعداد مسلمانها زیاد میشد • مساجد متعدد بنا کردند . ولی پیشرفت سریع ابی الصیداء کار رابر امیر غوزك سخت میکرد ، چون میدید

---

(۱) چون باوخبر رسید که بزودی هفت هزار ترك مغلوب وفراری میشوند این پاسخ راداد « آنها که بسوی مانیامدند ، مارفتیم وبرآنهاغلبه کردیم وآنها را بندهخود کردیم» طبری ۲ : ۱۴۸۵ بعداز این ماخواهیم دید که تنها اواین عقیده را نداشته است •

از معرفی بمداخل شخصی خودش لطمه میخورد و از سمت دیگر دخل دولت کم میشود . ناچار سهم خودرا بااشرس در میان نهاد اشرس بعامل خراج چنین نوشت « در گرفتن مالیات قوه وشوکتی است برای مسلمانان ،شنیدم اهالی سغه از روی ریا اسلام آورده اند ومنظورشان ازدخول در دین اسلام معاف بودن از دادن مالیات است . اکنون نظر کن در کسیکه ختنه کرده است ونماز میگذارد واسلامش نیك است و سورهٔ از قرآن بخواند آنوقت مالیات از او بردار »

بدین ترتیب اقدامات حاکم جدید بر اثر اشکالتراشی امیر غوزك مواجه باعدم موفقیت گردید. بزودی ابن ابی العمرطه عزل وهانی ابن هانی بمعاونت اشجند فارسی پست اورا اشغال کردند. مقصود از برقراری این دونفر واژگون کردن بنای اصلاحات ابوالصیداء بود. دیگر اعتراض دهقانان بخاری موردی نداشت «از که خراج میگیرید وحال آنکه تمام مردم عرب هستند ؟ » اعتراض ابی الصیداء هم سودی نداشت. چون اشرس به‌هانی وتحصیلداران اونوشت «مالیات رااز کسانیکه میگرفتید بگیرید »

بنابر این رفته رفته بعداز آنکه تمام امیدها برباد رفت روح سرکشی وعصیان بدل‌های تازه مسلمانها راه یافت ، لشگریان بافهم وفقهاء عرب و موالی آنهارامدد بودند ، دولت یکی از فرماندهان لشگر را فرستاد تاآتش فتنه را خاموش کند واو رؤسای شورشیان رادستگیر کرده.

طولی نکشید که قانون معافی تازه مسلمانهاازدادن جزیه یك حرکت معکوس وسیاست مالیاتی دونهایت شدت تولید کرد تحصیلداران بزور و اجبار بدون مراعات اشخاص ضعیف از هرطبقه وصنفی مالیات میگرفتند . ما از روایت طبری (۲ ۱۵۰۸ س ۱ ـ ۱۲ بآسانی میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که فعالیت اشرس تنها مخصوص سغه نبود ، بلکه در بخاری هم نتایج سیاست او مشهود بود . نرشخی میگوید در زمان حکومت اسدبن

عبدالله‌در خراسان (۱ یکنفرازاهالی بخاری‌قیام کرده مردم رابدخول‌دردین اسلام دعوت‌نمود . بیشتر مردم درآنوقت هنوزکافر بودند ومالیات‌انفرادی می‌پرداختند • (بخاری خود) تعشاده‌جمع بسیاری از آنها را باتمام درستی در اسلام تحت مراقبت داشت •

جای شگفتی نیست اگر بدانیم خودتعشاده باوجود اظهار مسلمانی کردن کفر را درنهان‌پنهان‌میداشت ، پس به‌آسف‌بن‌عبدالله‌چنین نوشت «مردی در بخاری پیداشده است که‌امنیت شهررا بهم زده وسرپیچی ازاطاعت قوانین مینماید . به‌بهانه اسلام تخم فتنه در مملکت میپاشد پیروانش گمان میکنند که مسلمانندولی‌درواقع‌مسلمان‌نیستند‌بلکه‌بزبان‌اسلام‌آورده‌اندچون‌هنوزعقاید

(۱ پس این مورخ باماهمرای‌نیست. ماگفتیم وقایع فوق الذکردر زمان‌حکمرانی اشرس اتفاق افتاد و اسدبن‌عبدالله دوبار بحکومت خراسان تعیین شد، نخست از سال ۱۰۶ هجری تاسال ۱۰۹ ودفعه دوم از سال۱۱۷ تاسال ۱۲۰ هجری ، اشرس بعداز او جای او را گرفت سال ۱۰۹ هجری بعقیده من‌دورنیست‌وقایع‌زمان‌حاکم‌قبل با اوتماس‌داشته باشد•طبری‌چیزی‌از اقدامیکه‌در زمان‌حکومت‌اسدبن عبدالله‌برای‌رواج‌اسلام درمملکت‌ماوراءالنهر شد نمیگوید . اما اخبار نرشخی ، در مختصری که نزدما است ، چه در اسامی وچه در تاریخ نادرستی برآن غلبه‌دارد ، برای مثال از دونمونه‌نام می‌بریم (ص ۱۶) «در زمان معاویه قتیبه‌بن‌مسلم شهر بخاری را فتح نمود» وصحیحش در زمان ولید است ، وقتیبه ، تغشاده را (بخاری خوده در آن مملکت منضوب کرد. قتیبه سی‌وسه سال‌حکمرانی نمود . دوسال‌بعد ازوفات قتیبه ابومسلم خراسانی در زمان‌نصربن‌سیار والی خراسان درشهر سمرقند امربقتل تعشاده داد . دراین صورت‌وفات قتیبه درسال ۱۲۱ ه بوده وحال آنکه ابوسلم در سال ۱۲۶ هجری‌صاحب نفوذ گردید . اماسال‌وفات تغشاده بطور قطع سال۱۲۱ هجری است ص ۴۳ ودرسال ۱۵۶ هجری و۷۷۲میلادی اسدبن عبدالله‌بن مروان در صورتیکه اسد درسال ۱۲۱ هجری مرد و جد اویزید است •

قدیمی در قلب آنها باقیست و اظهار مسلمانی را وسیلهٔ برای آشوبگری و اختلال نظم دستگاه دولت وتصرف بیت‌المال قرارداده‌اند»

تأثیر نامه‌تغشاده این‌شد که اسدبن عبدالله به نایب خود مقاتل شریك بن‌الحارث (؟) امر کرد تاآنها را گرفته تسلیم تغشاده نماید تاآنچه تغشاده درباره‌آنهاحکم کندمجری‌شود.مورخین میگویندآن‌مردم تازه مسلمان بمسجد جامع پناهنده شدند درحالیکه باصدای رساشهادت میدادند «لااله الاالله‌وان محمداً عبده ورسوله» (۱) بخاری خوده چهارصد نفرازآنها را بدار کشید بدون اینکه کسی‌جرأت شفاعت ازآنهارا داشته‌باشد. سپس بقیه را به‌بندگی گرفته بخراسان نزد اسدبن عبدالله فرستاد. اما هر کس‌وهرچند نفر ازآنها زنده‌باقی ماند دست‌ازدین‌اسلام نکشید وتاآخر روبرنتافت(۲) طولی نکشید که‌تغشاده وفات یافت وآنهابه بخاری‌بازگشتند»

گفتار نرشخی‌بسیار مناسب افتاد چون روایت طبری راتصحیح کرد وازآن پس قیمت تاریخی زیادی پیدا نمود. بدون شك آنچه نرشخی برای مابیان میکند، مصدرش جز معلومات اندك مورخین عرب چیز دیگری نبوده است. اگر یك مورخ بخاری (نرشخی) چیزی از اداره امویها برای مانقل میکند عین‌حوادثیست که‌اززبان تازه مسلمانها نقل وحفظ وسپس برای ماروایت نموده است .

---

(۱) رجوع کنیدبکتاب‌الانساب بلاذری چاپ Ahlwardt ص ۳۳٦ و مابعدش و حمزه اصفهانی چاپ « Gottwaldt » ص۲۰۸

(۲) چیزیکه هست اسدآنهارا آزاد کرد، رجوع شود به طبری۲: ۱۱٦۱ درآنجاکه میخوانیم سال۱۱۹ه اسد خدمتگداران ترکی‌را فرستاد نزد دهقانان خراسان ومسلمانان گرفتار بدست آنها را نجات دادند شاید این گفتار چندان روشن نباشد چون نرسخی نگفته است اوضاع بخاری در آنوقت چگونه‌بود.

چیزیکه مرا نیز بهنگام خواندن این مورخ راهنمائی نمود تأیید او ازرأی ما درخصوص اینکه سیاست عمربن عبدالعزیز واشرس برای اشراف مملکت زیانبخش بود وآنها را در معرض خطر قرار میداد، بهمان اندازه به‌بیت‌المال‌زیان وارد میشد. پس‌عدم موفقیت در سیاستیکه منظور از آن اصلاح حال موالیان وبرابری آنها بااعراب‌بود از اقدامات مخالفت آمیز و واشکالتراشی همان اشراف ناشی‌میشود.

بنابراین مابا‌عقیده مورخ مخالفیم که‌میگوید کراهت تغشاده از دین اسلام اورا بدشمن داشتن تازه مسلمانها برمیانگیخت تمام شهود ما استبداد این امررا ــ‌برغم اسلام آوردنش ــ از آن جهت میدانند که میدید اسلام آوردن‌رعیت دست او را در غارت اموال آنها کوتاه میکند. در آنجا یك مطلب دیگری بمراتب دشوارتر و خطرناکتر در جریان بود. این مورخ و مورخین بیش ازاو برای مانقل‌میکنند چه‌بسیار ازبزرگان عرب که‌به تغشاده پیوستند برغم آنچه دراین کارفداکاری درنشراسلام وسعی‌بتوسعه آن بود مسلما بیش آمدهای ناگواروا‌شکالات فراوان مملکت عراق وخراسان‌مانع بزرگی درمجری سیاست عمرمحسوب‌میشد. از اینرو من‌همیشه‌از خودمیپرسم (این استبداد دردناك چه‌داعی داشته است؟) لابد غرض از استبداد تحکیم بنای متصرفات بود که‌آنهم پس‌از اسلام آوردن‌اهالی‌موردی نداشت

بدون شك‌اعراب‌صدراسلام‌مخالف با استبداد بودند. اینان ــ‌بطوریکه میدانیم ــ معتقد بودند غنایم ممالك فتح شده ثمره مشروع دفاع آنها از دین است. بدون اینکه بفهمند این عقیده آنها بمعارضه میان آنها و دعوت باسلام وسعی‌در نشردین منتهی میگردد. ازاینرو نباید متعجب شویم اگردر شهرهای شرقی اسلام جنبشهائی مشاهده کنیم که مرام از آن تأدین احکام شریعت وتفسیردین به‌آسانترین راه‌بود ــ جنبشی که مقصود ازآن مخالفت با اعراب وامویها هر دوبود و فاتحین عرب با بنی‌امیه هیچکدام حاضر نبودند بهیچ‌وجه به‌مطالب عادلانه واصلاحات اساسی آن ایمان بیاورند.

-٦-

«سیاست عمر بن عبدالعزیز درباره موالی و اثر آن

بعضی ازمصادر مورد اطمینان برای ما از احوال موالیانیکه حجاج آنهارا ازبصره وشهرهای مجاور بصره رانده بود حکایت میکنند، آن موالیان دربعضی از اردوگاهها جمع میشدند وازبخت واژگون نالیده فریاد «وامحمدا واامحمدای» (ص) آنها بلند بود. جای شگفتی نیست زیرا نمیدانستند بکجارو کنند پس اهالی بصره را می بینیم که بانواع بهانه جوئی میخواهند بموالی ملحق شوند. ودراظهار تظلم باآنها سرکت کنند (١) چنانکه در مصدر دیگری روایت میکند (٢) این اهالی بصره ازقراء بودند قراء بمعنی دانش آموزان علم توحید. در شورش عبدالرحمن بن الاشعث آنها بوسیلهٔ سخنرانیهای تحریک کننده با اوعملا همکاری کردند. اینان احساسات هم میهنان خودرا بجوش میآوردند تاآنهارا بمقاومت وپایداری درمخالفت بابنی امیه تشویق کنند. اینک خوانندگان را از آنچه طبری (٣) در این خصوص وشه است مستحضر مینمائیم:

---

(١) بلاذری، کتاب الانسان ص ٣٣٦ وبعداز آن

(٢) طبری ٢: ١١٢٣

(٣) شرح ضبری ٢: ١٠٨٦ و ١٠٨٧ مؤلف کتاب بخطا اشاره بدو صفحه ١٠٨٦ و١١١٦ (١٤) میکند در صورتیکه چنین نیست ودر دوصفحه ١٠٨٦ و١٠٨٧ واردشده است.

«به‌پروردگار عالم سوگند که من‌درتمام روی زمین قومی را در حکمرانی ظالمتر وجفاکارتر ازبنی امیه نمی‌شناسم، نیستی ومرگ نصیب آنها باد، بکشید آنهارا وازکشتن آنها به‌یقین گنه کار نخواهیدشد. برای‌خاطر گناهانشان آنهارا بکشید، برای‌خاطرجورو ستم آنها در حکمرانی آنها رابکشید »

این گفتارآتشین ومهیج معلوم‌میدارد گویندگان‌آن‌ازکسانی بوده‌اند که‌اسلام اختیارکرده بودند ومناصب آنها مانع‌از مشارکت آنها دربدبختی هم‌میهنانشان میشد. درهرحال این‌رنجبران مظلوم‌تا اندازهٔ ازمهربانی افراد محترم وحتی ازطبقه‌حاکمه دربارهٔ خود آطمینان داشتند.

تنها قراء ازنظام دولت بنی‌امیه شکایت نمیکردند. بلکه دیگران همینطور بودند. ازجمله مطرف‌بن‌المغیره ابن‌شعبه که از اشراف‌عراق‌ودر شمال عراق بود بربنی‌امیه شورید درحالیکه دعوت به(حکمرانی بحق‌ورفتار باعدالت) میکرد (۱)خوانندگان تاریخ این شورش رادرکتاب استاد وایل ملاحظه میکنند Weil·Geschichte der Khalifen·vol 1·P·422

هنوز وقت اخذنتیجه نرسیده بودکه مطرف قربانی شورش گردید.

اماچون این حرکت اصلاحی هرامی جزبهبود اوضاع نداشت باوجود عدم موفقیت مردم‌را ازتجدید آن باز نمیداشت. بویژه بعداز آنکه یکی از عوامل مهم بیشرفت هم عمربن عبدالعزیز شد.

مورخین‌عرب جملگی در حکمیت بر اصلاحات عمربن عبدالعزیز متفق هستند غرض ازحرکت اصلاحی عمربن عبدالعزیز بر طرف نمودن اشکالات از راه نشردین اسلام بود . نخستین اشکال باتوجه باحوال موالی ویکسان نمودن حقوق آنها بااعراب مسلمان برطرف شد . و موالی از دادن مالیات معاف شدند ومانندبرادران‌عربشان از عطیه سالیانه (۲) دولت برخوردارشدند.

---

(۱) طبری۲: ۹۸(حکم بحق‌ورفتار بعدالت)

۲- Von Kremer , Gulturgesehichte vol 1·p 174 suiv

بدون‌شك سیاست این خلیفه سبب بیداری آرزو هائی شد که دولت هرگز نتوانست آنها را عملی کند زیرا اوضاع درمان‌دیگری غیر ازسیاست عمربن الخطاب لازم میداشت. مثلادرعراق بعداز لغوقانون مالیات‌درخراسان واردات بیت‌المال بطور محسوسی تنزل میکرد.

نتیجه برهم‌زدن قانون مالیات این‌شد که پس‌از مرك‌عمربن عبدالعزیز یك سیاست بی‌اندازه سختی در گرفتن مالیات بکار رود.

باتمام این احوال‌سزاوار نیست‌مورخین عرب در حکمیت براصلاحات عمربن عبدالعزیزقساوت‌بخرج دهند.من‌عادلانه‌داد خواهی نموده ازکسانیکه باحجاج بن‌یوسف بر علیه آن خلیفه مصلح رأی میدهند دو پرسش مینمایم تاپاسخ مرا بدهند:

۱ ـ آیا مگر مساوات‌بین جمیع‌طبقات مردم بمصلحت بنی‌امیه بود؟ ازکجا که اعمال نکردن‌باین سیاست سبب سقوط دولت آنهاباشد؟

۲ـ اگرچنانچه واقعاًسیاست‌مساوات برخلاف مصلحت بنی‌امیه بود، آیا مگر بنفع اسلام تمام نمیشد؟

ممکن نیست کسی درصحت پرسش دوم تردید داشته‌باشد، زیرانظام عمربن الخطاب خیلی پیش از خلافت عمربن عبدالعزیز منحل شده بود. چون عمربن‌عبدالعزیز بخلافت‌رسید نخستین خلیفه اموی بود که دریافت‌وقت اصلاحات داخلی فرا رسیده است. همانطور که پیش ازاو عمربن الخطاب باین مطلب ایمان آورد. ازآن پس‌بدون‌توجه بصوحات تازه (۱) تمام‌سعی خودرا درراه بهبود اوضاع‌داخلی بکارمیبرد.

یگانه جنبه‌سخت عمربن عبدالعزیز کهنه پرستی‌و تمسك‌شدیداو به‌پیروی از قانون عمربن الخطاب بود. چه ازنهایت احترام ومحبتی که دردل‌نسبت بعمر داشت راه اورا میرفت ویك قالب ثانوی از عمربن الخطاب بود. در

---

(۱) نگاه کنید صفحه۲۲ از فرانسه کتاب.

صورتیکه اقتضای زمان حکم میکرد تا کاملا از سیاست عمربن الخطاب صرفنظر کند .

زیرا بردولت وقت واجب بود که وظایفی غیر از جنك وفتح برای قشون ساخلو عرب در نظر بگیرد تابارگرانی بردوش بیت‌المال نباشند.

معنی واقعی سیاست‌عمربن عبدالعزیز سلب‌مالکیت زمینی از لشگربود در حالیکه اوضاع مالی حکم میکرد که زمینها رابلشگریان و اگذارند تا زراعت کنند ومحصول بدست آید.

یکوقت‌عطیه سالیانه‌را،موالی برابر اعراب میداد وحال آنکه‌مقتضی چنان بود که از خود اعراب‌هم قطع شود. بخششهای بی‌مورد خراب کننده بیت‌المال ومعاف کردن تازه‌مسلمانها از دادن‌جزیه‌اسباب‌عدم موفقیت‌سیاسی شد که مقصود ازآن اصلاح اوضاع مملکت بود.

سپس مامی بینیم‌سیاست‌عمربن‌عبدالعزیز باتمام این‌احوال بهترازسیاست حجاج بن‌یوسف بودواساس سلطنت بنی امیه راکمتر متزلزل میکرد.

آتش‌آرزوی‌ملت آنقدر خاموش نشد تاملل دیگر هم بفکر خلاصی ازحکم بنی‌امیه افتادند. بویژه قانون جدیدسیاست سخت مالیاتی برای‌مردم کمر شکن شده بود و طاقت تحمل آنرا نداشتند، سیاستی‌را که‌بنی امیه بطور ناگهانی در باره مردم اعمال میکردند مخصوصا در زمان هشام‌بن عبدالملك(۱) وبراثر عدم موفقیت سیاست اصلاحی عمربن عبدالعزیز.

---

(۱) رجوع کنید به‌یعقوبی ج۲ص۳۷۶ برای مطالعه آنچه در باره عراق نوشته است.

-٧-

«شورش حارث بن سریج»

اکنون ما باید باتوجه بیشتری ،بیش‌ازآنچه‌نسبت بسایرممالك‌اسلامی میشود. جنبش اصلاحی‌خراسان رادنبال کنیم، جنبشی که‌ظلم ونظام اداری غلط بنی‌امیه آنرا سبب بود.آری. ازاین‌مملکت‌بود که‌نخستین‌فریاد واژگون کننده دولت اموی برخواست!

ما میدانیم از آنچه مورخین روایت میکنند بدانیم برای چه توسعه حزب برخاشجوی خراسان‌بیش ازسایر احزاب بقیه‌ممالك اسلامی‌بوده است قبلا گفتیم اطاعت‌اهالی سغد از قانون جدید مالیات بدون تشبث و تحریك مخالفین‌بانفوذ صورت نگرفت. ریاست این‌شورشیان‌مخالف بادونفر ازموالی بنام ابوالصیداء وثابت قطنه (١) بود . ثابت مردی مشهور و محبوبیت‌ملی داشت. شعر خوب میگفت وکتاب اغانی(ج ١٣ ص ٤٩ـ ٦٤) اشعار او را دربردارد. ثابت درجنگهای‌بین‌مسلمانان وترکها درمملکت ماوراءالنهر (٢) دلاوری شایان توجه بخرج داد وپیروزیهای درخشان نصیب برد. دشمن را رنج بسیارداد،ودر میدان‌جنك بقتل‌رسید

---

(١) طبری٢: ١٥٠٩

(٢) شرح‌طبری٢: ١٥١٤ وبعدازآن.

اما قطنه از دوستان ارادتمند به‌یزیدبن المهلب، یمنی مشهور بود. درزمان‌این حاکم مناصب بزرگی اشغال کرد(۱) ازاینرو اعراب ازمساوی بودن اوباخودشان درالقاب وشرافت نمی رنجیدند. اطلاع کامل براخلاق و احوال این مردنهایت لزوم رابرای مادارد. والی سمرقند اوو ابوالصیداءرا بزندان افکند تا بتواند بخیال راحت شورشیان سغد را قلع وقمع کند، گویا سیاست آن‌حاکم نتیجه مطلوب بخشید و بیشرفت رضایتبخش نمود.

ولی درآنجا یك امر مهمتری در جریان بود، هجوم ترکها بممالك ماوراءالنهر تمام توجه‌دولت را بخود معطوف و باردیگر اتحاد بین‌مخالفین ودولت برای دفع خطر مشترك تولید نمود. خطریکه در نتیجه فشار وسوء اداره اعراب تولید و اهالی این مملکت‌را(۲)بشورش وامیداشت.

درآن جنگها مردی ازتمیم بنام‌حارث بن‌سریج بن‌وردبن‌سفیان بن‌مجاشی (۳) شهرت زیادی کسب کرد. این‌مردتصمیم گرفته بود که‌جنبش ناتمام ثابت وابوالصیداء رابرضد بنی‌امیه بپایان برساند، حارث مردی مسلمان، پرهیزکار وزاهد مصلحی بود.

گاهی در صف سپاهیان اسلام‌باترکها میجنگید وزمانی باسپاه ترك بجنك لشکر اسلام میرفت. درحقیقت‌مخالفت او بادولت بود که براثرمالیات سنگین مردم را در فشار میانداخت . حارث خود را مهدی منتظر میدانست که خداوند اورا برای یاری‌مظلومین وستم دیدگان فرستاده است ازاینرو برای رهائی بردگان رنجبر آتش شورش را بر بنی‌امیه روشن نمود.

---

(۱) الاغانی ج۱۳ص۴۹

(۲) طبری۲: ۱۵۱۰ «اهالی سغدوبخاری مرتد ازاسلام شدندو از ترکها طلب یاری کردند»

(۳) طبری ۲: ۱۵۱۳ طبری فقط این دو نام را ذکر کرده است حارث بن سریج این نام در نسخه خطی نمره ۳۳۲ (Warner) ص ۳۹۰ واردشده است.

بن‌حارث‌بن سریج است ، آن مرد مرموز ! اسرار آمیز ! ، که‌اعمال او پرده از روی نقاط تاریك جنبش خراسان بر داشت و گره ازمعماهای آن گشود . اکنون ما برای خوانندگان چیزی از رفتار آن مصلح می‌نویسیم (۱)

در زمان حکمرانی اشرس حارث جدا درجنك باترکها شرکت کرد چنانچه قبلا گفته شد . شش‌سال بعد از اینکه جنید جانشین اشرس و سپس عاصم‌بن‌عبدالله جای جنید راگرفت ، بطور ناگهانی تغییر مسلك داد . از آن پس مااورا در قیام برضد بنی‌امیه مشاهده میکنیم که از شهر کوچك خود « النخذ »(۲) بسمت پایتخت خلافت روان است .

یاران او عرب‌وپیوسته بدوحزب‌مختلف ازمضرویمن بودند. ایرانیان (دهقانان) نیز در سپاه‌او دیده میشدند مرام حارث دریك جمله تعبیر میشود «بازگشت بقرآن وسنت‌وانتخاب دولتی که ملی باشد » (۳) بزودی حارث شهرهای واقع برکنار رود سیحون را تصرف کرد (Oxus)

ولی قشون پایتخت توانست از تاخت وتاز اوجلوگیری کند. همینکه

---

(۱) آنچه گفته شد در کتاب من «Opkomst der Abbasiden» ص ۵۱ وبعد ازآن واردشده است .

(۲) النخذ یااندخوذ(طبری ۲: ۱۵٦٦) مؤلف بخطا(نخوذ)نوشته است . « مترجم »

(۳) بعقیده من‌این عبارت باید باتقدیراز این کلمه تکمیل شود(از خاندان نبوت) آنوقت میشود(وانتخاب دولتی‌از خانواده پیغمبر که‌اغلبیت داشته باشد) رجوع شودبه آنچه کرمیر درمجله جمعیت اسیوی فرانسوی نوشته است ، اکتوبر ۱۸۳۵ ص ۳۲۷ «Quatremère govrnal Tsiatique» تفسیری‌راکه‌ذکر شدبعداز مقارنت باعبارت(کسیکه مردم (مسلمانان)راضی بتولیت اوبشوند) اختیار کردم وعبارت (کسانیکه راضی و تسلیم پیش آمد باشند) طبری ۲:٤۹۹ (۱۵) ۹۸٤ (۱٦) ٤۸۸

اسدبن‌عبدالله القسری بعد از عاصم بحکومت خراسان رسید توانست بوسیلهٔ قشون تازه نفس‌خود حارث را مغلوب‌وبصلحی که در شرف اتمام بین‌عاصم وحارث بود خاتمه‌دهد.حارث ناچاردر برابرهجوم لشکر اسدبن عبدالله‌به‌تخلیه شهرها پرداخت‌ودر حال‌عقب‌نشینی بطخارستان وازآنجا بمملکت‌ماوراءالنهر رفت (۱۱۸ هجری) از آن تاریخ حارث بر ضد اعراب بقشون ترك پیوست •

د ـ سال ۱۲۰هجری هشام بن‌عبدالملك نصربن سیاررا والی‌مملکت خراسان کرد . نصربا کفایت ترین‌دوستداران تاج‌وتخت بنی‌امیه بودوبزودی توانست اساس سلم و آرامش را در مملکت ماوراء النهر برقرار نماید (۱۲۳ هجری) همان وقت کاری کرد تا خلیفه از گناه حارث بن‌سریج در گذشت‌سال (۱۲۶ هجری) ولی جنگی که آتش‌آن بین قبایل سوریه شعله‌ور شد بعد از مرك ولید دوم بتمام ممالك و شهر های اسلامی سرایت کرد • بویژه درمروپایتخت خراسان که یمانیه بمخالفت نصر قیام کردند •

حارث که هنوز نسبت به بنی‌امیه خشمگین بود با همدستی یمانیها توانست نصررا ازمرو بیرون کند •

طولی نکشید نفاق افق دوسی میان این دودسته راتیره وتار کرد. زیرا مصالح هر کدام از طرفین تفاوت فاحشی با دیگری داشت . یمانیها اعلان جنك بحارث وهمراهیان او دادند . جنگی که‌آنقدر طول کشید تا بوفات حارث خاتمه پیدا کرد (۱۲۸ هجری) (۱) ما بآسانی میتوانیم چنین خلاصه کنیم که این شورش دنباله جنبش نخست بوده‌است •

در واقع هر کدام‌ازبکربن جرمز وقاسم شیبانی ازیاران حارث رول

---

(۱) نام حارث درمؤلفات چینی‌چنین واردشده « Hu-lo-chan-de Mu - lu » بمعنی حارث مروی نسبت به‌مرو پایتخت خراسان) رجوع‌شود به کتاب Breischneider ص ۹ در خصوص آنچه که چینی ها درباره اعراب نوشته‌اند .ومن‌این معلومات را مدیون مسیو دوگویه هستم

مهمی رادرفتنه‌سعدیها بازی کردند(۱)

چنانکه اغلب شورشیان از دهقانان خورده مالکین بودند که امرای‌شهرهاونحصیداران‌آنها را بستوه میآوردند. بعلاوه‌یکدسته از ساکنین دهات که بشهرترمذآمده بودند ودر دروازه‌های شهر ایستاده شکایت ازظلم بنی‌امیه میکردند(۲)

نخستین‌در خواست آنهابرقرار حکام‌عادل وناکدامن بود .مامیتوانیم از آنچه طبری در اینخصوص‌نقل میکند(۲ : ۱۹۱۸) بدانیم سرانجام‌دولت ناگزیر درخواست آنهارامقبول‌وبمیل آنها رفتار کرد .بدین ترتیب دونفر نماینده انتخاب میشد یکی از طرف دولت ودیگری از طرف ملت . این‌دو نفر اختیارداشتند بمیل خود عمالی انتخاب و آنهارا مجبور کنندتاباخوشی ومهربانی بابدهکاران عوارض ومالیات رفتار کنند .

ظاهراً چنین‌معلوم میشود که این امتیازات هم تأثیری درنفس مردم نداشت زیرا دلها هنوز مملو ازسرکشی ومخالفت بود بطوریکه بسیاری‌از همکاران والی بجرم طرفداری از عصیان کنندگان متهم میشدند (۳)

آنچه از مقصود حارث و یارانش بدست میآید این است که مدتها بود آنها را بنام «مرجئه» مینامیدند (٤)

مرجئه درتکفیر نمودن‌خلفای سه‌گانه‌عثمان وعلی ع ومعاویه مخالف باخوارج است ، میگویند هرکس ایمان بوحدانیت خدا آورد نمیتوان‌حکم بکفراوداد .

این امریست مربوط‌بخداوندوحساب آنها در روز قیامت باخداست که‌چه‌مبدأ سیاسی‌داشته‌وناحه اندازه گناه کرده اندآنها(قرآن کریم۹:۱۰۶)

---

(۱) طبری ۲ : ۱۸٦۸ ایضارجوع شود ۲ : ۱۵۰۸

(۲) طبری : ۱۵۸۳

(۳) طبری ۲ : ۱۹۲۰

(٤) شرح طبری ۲ : ۱۵۷۵

حکم نمودن درباره دین برادرانشان را بخداوند موکول میکنند (۱)

(الذی یعلم خائنة الاعین و ماتخفی الصدور) مهمترین مشاغل در آنوقت ظهور تازه مسلمانها بود . مرجئه رول مهمی را در راه سازش بین مصالح متعارض بین اعراب وسایر مسلمین عهده‌دار بودند. وقتیکه نزاع بین احزاب ، آن مشکل تازه اجتماعی ، روی داد واختلاف درموضوع امامت را ازیاد همه برد مرجئه میگفتند روا نیست دولت با تازه مسلمانها بطور ناشایست رفتار کند برفرض اینکه هنوز برکفر خودباقی بودند. ولی اکنون که اسلام آورده‌اند آنچه برای یکنفر مسلمان شایسته است باید برای آنها هم روا باشد و نباید با سایر مسلمین فرق داشته باشند . از این‌رو هر دولتی که سیاست آن برخلاف مسلك مرجئه بود واعمال ظلم میکرد مرجئه باآن میجنگیدند (۲)

جای شگفتی نیست اگر ببینیم بعداز آنهمه فجایع درمملکت ماوراء النهر مرجئه ریختن خون بیگناهان را حرام بدانند و فریاد بزنند که همه مسلمانها برادر دینی هستند(۳)

خلاصه کلام مقصود مرجئه این بود (بازگشت بمبدأ مساوات میان مللیکه اسلام اختیار کرده‌اند واینکه هیچگونه برتری عرب رابرعجم نیست مگر درتقوی وپرهیزکاری)

بدون شك این منظور در نظر تمام پیروان حارث بوده . برخی از آنها گام فراترمینهند وبرعقیده توحیدیك معنی اخلاقی ودینی عمیقی میگذارند

---

(۱) رجوع شود به مقاله من در (ارجاء) در geitschrift der Deutschen , Morgenländischen Gesellschaft XLV.P.161

(۲) الاغانی ج ۱۳ ص ۵۳ و ۵۵ ، مقریزی خطط ج ۲ ص ۳۴۹ (جهم بن‌صفوان را مطالعه کنید) مادر عراق قسمتی از مرجئه را میبینیم که درلشکر یزیدبن المهلب برعلیه‌بنی امیه قیام کرده اند طبری۲ :۱۳۴۹

(۳) طبری ۲: ۱۹۳۱ وبعد ازآن ، الاغانی ج ۱۳ ص ۵۲(۱۹)

عقیده آنها درتوحید اعتراف قلب بوحدانیت خدا است نه‌زبان، جملات‌زیررا به‌یکی از رؤسای مرجئه جهم بن‌صفوان راز دارحارث بن سریج (۱) نسبت می‌دهند .

«ایمان‌یك پیمان پنهانی‌درقلب است ، هرچند بزبان اعلان کفردهد ، بی‌برهیز بت پرستی کند یایهودی ومسیحی(۲) شود درشهر اسلام پرستش صلیب کند وآگهی به‌تثلیث دهد چون درهمین حال بمیرد شخص مؤمنی‌است وایمان‌کامل‌بخداوند تبارك وتعالی دارد دوست خداوند تبارك و تعالی است ودر بهشت جای دارد »

بنابراین جهم میگوید اسلام صحیح وایمان بحق یك چیزواحداست. وطبیعی است که پیروان اینگونه عقایدبانظر تحقیر بفرایض عملی دین اسلام مینگرند(۳) ووظایف شخصی‌خودرانسبت باطرافیان ومعاشرین خودواجب‌تر از احکام تمام‌کمال‌قرآن میدانند.

از اینرو کیش‌مرجئه درخراسان شباهت تامی به‌تأثیر معکوس‌اخلاقی آن اسلام ظاهری دولت وقت داشت . دولتیکه با اصرار زیاد مخالف مساوات دینی رعایا بود وباروش سختی‌بجمع‌مالیات و گمرك‌می‌پرداخت ××

---

(۱) طبری ۲: ۱۹۱۸ وبعدازآن و۱۹۲٤

(۲) ابن‌خرم ، مخطوط لیدن ج۲: ورق۱ (چاپ قاهره سال ۱۳۲۰ هجری ج ٤ص ۲۰٤ مترجم

۳ـ Geitschrift d , D•M G, 11 , P•170

××اگر این موضوع صحت داشته‌باشد پس‌باید گفت دولت‌اموی برابر مبروی‌از این نظام کاملا ازمرحله اسلام دورشده‌است ، اسلام‌مساوات بین تمام مسلمین گذاشته وهمه مسلمانان را درحقوق سیاسی واجتماعی برابر میدانسد .

عرب برعجم افضلیتی ندارد . چنانچه خداوند تعالی میفرماید . (انماالمؤمنون اخوة) سورةالحجرات آیه۱۰ ، وبیز میفرماید (و جعلنا کم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان‌اکرمکم عندالله اتقاکم) سوره الحجرات آیه ۱۳

مترجم

اما کسانیکه ازپیوستن حارث به ترکها وقیام او برضد اعراب تنفر دارند من میل دارم بآنها بگویم پیوستن حارث به ترکها عوامل دیگری غیراز خشم او براعراب داشت که اورا مغلوب کردند. واگر تازه مسلمانهای بخاری و سمرقند روی از اعراب بر (امویها) برتافته بودند و بر علیه آنها قیام می کردند دلیل نمی شود که آنهارا مرتداز اسلام دانست، آنچه مورخین ذکرمیکنند:

« دربین پیروان حارث که از تبعیدباز میگشتند یکنفرقاضی مسلمان بود(۱)» تایید عقیده ما میکند درخصوص آنکه جمع بیشماری ازمسلمانان. غیراز حارث وپیروانش به ترکها پیوستند. اینها بدون تردید از تازه مسلمان های ماوراء النهر بودندوهمراهی حارث را میکردند تاحقوق سیاسی خودرا باز ستانند وبااعراب مسلمان برابر باشند.

خوبست پیش از ورود دربحث ، نظری اگرچه سطحی باشد ببحثهای گذشته بیافکنیم تا بتوانیم اتصالی بحوادث پیچیده ای که ذکر کردیم بدهیم ورشته دلیل دردست پاره نشود.

ما احوالات آشفته سیاسی و اجتماعی ملل مغلوب بدست اعراب را ـ بوسیلهٔ اعتماد برمعلومات کسب شده ـ برای خوانندگان مجسم کردیم و نیز دیدیم چگونه امویها براثر اجرای قوانین سخت از خطرناکترین اسباب تبلیغ برضد اسلام شدند. چنانچه توانستیم دربرتو تحقیقات خود غرض ازجنبش های معکوس شهرهای شرقی دولت اسلام را بدانیم. که ظلم بنی امیه مخالفت موالی را سبب شد، که یك مخالفت دامنه دار بزودی صورت یك جنبش دینی وجهانگیر بخود گرفت، تا اسلامی پردامنه و عالمگیر وآسان تر ازآنچه بنی امیه میدانستند پدیدآید. این عبارت بر وسعت آن دلالت میکند (اسلام برتری بین ملل را نمی شناسد)

---

(۱) طبری ۲ : ۱۸۶۸

مرگ حارث بن سریج (۱۲۸ هجری) جنبش را متوقف نکرد، هنوز یکسال از وفات او نگذشته بود که ابومسلم باردیگر آتش شورش بر بنی امیه را روشن کرد. شورشی که عرش اموی را واژگون و نفوذ عربی را از قسمت شرقی دولت عربی برچید.

پس معلوم میشود موفقیت ابی مسلم زائیده ساعت خود نبود. بلکه دخول یك عنصر تازه از مطامع ملی در نفوس مسلمانان غیرعرب بپیشرفت را برابی مسلم آسان نمود.

آن عنصر شیعه بود!

ازاین پس حاجة جز تدریس افکار شیعه و بحث در چگونگی انتشار آن نداریم.

ـ باب دوم ـ

(شیعه)

ـ۱ـ

((نشوو نمای فرق اسلامی))

• • • • • • • • • • • • • • • • • •

۱۰۰ اگر مورخی بخواهد از چگونگی انتشار مذاهب اسلامی اطلاع حاصل کند و بداند تاچه اندازه توسعه پیدا نموده مجبور میشود مطالعات خودرا منحصر دریك عصر عربی ویژه بکند.

مطلب شایان دقت این است که جنبس طوایف مختلف درممالك تحت نفوذ اعراب بررغم قیافهٔ دینی آن فقط بمنظور اغراض سیاسی بود. موضوع امامت (مقام فرماندهی کل نزد مسلمانان) نخستین موضوعی بود که بین مسلمانان تفرقه انداخت و آنها را پاره پاره وحزب حزب کرد. اما حزب بنی امیه که قرارگاهش مملکت شام بود بواسطهٔ نفوذ خود ازسلطنت اموی دفاع میکرد چون امرای این خانواده را بعداز خلفای راشدین (ابی بکر وعمرو عثمان) محق ترین مردم بخلافت میدانست واز نقطه نظر بستگی با عثمان حق کـــرمن انتقام عثمان را از وظایف خود می شمرد. مخالفین حزب نامبرده به ترتیب زیر بودند :

۱ـ حزب اهالی مدینه که از اصحاب پیغمبر بودند. این حزب بر اثر ارتباط یا ایمانیین ازعرب، بسلطنت رسیدن بنی‌امیه را پیروزی درخشانی بـرای دشمنان قدیمی خود که مشرکین مکه بودند میدانست.

۲ـ حزب شیعه که یاران صمیمی اهل بیت بودند و جداً ازحقوق خود دفاع میکردند، بویژه ازحق خلافت علی (ع)

۳ـ حزب خوارج ، این حزب جمهوری خواه بود و عقیده داشتند که باید خلفاء را از بین مردم با کفایت و ازهر طبقه که باشد انتخاب و چون آراء موافق با خلیفه وقت اکثریت نداشته باشد او را عزل کنند.

خوارج از تمام این چهار حزب متعصب‌تر بودند، احزاب دیگر باوجود اینکه پیوسته باهم جنگ داشتند همگی یك مبداء مشترك داشتند و آن لزوم انتخاب خلیفه از قبیله قریش بود. با اینکه هر کدام دشمنان خود را کافـر میدانستند ولی این مانع نمیشد که در کمال آرامش و توافق باهم زندگانی کنند. مادامیکه دولت بتواند بوسیلهٔ قشون ومال (۱) آنها را تحت حکـم داشته باشد، و به بسط نفوذ بپردازد. اما خوارج برعکس، نقطه مقابل بودند و راضی باین نوع حکومتها نمیشدند.

دشمنان سیاسی خود را کافر میدانستند ، رفتار آنها بادشمنان سیاسی خود همانندرفتار آنهـا با کفار بود. مرام آنها (لاحکم الالله) بود که معنی صحیح آن حکمرانـی شمشیر است.

ما در گفتارهای قبلی یکنوع معامی به بنی‌امیه دادیم که مورخین پیش از ما بواسطهٔ یادبودهای زشت عباسیان وشیعه از بنی‌امیه نخواسته اند کار

---

(۱) طبری۲: ۳٤۰ (س۱۹ وبعداز آن) ، ۸۱۰ در کوفه میگفتند (هرکس بما پول بدهد با او مجاهده میکنیم) این بیت هجائی بهترین دلیل برآنست «ولافی سبیل‌الله لافی حمامه ابوکم ـ ولکن فی سبیل الدراهم) یدر شما درراه خدا جان نداد، در راه پول جان داد.

مارا بکنند، شگفتی ندارد ، اینها جهاد احزاب را برضدبنی‌امیه ،چون در کتب خود باین‌قسمت میرسند ـ یکنوع جهاد دینی میدانستند که نظیر جهاد اصحاب پیغمبر باکفارباشد، استناد آنها ببدرفتاری یزید اول ویزید دوم و ولید دوم از خلفای‌اموی است ، مخصوصا درآنجا که‌هتك حرمت مدنیه‌بعهد خلافت یزید اول‌می‌شود،و دیگر اباحه حرم مکه پس از استیلای عبدالملك بر مکه ،

علاوه بربنای اماکن مخصوص برای پنهان داشتن خلیفه از انظار مردم(۱) و خواندن خطبهٔ روز جمعه پیش‌از نمازتا مردم‌قبل‌از متفرق شدن آنرا بشنوند ،باین‌عمل خلاف سنت پیغمبر و سنت خلفای بعد از اوبود (۲) ابی‌بکر و عمر و عثمان ـ

آنچه معاصرین بنی‌امیه نوشته وبجا گذاشته‌اند برای ما ثابت میکند که مورخین مخالف بنی امیه حقایق امور را آنطور که باید و شاید نمی گفتند، بر خلاف تصورآنها بسیاری از اعراب حزب بنی امیه‌را حزب دین ونظام (۳) میدیدند چنانچه جمع‌بیشماری از مسلمانان تصرف دو شهرمقدس (مکه و مدینه) را بجهت مخالفت اهل حجاز ضروری میدانستند ، وهیچگونه هتك حرمتی دراین‌کار نمیدیدند(٤)

یاران بنی‌امیه خودرا مسلمان حقیقی میدانستند و روی همین نظر دشمنان خودرا کافرمیشمردند وبهمان شدت‌وقساوتیکه باکفار رفتار میکردند

---

(۱) ابن‌روسته (چاپ دی‌گویه) ص ۱۹۲ (٥) مقریزی‌خطط ج۱ ص٤٦٠

۲ـ Goldziher , Islamische Studien, P, 41—49

(۳) رجوع‌شود بآنچه که درحاشیه کتاب نمره۲ نقل کردیم،

(٤) نگاه کنید به‌ابیات ۱۷ و۲۰ وبعدازآن ازقصیده ابی صخرهذلی دیوان هذیل « Wellhausen » ص ۹۲

باآنها نیز همان‌معامله را داشتند(۱) معاویه در نظر حزب اموی خلیفه خدا بود همچنین پسرش‌یزید امام مسلمانان‌شناخته میشد ،عبدالملك (امام اسلام) و (امین‌خدا) و(جنةالدین) وهمینطور هر کس عنوانی داشت (۲)

اگر بنی‌امیه علی‌ابن‌ابی‌طالب(ع) راعلناً سب میکردند برای این بود که‌علی (ع) منکرحق خلافت معاویه‌بود. خلاصه کلام این‌است، هرچندیاران علی (ع) اورا ابا‌تراب) لقب‌داده‌بودندولی‌خانواده‌اموی نیزیاران ارادتمندی داشت که‌بوفت لزوم ازاوحداً دفاع‌میکردند وآنها «عمانیه»۳ و«مروانیه»٤

---

(۱) طبری۲: ٤۱٤ (س۱۱ وبعداز آن) و٤۱٥ و٤۲٥ ,س٥ وبقیه در واقع ٤٦۹ و٤۷۱ (س۱٥ وبعداز آن)

(۲) ابن‌نعوتی که‌ذکر کردیم دربلاذری وارد است چاپThlwardi ص۱۲و۳۰۳) عقدالفرید ج۱. ص ۱۲۲ (س ۱٦ وبعداز آن] طبری ۷۸:۲ و ۷٤۳ و۸۱۰ [س ٥ و ٦] ۱۱۷٦ [س۹] دیوان فرزدق چاپ Boucher ص ۲۱۹ ونصرعربی ص ۱۱وبعدازآن

(۳) Goldjiher 101 P 381 طبری۲: ۳٤۰ و۳٤۲ و۳٥۰:

«گولدنزیهر عمانیه را برطرفداران شیعه بنی‌امیه اطلاق میکند،حتانجه این لفظ بر بعضی از احزاب بیطرف هم اطلاق مشد رجوع کنید به ابن الفقیه (چاپ دوگویه) ص۳۱٥» «اماأهالی‌بصره عمانیه وعقیده شان‌خود داری از سب ولعن‌بود میگویند بنده مقتول خداباش نه‌بنده‌قاتل البته‌بر واضح است زیرا بسیاری ازمردم در سوریه ازبنی امیه حمایت نمیکردند، درعین حال‌از قتل‌عثمان راضی‌نبودند برای اینکه‌اوباابی‌بکر وعمر همراه‌بودحتاکه‌یکی از اصحاب صمیمی حضرت رسول ص بود. دربین این عمانیه از اهالی بصره (کسانیکه درسپاه طلحه وزبیر جنگیدند) اشخاص ازانصار اهالی مدینه‌بودند (اغانی‌ج۱٥ص۲۷ (س۳)

(٤) این‌اسم درزمان خلافت‌مروان دردمشق پیداشد، طبری۲: ۸۰٤ (س۳) بلاذری چاپ Thlwarde ص ۲۲۱

بودند ×

جنك بين طوايف مسلمان در خلافت عبدالملك بن مروان «٦٥ ـ ٨٦ هجری» خاتمه پيدا كرد. عبدالملك همان كسی است كه شورش خوارج رادر واقعه «حروراء» نزديك بچشمه «وردة» بعدازشكست فاحشی فرونشاند چنانچه شورش اهالی حجازهم باورود فيروزمندانه امويها بمكه خاتمه پيدا كرد آخرين نماينده حزب انصار، عبدالله بن زبير در اين واقعه كشته شد اما آتش شورش خوارج تاسال ۷۷ هجری اشتعال داشت آنوقت براثروفات قطری

×دراين قسمت از كتاب مؤلف دچار اشتباه شده است، بحث طولانی است ولی مطلب ازدوصورت خارج نميشود، يامؤلف درنتيجه تحقيقات ومطالعاتش ازكتب عامه اين طور اظهارراًی درباره بنی امیه ميكند يااينكه صرف نقل قول ازمعاصرين زمان بنی اميه است، اگر چنانچه واقعاً نتيجه مطالعاتش همين است وعقيده ديگری ندارد پس اطلاعاتش ناقص وازبسياری ازحقايق تاريخی بی اطلاع است، هرمورخ منصفی پس ازتحقيق در اين قضايای تاريخی وصرف دقت حق را بدشمنان بنی امه وشيعيان اهل بيت داده است.

واگر مورخ مطلقی كه احاطه بر تاريخ طرفين داشته باشد قوه استنباط نداشته باشد ازقضاوت خود داری نموده سكوت اختيارميكند. وگرنه در كمال صراحت وآزادی حقايق را بيان نموده وبدون انديشه يا هراسی نتايج تحقيقات خودرا اظهار ميدارد، احساسات وعواطف تعصب را بر كنار، فقط از روی تعقل وحكميت ضمير قضاوت كند. بهترين دليل برصدق گفتارما اين مطلب است كه برای خوانندگان بيان ميكنيم «در كتاب بيان وتبيين جاحظ ج ۱ ص ۲۱۱ « لو تنقص ابن لعبدالله ابن عروة بن زبير عليا فقال له انوه والله ما بنا الناس شيئا فطالا هدمه الدين وما بنا الدين فطشيئا فاستطاعن الدنيا هدمه، الم تر الى علی كيف يظهر بنو مروان من عيبه وذمه ، والله لكانما يأخذون بناصيته ورفعا الى السماء

بن الفسجاوة در مملکت طبرستان خاموش شد .

وماتری وما یندبون به موتاهم من التأبین والمدیح والله لکانما یکشفون به عن الجیف»
«گفت یکی ازفرزندان عبدالله ابن عروة ابن زبیر درحضور پدر، علی(ع) را بزشتی یاد نمود، پدر گفت ای فرزند بخدا سوگند که نساخت کسی چیزی را مگراینکه دین آنرا خراب کرد، وبنا نگرد دین چیزیرا که دنیا بتواند آنرا خراب کند، آیا علی را نمی بینی که چگونه بنی مروان (بنی امیه) عیب اورا عیان میکنند؟ بخداوند قسم است که این عیبجوئی آنها از علی (ع) مثل اینستکه ازبیشانی او گرفته بسمت آسمانش بلند کنند ونمیبینی چگونه بنی مروان اموات خود را به نیکی یاد میکنند ، این مدح و ستایش همانند آنستکه خاك گور مرداریرا برداشته فضا را از بوی زننده آن بر کنند . »

از این قبیل شواهد و دلایل تاریخی بسیار است که همه در کمال وضوح دلالت بررسوائی و خرابی اوضاع بنی امیه وحزب آنها میکنند ، همچنانکه تمام کتب ووقایع تاریخی حقانیت و رستگاری علی (ع) و یاران اورا بثبوت میرساند ، اما کتبی را که مؤلف نام میبرد بشهادت تاریخ از آثار کسانی است که هواخواه بنی امیه بوده اند.

اگر بیانات مؤلف صرف نقل قول از مورخین معاصر بنی امیه است مسلماً بسیاری از حقایق تاریخی را پنهان داشته ، با اینقدر مؤلف را دچار اشتباه و گمراهی کرده است ، متجاوز از هشتاد سال بنی امیه وحزب بنی امیه که صاحب قدرت مطلق درآنوقت ودارای نفوذ بسیار بودند مصدرات مسلمانان در دست آنها بود باتمام جد وجهد ووسایل تبلیغی مؤثر میکوشیدند تانام علی (ع) را ازمیان بردارند آخرین یاران وهواخواهان این خانواده هر کجا پیدا میشد نابود میشد.

اما دوره زمامداری ولید اول وسلیمان بن عبدالملك دورهٔ انتقال و

مخصوصاً معاویه در ایام سلطنت خود باتمام نیرو باعلی (ع) مبارزه میکرد ، بطوریکه مسلمانان سب علی(ع) را بکودکان خودمیآموختند واز همان زمان کودکی دشمنی با علی(ع) را بآنها تزریق میکردند.

برای کسب اطلاع بیشتر رجوع شود به مجلدات ابن ابی الحدید و مروج الذهب مسعودی ، هنوزهم از سالها هیچکس ازاهالی شام نام کودك خودرا حسن یاحسین نمیگذاشت .

ابن عباس میگفت «یریدون بسب علی سب النبی(ص) یریدون لینطفؤا نورالله بافواههم .. الخ»

کی شود دریا زبوز سك نجس

کی شود خورشید از گل منطمس!

اما درخصوص هتك حرمت مکه ومدینه این دوشهر مقدس ، مؤلف میگوید اغلب عربها از استیلای بنی امیه بر این دو شهر راضی بودند ، شگفتا ! چگونه ممکن است مسلمان راضی شود که بقبله و کعبه مرکز اساسی دین او اهانت شود ؟

شهری که آرامگاه پیغمبر ومحل احترام قلبی آنهااست ؟ آیا کسی درعالم اسلام پیداشده که از فساد اخلاق یزید بی اطلاع باشد ؟ یزید اول نخستین شخصی بود که در جامعه اسلامی وصف وتعریف ازشراب کردوبرای آن غزلها سروده

درقصیدهٔ میگوید: وشمسة کرم برجها قمرد نها ، تااینکه باینجامیرسد: ومشرقهاالسافی ومغربها فمی ، لها حبیب من فوق شباك فضة ، کسکة دینار علی صرف درهم ، فان حرمت یوم علی دین احمد ، ادرها علی دین المسیح

فتح بود که چیزی از اوضاع احزاب بدست نمیدهد. دولت اموی هرگز نتوانست احزاب

بن حریم .

یزید بمسکرات زیاده ازحد علاقمند بود وبعداز اوعبدالملك وسومی ولیدبن عبدالملك بود.

خالدبن ولید یکی ازسرداران اسلام درحمام شراب بربدن خودمالید، خلیفه دوم عمربن الخطاب اورا مورد عتاب وعقاب قراردادونهی بلیغ ازمس بآن نموده گفت «ان الله حرم ظاهر الخمر وباطنهافلاتمسوها اجسادکم»

خداوند ظاهر و باطن شراب را حرام کرده است آنرا ببدن خود نمالید. «وقال علی(ع) :ان السکران اذاسکر هذی واذاهذی افتری فعلیه ثمانون» شخصی که شراب نوشید مست میشود وچون مست شدهذیان میگوید هنگامیکه هذیان گفت افترا میزند پس باید هشتاد ضربه تازیانه باو زده شود.

حزب بنی امیه که یزید معلوم الحالیرا بامامت مسلمین بشناسد باید او را برای این مقام تطهیر کند وبدیهای اورا بآب فضایل بشوید

حالا کشتن فرزند پیغمبر وقتل اهالی مدینه وشرب شراب و قمار و تمام فسق و فجور اولابد توجیهات و تاویلاتی دارد ، ما قضاوت در این قسمت را بخوانندگان ومسلمانان تمام گیتی واگذارمیکنیم.

اما گفتار ما درباره معاویه فقط منحصر بچندسطر میشود و از این چند سطر یك سطر ازگفته حسن بصری درباره معاویه نقل میکنیم وهمین برای روسیاهی ابدی معاویه کافیست میگوید (بزرگترین گناه غفران نابذیر معاویه این استکه فرزند خودیزیدرا ولیعهد وامام مسلمین کرد)

اما عبدالملك مروان که او را امین الله وجنة الدین میدانند قطع نظر ازتمام ستایش بیك گناه اوقناعت میکنیم وهمین گناه تا اعراض عالم برای

مختلف را نابود کند یا مرام آنها را از بین ببرد ـ باستثنای حزب انصار که خوارج و شیعه ، که لشکر بنی امیه بهترین مردان آنها را کشت و اعضای حیاتی آنها را از هم پاشید ، آنقدر نیرو نداشتند تا بتوانند در برابر بنی امیه مقاومت بخرج دهند و رسماً اعلان جنگ بآنها بدهند ولی دیری نپائید که رفته رفته مبادی آنها انتشار پیدا کرد زیرا احوال اجتماعی تازه که از دولت عربی در شرق سرچشمه میگرفت بهترین اسباب موفقیت آنها بود . این نزاع سیاسی احزاب عربی آنقدر رنگهای مختلف بخود گرفت تا برنگ یک جهاد اجتماعی و دینی در آمد .

بنی امیه گوش ندادند ـ بطوریکه مشاهده کردیم ـ هیچکدام از جنبشهای اصلاحی آنها را هشیار نکرد .

کوشش بعدی عمر بن عبدالعزیز هم بر پیچیدگی اوضاع آشفته افزود

بدنامی او کافیست و آن برقرار نمودنش حجاج ظالم را بر رقاب مسلمین و حکومت پر از ظلم بیست ساله اورا در عراق صفحه تاریخ عبدالملك را سیاه کرده است .

فرزند عبدالملك ، ولید از پدر بست تر و منفضح تر بود ، او سبب رسوائی بنی امیه شد شرب خمر و تعاطی بقرآن ، تیرزدن بقرآن ، خواندن این اشعار «تهودی بجبار عنید» .

اما درخصوص کنیه علی (ع) ابوتراب که مؤلف میگوید یاران علی(ع) این لقب را باو داده نداشتباه کرده است ، این کنیه را شخص پیغمبر(ص) بعلی(ع) داد روزیکه پیغمبر داخل مسجد میشد علی را بروی زمین خوابیده دید بالای سر او ایستاد و گفت (قم یا اباتراب) از آن روز باین نام خوانده شد . رجوع کنید بکتاب ینابیع المودة

م . هاشمی حائری

زیرا تمام فعالیت های اوحال‌حفظ دین‌وبازگشت برسوم صدر اسلام راداشت که بااوضاع اقتصادی دولت سازگار نبود .

قانون جدیداو ، که‌معاف داشتن تازه مسلمانهااز دادن جزیه‌بود، فرصت خوبی‌برای‌اسلام آوردن مردم‌شد ، در واقع کم‌شدن واردات‌بیت‌المال دولت را مجبوربه تجدید قانون‌مالیاتی حجاج بن‌یوسف میکرد ،.از آنوقت دعوت به‌اسلام وسعی‌در نشرآن برای معارضتی که باسیاست مملکت داشت از برنامهٔ سیاسی دولت اموی حذف شد . و قایع در هنگام شورش حارث بهترین دلیل برگفتار ماست ،چه، مسلمانان در جنگهای بین طوایف‌شرکت داشتند وشکایتهای خود را باشکایات‌دشمنان‌قدیمی خانواده‌اموی همراه کردند از اینرو نزاع برموضوع امامت‌همچنان‌دوام داشت وادعای دعوت کنندگان ازاهل حق وعدالت آتش جنك را شدیدترمیکرد . مبلادر .مملکت عراق وجزیره ؛ بعهد خلافت عمربن عبدالعزیز ، خوارج خود را طرفدار رنجبران و بینوایان ودشمن مستبدین و عصیان کنندگان (۱) قلمداد میکردند همین خوارج برای بربریها که ازحکم بنی‌امیه ناراضی بودند اسلحه میفرسادند و آنها بوسیلهٔ مساعدت خوارج توانستند بجنك باحکام دولت در آن مملکت برخیزند (۲)

در مملکت یمن هم عبدالله بن‌یحیی خارجی ، ملقب‌به (طالب حق) برعلیه بنی‌امیه شورید زیرا حکام از جانب دولت اموی در نهایت استبداد بااهالی مملکت رفتار میکردند (۳)

خوارج در آنزمان ، غیر از خوارجی بودند که بنی امیه با آنها

---

(۱) طبری ۲ : ۱۶۳٤

(۲) طبری ۱ : ۲۸۱۵ این عبارت در بیوست سوم ترجمه‌شده‌است.

(۳) اغانی ج ۲۰ ص۷۹ (س ۸،۷ ، ۱۵) رجوع‌شود به‌پیوست‌چهارم

جنگید و آنها را مغلوب کرد ،این خوارج باشمشیر «دین وبانگ طبلهای «حجج اسلام» بابنی‌امیه‌میجنگیدند .

قاعده‌خوارج چنین بود : هرکس‌مرتکب گناه کبیره‌شده کافر است چون نزاع بین آنهاوبنی‌امیه صورت‌دیگری بخود گرفت‌ومنحصر به‌رضایت یاعدم رضایت از دولت وقت‌بودهرنوع‌دولتی که باشد بعداز اختلاف شخصی آنها که منحصربه‌حق شرعی‌خلافت فلان یافلان×× بود ــ بنابراین‌قاعده قدیمی خوارج ، که‌تکفیرمؤمن گناهکارباشد،برغم تغییر موضوع واختلاف اصل برانر تغییر اوضاع هنوز برقرار بود.

احوال خوارج ، همچنین احوال مرجئه ، مارا از تاثیر شگرف‌تغییر جدید در تقویت جنبش این طوایف‌مستحضر مینماید .

نتیجه چنین شد که خانواده اموی خود را مواجه باءشکلی دید که هرگز بخواب هم نمیدید .در زمان پیش امویها بااسلحه مکفی‌بجنگ دشمن میرفتند ، اکنون بار دیگر دشمنان‌تاج وتخت بنی‌امیه ظهورکردند ولی چه شده است که بنی‌امیه تاب استقامت در برابر آنها را ندارد ؟ در حالیکه به یقین میدانستند ریشه آنها را در آورده وبمرام آنها خاتمه داده اند . جای شگفتی نیست ، زیرا بنی‌امیه فاقد آن قوای معنوی بودند که بتواند بشورش نفسانی مردم خاتمه دهد . یگانه پاسخ دولت به شکایات خوارج

×× موضوع این قاعده موضوع شخص معینی بود که از علی(ع) ومعاویه تجاوز نمیکرد ، سپس‌حکم براشخاص بشکل حکم برمبادی درآمد آنوقت خوارج دشمن هرنوع دولت مستبدی‌شدند اموی‌یاعلوی، سراین‌تغییر دخول عناصر غیر عربی‌در حزب است که‌ازآنوقت‌پس ازورود جمع‌بسیاری در حزب ، مانعی نمیدید که خلافت را بموالی بدهند وآنها این منصب را اشغال کنند

ودر خواستهای آنها اعلان جنگ بر آنها بود ، شورشیان ممالك عراق وجزیره براثر سعی وجدیت مروان دوم آخرین خلیفه اموی فراری ومتواری شدند ، هر چند اینمرتبه هم بنی‌امیه جنگ رابردند ولی این پیروزی به‌بهای آخرین سرباز آنها تمام شد .

باز باردیگرشیعه قدراست کرد، نیرومندی آنها بقدری بود که‌دیگر بنی‌امیه نمیتوانستند باآنها روبروشوند !

شیعه ازحزب‌سیاسی که‌امویهاآنرا در« بحروراء» مغلوب کردند منفرع شد وتوسعه پیدا کرد، تا توانست اقدام به‌یك‌جنبش سیاسی واجتماعی ودینی جهانگیر کند . دراین جنبش تمام عناصر مسلمان و مخالف بنی‌امیه و عرب شرکت داشتند .

این بودشرح نتوونمای آن‌جنبش، ودرفصول آتیه بازهم دراینموضوع بحث میکنیم .



-۲-

« عقاید شیعه »

در بدو امر شیعیان عرب ازاهل کوفه برای دفاع خلافت علی(ع) با بنی امیه جنگیدند سپس برای گرفتن انتقام فرزندش حسین (ع) که در جوار آنها کشته شد بدون اینکه کسی جرأت مساعدت اورا داشته باشد. اخلاص عربهای اهل کوفه درباره اهل بیت بجهات متعددی بی شائبه ومنزه نبود ، در واقع نعمتهای بی‌شمار بنی امیه ، بخششهای سالیانه ، دادن ارزاقی بحد وفور ، که اسباب اطاعت آنها از دولت میشد کافی بود تااهل بیت را از یاد آنها برده ، پیمان شکنی کنند وبرخلاف عهدی که باآل علی (ع) بسته بودند ، به‌یاری آنها نرفتند. چنانکه مختار را هم از وقتیکه قرار گذاشت حقوق موالی را بااعراب یکسان کند رها نمودند.

مادر فصول گذشته مختصر اشارهٔ باین موضوع کردیم ، استقبال حزب اهالی کوفه از خانواده علوی ، سهری هارا برای تولید شقاق ونفاق بهیجان آورد، پس ترس آنها ازجنگ کردن باخوارج از ترس این بود که خوارج مانند گوسفند سرآنها را میبریدند ، بالاخره تنفرعمومی ازمشاهده شهر خود که بنی‌امیه آنرا باغ قریش می‌نامیدند درتصرف بنی‌امیه.

درروزهای مختارافکار تازهٔ ظهور کرده وتأثیر زیاددرشیعان داشت،

گویا این افکار نو که از مبادی غیر عربی سرچشمه میگرفت چیزی از باقیمانده شاه پرستی باشد، پرستشی که بنزد ایرانیان باستان مشهور و در اواخر با عقاید اشراقی ✕✕ مخلوط شده بود. و شاید از راه دین بابل قدیم بآنها منتقل شده باشد.

✕✕ اشراقیه یا لاء دریه از مذاهب فلسفه دینی است ، بهنگام طلوع دین مسیح نشوونما یافت ، اتباع این دین میگویند شناسائی کامل بطبیعت صفات خدا دارند و نیز معتقدند که راه نجات علم است نه ایمان . این مذهب نزدیك بدین افلاطونی ومانوی است ، اما انصار آن یا افلاطونی بوده اند ومیخواهند بین افلاطونی ومسیحی موافقتی تولید کنند یا مسیحی بوده اند و میخواستند بین مسیحیت وعقاید جاری در شرق قدیم اجتماع بیاندازند. مخالفت روحانیون مسیحی با این طایفه سبب ظهور و انتشار دین آنها شد ، شماره فرقه های این دین به هفتاد میرسد و این هفتاد پیرو پنج فرقه اساسی هستند

۱ ــ فرقه سیمونی . از پیشوایان آن سیمون مجوسی است Simon le Magicien سیمون بین عقاید یهودی که از توراة گرفته و عقاید بعضی از ادیان که خداوندان متعدد قائل است جمع انداخته و یك قواعد معین برای مذهب خودش درست کرده است

۲ ــ فرقه آشوری که شبیه بزردشتی است ،

۳ ــ فرقه مصری مشهور ترین زعمای آن بزلیدس است «Basilides» وفالنتین «Valentin»

٤ ــ فرقه گوشه نشین (منشه)

٥ ــ فرقه اسیونیه . این فرقه در عقاید خود بیش از سایر فرق به نصوص انجیل اطمینان دارد.

اساس تمام این دسته ها اعتراف بوجود دو خداوند است ، یکی خداوند خیر

یکی از عقاید مسلم شیعیان از اهل کوفه این بود «حکمت عالی را خداوند بر محمد ص افاضه نمود تا بر هدایت شدگان بروفق اراده خداوند حکم وفصل کند، حکمت عالی تاوقت وفات پیغمبر بود ، پس ازاو اعقابش حکمت عالی را بارث بردند »

ودیگری خداوند شر، دراینصورت اختلافی باماثویه ندارد ، مگر تا اندازه ترقی فکری خلاصه دین اشراقیهااین است که این عالمی که مادر آن زندگی میکنیم ازخداوند غیر معصوم ازخطا صادرشده ، نخستین خلقت ازاو روانهای پاکیزه وارواح منزه ازهر بدی بود ، پس تجسد حاصل شده که حلول روح بجسم باشد، روح ازملاء اعلا هبوط میکندودرجسم داخل شده بامادہ مخلوط میشود ، ابتدای تجسد بدخول روح درجسم زنباصورت گرفت ، این تجسد در نظر آنها گناه بزرك است که باید بوسیلهٔ توبه کفاره آنرا داد . چون ماده در نظر آنها مصدر شراست ، برجسمی در انظارشان قبیح وهر گونه لذت بدنی ازرذائل شمرده میشود . بدداشتن ازدواج وتحریم ملکیت زمین وتنفر از زندگانی دنیا از همین اصل پیدا شده است .

انصار این دین توانستند بین دین ومطالب زندگی مادی توافقی تولید کنند ، مشکلاتی را که تطبیق مبدأ باشوؤن زندگی لازم میداشت برخود هموار کردند تا راه زندگی را بیموده باشند ، پس متوسل به بیرنش وفتوی شدند ، از جمله حیل وفتواهای آنها این است « اگر چه لذات دنیا مرذول ست ولی لذت بردن باندازه ایکه حاجت زندگی اقتضانماید ضروریست ، تا ادامیکه ماقلبا لذت را خوش نداریم گناهی هم ندارد» بسیاری ازطوایف یگرهم دراینموضوع ازآنها پیروی کردند ناظهور کاریورات «Carporat» ن فتاوی در نظرش پسندیده نیامد چون فساد اخلاق میآورد ، و جمیع ات را حرام کرد، بعد ازاو فرزندش ایفان « Epiphane » آمد او

برخی ازشیعیان علمی رابآل محمد نسبت میدادند که همانند علوم بشری تحصیل نشده بلکه علم را مستقیماً ازمنبع حکمت الله در یافت داشته اند . ما برای خوانندگان نامه هشام خلیفه اموی رابوالی خود یوسف بن عمر در اینجا نقل میکنیم (۱)

«اما بعد بدرستیکه دانستم بحال اهل کوفه از درجه مهر ومحبتشان بخانواده رسالت وفراردادن آنهارادرمقام ومرتبهٔ که حق آنهانیست، زیرا اطاعت از آنهارا برخود فرض و شرایع دین خود را در اختیار آنها گذاشته اند آنها را دارای علم ماهو کائن میدانند » ، بیروی اهل کوفه ازآل علی (ع) بدرجهٔ رسید که بتمام احادیث آنهابهرعنوان واگرچه تعارض بادستورات قرآن داشته باشد ، ایمان آورده بودند ، چون حدیث از زبان ائمه ازآل علی (ع) نقل میشد دیگر جای تردید برای هیچکس باقی نمیگذاشت . مثلا اهالی کوفه نوشیدن مقدار کمی ازشراب راجایز میدانستند .

ماتفصیل موضوع راچنانچه در عقدالفرید است برای خوانندگان نقل میکنیم روزی زیدبن علی در کوچه‌های کوفه میگذشت ، یکنفر ازشیعیان باو برخورد ،زیداو را بمنزل خود دعوت نمود ؛ پس خوردنی حاضر ساخت، چون شیعیان باخبر شدند دسته دسته رزید ورود کردند چند انکه مجلس پرشد از شیعیان،جملگی بازید هم خوراك شدند بعداز صرف غذا زیدبن علی نوشیدنی طلبید ، باو گفتند ای فرزند پیغمبر از شرابهای گوناگون چه قسمی بیاوریم» زید گفت آنکه قوی تر است و موثرتر ، نوشید و نوشیدند .سپس باو گفتند :

نیز ملکیت انفرادی راحرام کرده مردم رادعوت بهاشتراکی نمود ، رجوع شود به کلمه « Socialisme » دائره المعارف لاروس ، معارف کامل ، Encycl Larousse Cassel, & Encycl « مترجم »

(۱) طبری ۲ : ۱۶۸۲

ای پسر پیغمبر شایسته چنین باشد که در باره این شراب حدیث گوئی مارا بحدیثیکه از پدرت روایت شده وپدرت از جدت شنیده‌است .تااختلاف علماء برطرف شود زید گفت بلی ، حدیث نمود مرا پدرم ازجدم پیغمبر ص که‌شماامت شبیه بنی‌اسرائیل هستیدهرچه برآنها گذشت برای شماهم‌رویداد شما قدم بقدم در تمام کارهاازآنها پیروی میکنید .

بدانید خدای عزوجل بنی‌اسرائیل را به‌نهر طالوت مبتلا کرد (قرآن کریم‌آیه ۲۴۹) خداوند آشامیدن یك‌یادو کف از آب‌آن‌نهررا‌حلال‌وسیراب شدن یازیاد نوشیدن ازآنرا حرام نمود .

اماشمارا به‌شراب مبتلاکرد زیاد نوشیدنش راحرام واندك آنراحلال کعب بدین مناسبت اهالی کوفه شراب را نهرطالوت (۱)می‌نامیدند .

مسلما شیعیان‌ائمه‌را ــ بعد ازاینکه‌قلبا معتقدبعصمت آنها هستند ــ یگانه‌مرجع برای تفسیراین اعتقادومحدود کردن دامنهٔ‌آن میدانستند. اکنون مایك‌عبارت واردشده از علی(ع) را در اینجا نقل میکنیم (۲)

---

(۱) عقدالفرید ج ۳ ص۴۱۷ــ جای بسی تعجب است که مؤلف کتاب عقدالفریدرا مدرکی کلی‌دانسته‌دراصول عقاید شیعه وحال آنکه زیدبن‌علی به تصدیق جمیع مورخین اسلامی‌یك‌مردعالم‌فقیه‌باتقوی وورعی بوده‌وابوحنیفه باآن مقام علمی‌وفقاهت وشخصیتش‌از مریدان‌ومتابعین‌او بوده ومعتقدبامامت زیدبن‌علی بوده‌وبیوسته‌در خفابرای اوپول‌میفرستاد ومردمرا دعوت‌بامامت زیدبن‌علی می‌نموده بقسمیکه جمعی زیادازمسلمانان معتقدند که‌امام ابوحنیفه زیدی مذهب‌بوده‌است خوب‌است مورخین‌دراین گونه قضایااظهارعقیده‌شخصی نکنند وبصرف نقل حکایت یك رأی قطعی ندهند

م هاشمی حائری

(۲) عقدالفرید ج۲ ص۱۶۲

«مادر کودکی حلیم ترین مردم هستیم ودربزرگی دانا ترین خلق بدانید علم ماأهل بیت از علم خداوند وحکم ماحکم خداست ، ماباین رااز قول راستگو شنیدیم ، اگر آثار ما را پیروی کنید از دانش ما رستگار میشوید ، برحم حق باما است ،هرکس پیروی کندمیرسد وآنکه نکند غرق میشود » اعتقاد بعصمت ائمه ازلفظ(مهدی) برمامشهود میشود مهدی لقب شرف است وائمه آل بیت باین نام نامیده میشوند(معنی مهدی هدایت کننده براه راست است (۱)

خیلی بعید بنظر میرسد که آن عقاید منحصر باهل عراق یاطوایف معینی ازنازه مسلمانها باشد ،بویژه اگر بدانیم آن عقاید درکوفه نشوونما یافت و تأثیر بادیان بیش ازاسلام نمود،هراندازه که سریعتی وختم مردم بر بنی امیه زیاد میشد بهمان اندازه آن عقایددر میان مردم توسعه پیدامیکرد ،وهرچقدر برانتشار آن عقاید افزوده میشد ضعف دولت اموی هویدامیگردید .

تمام مردم بضور آشکار عقیده داشتند که نجات ملت واصلاح مملکت باید بدست یکی از ائمه اهل بیت صورت بگیرد ، چون مردم ممالک اسلامی بخوبی دریافتند که بنی امیه بمصالح دین اسلام باوجود اینکه نشردین را بعهده گرفته بودند ، توجهی ندارند و فقط بمصالح شخصی خودمی پردازند.

مسلماً درمملکت اسلام درآنوقت فحطالرجال نبود،مردان سیاسی و پیشوایان فعال در انتظار فرصت برای تمرکز دادن امیال مردم ، آرزوهای آنها را برای رهبری آنها بسوی یک وجهه معین ، فراهم میدادند ، چون آشفتگی

---

(۱) طبری ۲ - ٥٤٦ (۲) و ٦٠٨ و ۳٥۰ (۱٤) و ۳٥۳

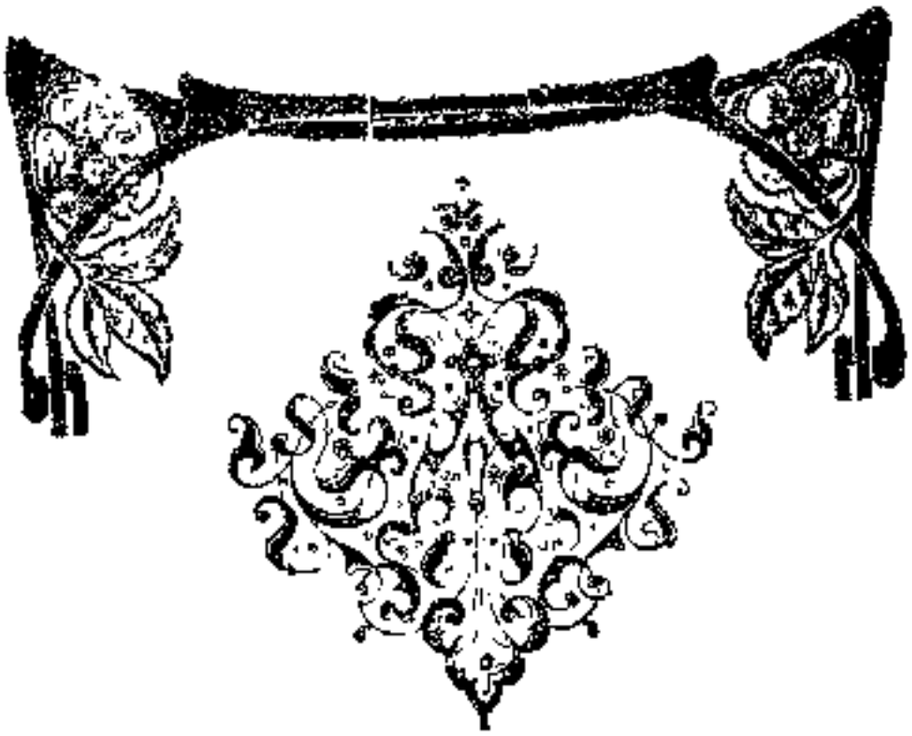
(۲۰) مکمل بردحاب رایت Wright ص ۷۱۰ ، سنوك هرجرونیه

Snouck Hurgronje der Mahdi P 6 (n.7)

اوضاع مملکتی شدت کند وعقول گمشده نفس درمانده شود نظیرچنین احوالی بطور طبیعی مشهودمیشود.

درچنین جنین وضعیتی دستجات منظم مبلغین درجمیع شهرهای اسلامی میگشتند ومردم‌رابقبول عقایدشیعه تشویق‌میکردند.

اکنون برای دانستن تأثیر فعالیت مبلغین مجبور هستیم روی سخن را بموجه هوا خوانان از سیعه کنیم که اعراب آن ها را (الغالیت) می‌نامیدند .



-۳-

(طوایف شیعه)

ماميتوانيم درکمال آساني غالين ياطرفداران را ـ که اعراب آنها را يکي از طوايف شيعه ميدانند.

همان کسانيکه تقديس فرزندان پيغمبر (اهل بيت) جزء مهم ازمعتقدات آنها بود ، بردوطايفه قسمت کنيم، طايفه کيسانيه وطايفه سبئيه.

اما سبب انشعاب عبدالله بن سبا که درزمان خلافت عثمان علي (ع) را احق بخلافت ميدانست ، معتقد بودند که يک جزء الهي در علي (ع) تجسد نموده وپس ازاو درخلفاي بعدش ، ائمه حلول کرده است .

بنابر اعتقاد آنها ، لازم نيست آن جزء الهي (روح) هميشه در آن عالم مشهود شود بلکه بازگشت آن بمفسر الهي جايز است تا در شخص ديگري تجسد کند.

مدت غيبت جزءالهي را (غيبت) مينامند و بازگشت جزء را بزمين (رجعت) حنانچه انتظار ظهور امام را (توقف) ميگويند.

معتقدين بتوقف ميگويند علي(ع)سوار برابرها ميآيد ، ، رعد صداي او وبرق تازيانه اواست ، درحاليکه ديگران انتقال آن جزء را ازعلي (ع) بفرزندانش جايز ميدانند از آن پس منتظر ظهور امام مي‌شوند .

بگمان آنها عبدالرحمن‌بن ملجم خارجی علی (ع) را نکشته بلکه شیطان بشکل علی (ع) درآمده وشیطان راکشته است ، این اعتقاداز آنجا است که معتقد بفنای جزء الهی نیستند و چون آن جزء در علی (ع) تجسد نموده وجود اورا فنا ناپذیر می‌نماید ، واضحتر بگوئیم آنها بمرگ‌علی(ع) اعتقاد نداشتند (۱)

معلوم میشود عقیده سبئیه بر اساس عقاید قدیم که تجسد الوهیت باشد استوار است ، برخلاف عقیده کیسانیه که درزمان شورش‌مختاردر کوفه پیداشد (۲)

---

(۱) شهرستانی (چاپ Gureton) ص ۱۳۲ وبعد از آن ترجمه : Hoarbriicker 11•411 آنچه شهرستانی در بارهٔ سبئیه نوشته است با نوشته طبری موافقتی‌ندارد (Weil 1•1 3) از عبدالله بن‌سبأ ازجمله‌اقوال او این است که‌هرپیامبری وزیری دارد یاوصی ، علی(ع)باعتبار اینکه وزیر پیغمبر (ص) بود وصی او بشمار میرفت ، و محمد (ص) باز به زمین بازمی گردد •

ولی من تردیدی در گفتار شهرستانی نداشتم ، زیرا دین تجسد الوهیت اززمان پیس در شخص علی (ع) شیوع کلی داشت• حالاخواه‌این دین‌را به‌ابن‌سبأ نسبت بدهند یاندهند•

رجوع شود بطاهر اصفهانی Hoarbriicker 11 , Weil 1•259 و بلاذری وشهرستانی ص ۱۳۲ وابن رسته (چاپ دوگویه) ص۲۱۸(٦ وبعداز آن) وکتاب معارف ابن‌قتیبه ص ۳۰۰

(۲) Von Gelder . Mokhtar p 82

کیسانیه دراعتقاد به احاطه ائمه برعلوم الهی خیلی غلومیکنند، باعتقادآنها محمدبن‌الحنفیه برتمام علوم احاطه داشت ودو برادرش حسن وحسین علیهما السلام تمام اسرار وعلم‌تاویل وباطن را باوسپردند.

اعتقاد کیسانیه از لزوم انفراد امام درتأویل‌شریعت باطاعت‌ضروری امام منتهی میشود، چه ، اطاعت ازامام بمنزله اطاعت از قانون الهی‌است (یگانه امتیازآنها برمعتدلین شیعه همین‌است)

شهرستانی میگوید : «تمام کیسانیه معتقدند که دین اطاعت کردن ازیکمرد واحداست واطاعت از یك شخص واحد ضرورت تمسك بقواعددین اسلامرا باطل میکند(مانند نماز وروزه وحج) (۱)

دراینجااست که فرق میان عقاید سبئیه وکیسانیه بر ماروشن میشود، چون سبئیه قائل بحلول جزء الهی در امام می‌باشند وسهمی ازخدائی بامام میدهند ، درصورتیکه کیسانیه امامرا رمز علم الهی میدانند ، هرچند سبئیه امام خودرا شخص مقدسی میدانستندولی کیسانیه از او اطاعت میکردند به اعتقاد اینکه مردی بلندمرتبه ومحیط برعلوم ماوراء الطبیعه است.هردواین طایفه در اعتقاد برجعت متفق هستند.

اماسبئیه میگوید: ازآسمان بازمیگردد ، درحالیکه کیسانیه میگوید امام ازساعت رجعت خود خبر ندارد مگر در وقت ظهور . این عقیده در شعرشعرای منسوب کیسانیه کاملامشهود میشود .

«کثیر» شاعر شهیر عرب دربارهٔ محمد حنفیه گفته است :

وسبطلایذوق‌الموت حتی　　یقود الخیل یتبعهاللواء

---

(۱) شهرستانی ص ۱۰۹ وبعداز آن

(۲) رجوع شود به‌آنچه که مسیوBarbier de Meynardدرباره لفظ سید نوشته است Tourn , asiat 1874,11,P,159

«فرزند پیغمبر است که شربت مرك را نخواهد چشید»

«تا بفرماندهی سواران بیاید و برچمداران از او پیروی کنند»

تغیب لایری عنهسم رمانا برضوی(۱) عنده عسل وماء(۲)

«غیبت کرد و مدتها دیده نخواهد شد»

«دور رضوی ، با عسل و آب زندگانی میکند»

بمرور زمان نفوذ سبئیه ضعیف شد ، ولی دین تجسد آنها روز بروز نمو میکرد وریشه میدوانید . (۳)

ما بوقت صحبت از عقیده راوندیه ، این دین را مشاهده میکنیم که بشکل دیگری درآمده است.

اما کیسانیه ، که هاشمیه از بین آنها هستند ، انصار ابی هاشم بن محمد بن الحنفیه میگفتند :

«برای هرظاهری باطنیست ، وهرشخص را روحیست ، واز برای هر تنزیلی تاویلی است ، وهرمثالی را دراین عالم صورت حقیقتی درآن عالم است ، وهرچه حکمت واسرار در آفاق منتشر باشد دروجود انسانی جمع است ، و آن علمی است که علی (ع) بفرزندش محمد بن الحنفیه بارث داده است ، و محمد آن سر را بفرزندش سپرد ، هرکس این علم در شخص او

---

(۱) کوهی است نزدیك «ینبع» که املاك آل بیت درآنجا است.

(۲) شهرستانی ص ۱۱۱ واغانی ج ۵ ص ۱۸۲ الخ

(۳) آنها در شورش مختار وعبدالرحمن بن الاشعث شرکت کردند (دیوان فرزدق چاپ Boucher ص ۶۳۲) درنص عربی ص ۲۱۰ بدون شك این نام مخصوص بهمین دین بود . زیرا درعرف برتمام غلاة شیعه نام سبئیه اطلاق میشد .

جمع شده باشد امام بحق است.(۱)

این عقیده هاشمیه اهمیت زیادی درتاریخ شیعه دارد ، اعتقادبرباطن هرظاهری ، ازدخول بسیاری ازعقاید اسلامی درشیعه جلوگیری بعمل‌آورد آن عقایدی که‌ازمجوس وبوداومانوی،× ادیان قبل ازاسلام در آسیا،بآنها منتقل شده‌بود .

پیروزی مسلمانان وموفقیت‌آنها دربرهم ریختن اساس عقاید قدیمی مردم را برای قبول دین اسلام حاضر کرد . ولی‌بزودی پیشرفت برق آسای مسلمانان در نشر دین مواجه باعکس‌العمل شدیدی شد

---

(۱) شهرستانی ص ۱۱۲ (چاپ مصر سال ۱۳۱۷ هجری ج ۲ ص ۲۰۱)

× مانویه منسوب به‌مانی‌است ، این‌طایفه سعی‌میکردند همانطورکه اشرافیهای قدیم میکوشیدند تابین مسیحیت وبت‌پرستی توافقی‌حاصل‌شود ، عقاید خود را از بوزات و فارسی باستان « parsisme » و دین بودا گرفته بود.

انصار این طایفه معتقد به اثنینیه هستند که‌عقیده اساسی دین ایرانیان بود ، سپس میگویند این‌عالم دومصدر ، دوخداوند دارد ، یکی خدای خیر که رمز او نور است ودیگری خدای شر که رمز اوظلمت است ، اولی‌را الهٔ خیر ودومی را الهٔ شر مینامند ، که خدای عالم مادی باشد ، برخی از شعرای مسلمان براین عقیده آنهاطعنه زده‌اند ازجمله شاعرمیگوید:

وکم لظلام‌الليل عندك من‌يد تخبر ان المانويه تكذب

چه‌بسا که ازتاریکی شب استفاده بردی وهمین دلالت بر دروغ بودن مانویه میکند.. تخبر کردن آنها از ماده بدرجهٔ رسید که‌گمان می کردند شیطان ازماده خلق شده است.

درشهرهائیکه اعراب فتح کرده بودند طوفانی از کینه وخشم نسبت بدین اسلام× وهردین آسمانی تولید شد

مانویها در شرق پراکنده‌شدند ، بویژه در ممالك ایران وهندوتبت وچین وترکستان مدتها دین آنها رونق داشت تاقرن یازدهم میلادی ، پس منتفی بباختر شد تابه ایطالیای‌جنوبی‌رسید ، کشیش‌اوگسطین Saint Tagustin مردمرا دعوت باین دین کرد و تامدت هشت‌سال به‌نشر آن می‌پرداخت ، تا اینکه هرکدام‌ازوالنتیان Valentin سال۳۷۲م و تیودوسیس‌اول Theodsius سال ۳۸۱م جداً مخالفت کردند واوامر سختی برند رسوم مانـوی صادر کردند. رجوع شود به‌دائرةالمعارف لاروس مترجم

× هیچکدام از مورخین تاکنون نگفته‌اند که یکنفر مسلمان‌حقیقی بعداز دخول در دین اسلام مرتدشده باشد.

مابرای تأیید این رأی عاجز از بیان چند نقل تاریخی بیستیم ، از جمله ، مشرکین‌قریش مسلمانان ضعیف‌را خیلی شکنجه میدادند تادست از دین اسلام بردارند وآنها برعکس بدین حریصتر میشدند ، ابن‌اثیر میگوید مشرکین قریس عماربن یاسر و پدر و مادرش را به ابطح میبردند ابطح شن زمین است ، وبین مکه ومنی واقعشده . این لفظ را در معجم البلدان یاقوت پیدا کنید، هنگامیکه آفتاب بصحرا می‌تابید آنهارا شکنجه میدادند ، بطوریکه یاسر، پدرعمار مرد ، وهمسرش مادر عمار ، به ابی‌جهل دشنمی کرد واو بضرب‌حربهٔ که دردست داشت اورا کشت ، این زن نخستین‌شهیده اسلام بود.

سپس مشرکین بعذاب دادن عمار پرداختند ، گاهی بحرارت آفتاب وزمانی به وضع سنك برروی سینه او ، ویکوقتی هم اورا بآب میافکندند تاغرق شود

این بلال مؤذن رسول خداست ، خلف جهمی از مشرکین قریش او را بصورت برروی شنهای آخته میخواباند ودروقت ظهر ، که شنها بمنتها درجه گرمی میرسید.

اورا عریان بروی شن ازپشت وازصورت میخوابانید پس امرمیکرد تاسنك بزرگی رابروی‌سینه‌اش میگذاشتند آنگاه به‌بلال میگفت : تودراین حال باقی خواهی‌ماند تابمیری ، یااینکه دست ازکیش محمدی ص برداری ؛ اورا تکفیرویرستش‌لات وعزی کنی ؛ ورقة بن‌نوفل از کناراو میگذشت‌واو میگفت یکی یکی ؛ ورقه‌میگفت یکی یکی بخدا ای‌بلال ؛ دراین حال‌همچنان باقی‌بود تااینکه ابی‌بکر اورا خریدآزادش کرد.

اماخباب بن‌ارت‌راکفار بسختی‌عذاب دادند ، او را برپشت‌درریگزار تفدبده بیابان میخواباندند وسنگهای بآتش داغ شده بربدن اومیگذاشتند ، این شکنجه‌های سخت اورا بیش‌ازبیش متمسك بدین میکرد ، خباب‌بارسول اکرم ص هجرت کردوتمام وقایع راتا ببغمبردید .

قریشیهانه‌فقط مردان مسلمان‌راشکنجه میکردندبلکه‌زنان هم‌بی نصیب نبودند ، چون لبنیه کنیزعمربن خطاب قبل ازاو اسلام آورده بود ، عمرهر روز آنقدر او را شکنجه میدادتاخسته میشد ، پس باومیگفت:

اگر خسته نشده‌بودم نرارها نمیکردم. لبنیه دست ازاسلام برنداشت وشکنجه رانحمل کردتا ابابکر اوراخرید وآزادکرد . (ابن اثیر ج ۲،ص ۳۰ ـ ۳۳)

هرکدام از ابی‌سفیان وهرگل‌امپراتور روم شهادتی برای دین‌اسلام دادندکه بلند سند تاریخی معتبری ازچگونگی انتشار دین‌اسلام و تسلط‌آن

برنفوس است. سخنان هرگل و گفتگوی اوبا ابی‌سفیان در اینجابرای اطلاع خوانندگان نقل میشود، در آن‌زمان ابی‌سفیان ازائمه کفر،سردسته مشرکین دشمن جانی حضرت رسول بود . کینه اووقتی بمنتها درجه شدت رسید که مسلمانان درجنك بدر کبری‌اورا مغلوب وهفتاد نفرازصنادید قریش‌را کشتند اکنون عین گفتگوی آنها دراینجا نقل میشود « ابوسفیان گفت :

باچند نفراز تجار قریش برای تجارت بشام رفتم ، بخدا سوگند ما در کمال خوشی وسرعت میرفتیم که ناگاه سوارهای امنیه او ـ مقصوداز او هرگل است ـ بماحمله کردند رئیس‌آنها گفت :

شما از بستگان آن‌مردید که‌درحجاز پیدا شده؟(یعنی بپیغمبر اکرم‌ص) گفتیم : بلی ، گفت :

بیائید باما تابرویم نزدشاه ، بااو رفتیم ، چون بحضور شاه رسیدیم گفت : ـ کدام یك از شما بستگی نزدیك باو دارید؟ گفتم : ـ من ، گفت : ـ نزدیك شو ؛

پس مرا دربهلوی خودنشانید و یارانم را در پشت من آنگاه گفت: من ازاومی‌پرسم (ازمن) اگردروغ گفت دروغشرابرگردانید . بخداسوگند اگر هم دروغ میگفتم هرگز یارانم دروغ مرا برنمیگرداندند ، ولی چون من شخص بلند مرتبهٔ بودم ،راضی نمیشدم دروغ بگویم ، اگردر واقع‌دروغ میگفتم از همراهی‌آنهاباخوداطمینان داشتم ، ولی این مانع نمیشد که بعدها از قول من دروغی ر انتقل کنند ، لذا خود داری کرده تصمیم گرفتم راستگو باشم ،

شاه بمن گفت : ـ مراخبرکن از احوال آن شخصی که ازمیان شما

نداشتند ، از آن پس ایـن مردم ظاهر مسلمـانـی و در باطن مخـالف

برخواسته و ادعاها دارد . ابوسفیان میگوید من شروع کردم به تکذیب از محمد ص وناچیز نمودن او ، باو گفتم :

ای پادشاه ، وجود اوچه اهمیتی برای شما دارد ؟ شان محمد ص کمتر از آن است که شما از آن آگاه شوید . امپراتور اعتنائی باین اظهارات من نکرد واز نو پرسید : ــ هرچه درباره او از تو میپرسم پاسخ گو. گفتم :

هرچه میخواهی بپرس گفت :ــ بگو بدانم نسب آن مرد چگونه است گفتم : ــ پاك ، نسب متوسطی دارد . گفت : ــ آیا کسی از خـانواده او چنین چیزهائی میگفت که او هم شبیه خانواده اش باشد ؟ گفتم : ــ خیر پرسید :

آیا ملکی داشته واز او گرفته اید واین حرفها را درست کرده تا ملکش را باو باز گردانید .

گفتم : ــ خیر ، گفت : ــ بگو بدانم پیروان او در میان شما کیست ؟ گفتم :

اشخاص ضعیف بیوایان ونوجوانان زن ومرد . اما بزرگان واشراف قومش هیچکدام از او پیروی نکردند .

گفت : بگو بدانم آیا پیروان او اورا دوست دارند وبا او همراه هستند یا پشت باو میکنند و از او دور میشوند ؟ (درروایت دیگر میرسد آیا کسی از آنها از دین بدش میآید ؟) گفتم :ــ تاکنون کسی از پیروان او از او جدا نشده، شاه پرسید :

آیا خیانت میکند ؟ من هرچه فکر کردم کسی را نیافتم که پیغمبر ص باو خیانت کرده باشد ، گفتم : ــ نه : وما اکنون بااو پیمان داریم (مقصود

اسلام سعادت‌روحی خودرادردوری‌از اسلامیت‌وعقایداسلامی میجستند .آنوقت عقایدبابلی‌قدیم‌وآریان دردل آنهارخنه کرده ازاین احتلاط‌اسلام‌باادیان‌دیگر

ابی سفیان پیمان‌صلح حدیبیه است)ولی از خیانت اومأمون نیستیم •

ابی‌سفیان میگوید بخداسوگنددراین‌جمله من‌التفاتی نبود، بازهرکل سؤال کرد:ــ از توبرسیدم نسب‌اودر میان شماچگونه‌است ؟ گفتی که‌نسبش خالص وصحیح ومتوسط الحال این صفات کسی است که‌خدا برای پیامبری اورا برگزیده باشد ؛ از توبرسیدم آیا کسی‌از بستگان او چنین‌سخن گفته تا اوتقلیدکند؟گفتی نه ؛ بازپرسیدم‌آیا درمیان‌شماملکی‌داشته ازاوگرفته‌اید واو بااین‌ادعاها طلب‌ملکش‌رامیکند ؟گفتی خیر ، ازپیروانش پرسیدم گفتی ضعفاء وبینوایان ونونهالان از زن ومرد هستند ، همچنین باشند پیروان‌انبیاء در هر عصری، ازتو پرسیدم آیا پیروانش‌اورارها میکنند ؟گفتی کسی‌ازاو پیروی نکرده که‌اورا رها کند ،شیرینی‌ایمان چنین است ، در قلبی‌جایگزین میشود که هرگز بیرون نرود ، (درروایت دیگرمیگوید ایمان چنین است چون بشاشت آن بادلهامخلوط شود) ازتو پرسیدم آیاخیانت میکند؟

گفتی نی ، اگر گفتار توراست باشد او بر آنچه که بزیر قدمهای من است کنایه از سلطنت ومملکت)غالب شود . آرزودارم به‌نزداوبروم وپاهای اورا بشویم ؛ توهم برخیز برو بی کارخودت!

ابی سفیان میگوید . من ازنزد او برخواستم درحالیکه دست روی دست میزدم ، باتغیر میگفتم هان بندگان خدا ، جنان‌کار سر ابی کبشه بالا گرفت (پسرابی کبشه بمعنی بسرچوپان است ،)

(کفار قریش برای استخفاف وتوهین‌بپیغمبر اکرم ص اورا باین نام‌مینامیدند وابوکبشه شوهرحلیمه سعدیه مادورضاعی حضرت بود) که سلاطین بنی‌اصفر (رومیان) درشام‌از امر او اندیشه دارند!

صحیح بخاری (چاپ بولاق‌سال ۱۳۱۳ هجری) ج ۱ ص ۸،طبری

عقاید اسلامی مانندپرکاهی بود که در روی امواج متلاطم خرافات و بدعتها شناور باشد !

چاپ قاهره ج ۳ ص ۸۵-۸۷ ، فتح‌الباری (شرح بخاری) از ابن‌حجرعقلانی (قاهره سال ۱۳۱۹ هجری) ج ۱ ص ۱٤-۳٤ عمدةالقاری (شرح بخاری از عین) قاهره‌سال ۱۳۰۸ هجری ج ۱ ص ۹۱

هیچ‌دلیلی واضحتر ازآنچه که درکتاب The preaching of Eslam مرحوم سرتوماس آرنولد ذکرشده برای گفتار مایافت‌نخواهد شد ،نویسنده نامبرده میگوید جوانی ازمسیحیان درسمرقنداسلام آورد ، مسیحیان‌شکایت اورا نزد یکی ازمردان‌بزرك مغولی که خود از طرفداران جدی مسیحیت بود بردند ومسلمین‌را متهم کردند که دیگران‌را تشویق بقبول اسلام‌میکنند

مغولی جوان‌را احضار کرد وگاهی بزبان نرم‌ووعده تطمیع‌وزمانی بسختی ووعده وتهدید اورا میفریفت ، چون دید گفتار نرم تأثیری درجوان ندارد متوسل بزور شد، هرگونه‌شکنجه را درباره اواجری کرد

ولی جوان برسماجت خود میافزود ، مغولی چاره را منحصردر قتل اودید وامرداد تااورا کشتند ، این جوان‌مرك‌را برمرتدشدن ازدین ترجیح داد و شهیدشد ، شاعر عرب میگوید « ولست ابالی حین اقتل مسلماً ،علی‌ای جنب کان فی‌اللهمصرعی» چون مسلمان کشته شوم ، اهمیت نمیدهم که بکدام پهلو در راه خدا جان داده‌ام .

بهمین ترتیب دین اسلام در تمام ادوار خود در قلبی جای نمیگرفت که بیرون‌رود ، نفس وجان را در راه‌دین فدا میکردند وخون خودرا برای حفظ دین برایگان میریختند :

ما چرا دور برویم ؟ خود مؤلف دربیش از یك موضوع کتاب این

حقیقت را یاد آور و معترف است ، بویژه درآن‌قسمت که از شورش موالی وتازه مسلمانها سخن‌میگوید (ص۳۲ ازفرانسه کتاب) «اما تازه مـ لمانهای بخاری وسمرقند ، که از اعراب (اموبها) روی برتافته و برعلیه آنها قیام کرده‌بودند ، نمیشود گفت که روی ازدین برتافته بودند»

درجای دیگر میگوید «بخاری خود (تغشاده) جمع بسیاری از آنها را باتهام دوستی دراسلام تحت مراقبت داشت .

جای شگفتی نیست اگر بدانیم خود تغشاده باوجود اظهار اسلامیت کفر را درنهان پنهان میداشت تغشاده چهارصد نفر ازآنها را بدار کشید سپس بقیه آنها را ببندگی گرفته آنها را بخراسان نزد اسدبن عبدالله فرستاد ، اما هرکس وهرچند نفر از آنها زنده باقی ماند دست ازدین اسلام نکشید وتاآخر رو برتافت »

گویا وان‌فلوتن مـ نند بسیاری ازمستشرقین که درتاریخ اسلام چیـز نوشته‌اند ، دوچار اشتباه شده باشد ، اگر اهالی بعضی از شهر های اسلامی امرای مسلمان خود را برداشتند برای این بود که‌آن امراء بظاهر مسلمان بودند ودر باطن متنفر از اسلام همین موضوع‌امررا بربسیاری ازمستشرقین مشتبه کرده وگمان کرده‌اند که مردم ازدین بیزار شده بودند .

اما کسانیکه پس‌ازوفات حضرت رسول مرتد شدند، نه‌برای این‌بود که ازدین اسلام تنفر داشتند ، بلکه تصور میکردند که دین بوفات‌پیغمبر خاتمه پیدا کرده است .

گذشته ازاینکه عقیده توحید،اساس دین اسلام را هنوز حفظداشتند ولی ازپرداخت زکوة خودداری میکردند چه ، پس ازوفات‌رسول ، لزومی

وتشنج افکار عمومی بین زندگانی اولیه خود و مظاهر زندگی دین تازه توافق بدهند .

اما عامه مردم درنیمه راه توقف کردند مانند سالهای نخست هجرت، هر کس اسلام را مطابق میلش بنحوی تاویل میکرد ، چون هنوز آنقدر

برای پرداخت آن نمیدیدند .

باتمام آنچه گفته شد نمیشود مرتدین را مسلمان حقیقی دانست ، زیرا بیشتر آنها ازاعراب معتاد به نفاق بودند ، خداوند تبارك و تعالی در بیش از یك آیه ازآنها خبر داده است ، ازجمله قوله تعالی (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم . انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصادقون. قل اتعلمون الله بدینکم والله یعلم مافی السموات ومافی الارض والله بکل شئی علیم) ـ سوره الحجرات آیه ۱۵ـ۱۶

گفتند عربها که ایمان آوردیم ، بگوای پیغمبر شما ایمان نیاوردید ولیکن بگوئید اسلام آوردیم ، هنوزدرنیامده است ایمان دردلهای شما اگر پیروی کنید خدا ورسولش را گم نگرداند خدا ازثواب کردارتان چیزی که خدا آمرزنده مهربان است، جز این نیست که گروندگان آنانند که گرویدند بخدا و رسول او پس شك نکردند در ایمان خود و جهاد نمودند بمالها ونفسهای خود درراه خدا ، آنگروه راستگویند

بگوای پیغمبر آیا میآموزند خدارا دین خود، وحال آنکه خدا میداند آنچه در آسمانها وزمین است وبهرچیزی دانا است .

درواقع مرتدین اسلام نیاوردند ولی خودرا گرفتار درنجه قوی اسلام

حقیقت را یاد آور و معترف است ، بویژه درآن‌قسمت که از شورش موالی وتازه مسلمانها سخن‌میگوید (ص۳۲ ازفرانسه کتاب) «اما تازه مسلمانهای بخاری وسمرقند ، که از اعراب (امویها) روی برتافته و برعلیه آنها قیام کرده‌بودند ، نمیشود گفت که روی ازدین برتافته بودند»

درجای دیگر میگوید «بخاری خود (تغشاده) جمع بسیاری از آنها را باتهام درستی دراسلام تحت مراقبت داشت .

جای شگفتی نیست اگر بدانیم خود تغشاده باوجود اظهار اسلامیت کفر را درنهان نهان میداشت تغشاده چهارصد نفر ازآنها را بدار کشید سپس بقیه آنها را ببندگی گرفته آنها را بخراسان نزد اسدبن عبدالله فرستاد ، اما هرکس وهرچند نفر از آنها زنده باقی ماند دست ازدین اسلام نکشید وتاآخر رو برتافت »

گویا وان‌فلوتن مانند بسیاری ازمستشرقین که درتاریخ اسلام چیز نوشته‌اند ، دوچار اشتباه شده باشد ، اگر اهالی بعضی از شهر های اسلامی امرای مسلمان خود را برنداشتند برای این بود که‌آن امراء بظاهر مسلمان بودند ودر باطن متنفر از اسلام همین موضوع‌امررا بربسیاری ازمستشرقین مشتبه‌کرده وگمان کرده‌اند که مردم ازدین بیزار شده بودند .

اما کسانیکه پس‌ازوفات حضرت رسول مرتد شدند، نه‌برای این‌بود که ازدین اسلام تنفر داشتند ، بلکه تصور میکردند که دین بوفات‌پیغمبر خاتمه پیدا کرده است .

گذشته ازاینکه عقیده توحید،اساس دین اسلام را هنوز حفظ‌داشتند ولی ازپرداخت زکوة خودداری میکردند چه ، پس ازوفات‌رسول ، لزومی

باشد وحاجات آنها رابسرآورد،وبیشتر واجبات دین راکه‌خوش نداشتند بدور افگندند .

یااین خطر هولناك مبارزه نمیکردند دیگر اثری ازاسلام واسلامیت نبوده رجوع شودبه Nichoison.literary Ebtstory of the Trabs p.197
درواقع تندبادهای ضلالت وبدعتها میتوانست بزودی ، ریشه این نونهال را بیرون آورد .

اما سیاست اسلام دربرابر این مرتدین‌شدید بود . مدت سه روزبمرتد مهلت داده میشد تا در برابر پرسش علماء پاسخ قانع کننده گوید آنوقت درصورت عدم اقناع کشته میشد .

اکنون ما برای خوانندگان گفتار ائمه رادر این باب نقل میکنیم ابوحنیفه میگوید : «اگر مسلمانی مرتد شودباید درمدت سه روز مهلت‌او، اسلام را باوعرضه‌داشت ، زیرا درظاهر امر دوچار اشتباه شده وبرای‌همین مرتد شده‌است ، مابایدد این اشتباه‌را از او رفع کنیم ، یاابنکه او نیازمند به‌تفکر دراین باره‌شود تاحق رابرای اوبیان‌کنیم دراینصورت بایدباومهلت داد . اگر مهلت خواست امام باید باو مهلت بدهد ، مدت مهلت شرعاًسه روز است ازاینرو باید سه روزباو مهلت داد ، " کتاب مبسوط شمس‌الدین سرخسی چاپ قاهره سال ۱۳۲٤ هجری ج ۱۰ ص ۹۸ ـ ۱۰۰

بعضی از فقهای مالکی‌میگویند « واجب است توبه دادن مرتد چه زن وچه مرد ، باید اورادر غرض سه شبانه روزتوبه داد ، ازروز ثابت‌شدن ارتدادش بیاز روز کفر ، گرسنگی وتشنگی نباید باوداد ، غذای اورابابد از مال خودش برای توبه کرد .

نمیشود او را شکنجه کرد اگر هم توبه نکرده باشد . »رجوع

یگانه وسیله بینظیری که متوسل بآن میشدند تاویل بود که اساسش را ائمه اثرسلالهٔ محمد (ص) وضع نمودند واین باعث شد تمام ستمدیدگان مخالف با دولت اسلامی از هواخواهان وابسته به شیعیان شوند ومردمرا بهوا خواهی آل بیت دعوت کنند.

شود به باب الردة و احکام آن در شرح الکبیر للدردیر (چاپ بولاق سال ۱۳۱۹) ج ٤ ص ۲۷۰ حاشیه وسوقی ج٤ص۲٦۷

امام شافعی میگوید: «توبه دادن مرتد چه مرد وچه زن واجب است زیرا اوازبرای اسلام احترام دارد. شاید شبههٔ باو روی نموده و متزلزل شده است ، وگفته شده است که باید سه روز باو مهلت داده شود» رجوع شود به باب الردة در حاشیه بیجرمی بر شرح المنهج (چاپ بولاق سال ۱۳۰۹ هجری)

امام احمد بن حنبل میگوید (هرمرد وزن بالغی که از اسلام مرتدشود تاسه روز باید اورا دعوت بدین کرد»

× ولی نمیشود مسلمانی را که عمل یا گفتارش احتمال کفر داردهیچ تکفیر کرد، مگر اینکه عملا وقولا کافرباشد، علماء تصریح کرده اند که نبودونه وجهه آن کفرباشدو بیك وجه آن احتمال ایمان برود.

رجوع شود به باب المرتد درحاشیه رد مختار بر درمختار از ابن عابدین (چاپ مصر سال ۱۲۷۲ هجری) ج ص ۲۸۳ــ ۲۹۲

مترجم

ـ٤ـ

« هاشمیان »

دراینجا شخصی سؤال میکند .

آیارفتار ائمه دربرابر این معتقدات که خود سبب ظهور آن بودند چگونه بود ؟ گرچه تاریخ مارا ازپاسخ دادن بپرسش فوق مستغنی کرده‌است تاریخ میگوید ائمه دربدو امر منکر صفاتی شدند که شیعیان بآنها نسبت میدادند ، ازقبیل احاطه داشتن به‌جمیع علوم‌واسرار ، تعجب نداردهرکس ازشیعیان علی‌را بخدائی میخواند علی(ع) اورا درآتش‌میافکند ، وعبدالله بن سبا را بمدائن تبعید نمود (۱)

محمد حنفیه آمد ودرآراء دینی با پدرشرکت‌جست. این‌امام‌نمیخواست ازبیترفت دوسناس دردعوت بهوا خواهی آل‌بیت استفاده کند . همچنانکه منکر تمام صفاتی شد که باو سبب میدادند از احاطه او بعلوم ماوراء الطبیعه . (۲)

ولی طولی نکشید که رفتار سلبی ائمه تغییر کرد ، وقتیکه علویین دانستند تاچه‌اندازه میتوانند ازاین شیفته‌گان‌خود استفاده کنند، بویژه بعداز

---

(۱) شهرستانی ص ۱۳۲

(۲) کتاب طبقات الکبیرابن سد (مخطوط G.ha) ۱۷٤۸ نگاه کنید به لفظ محمد حنفیه ، : خبر رسید بمحمد که شیعیان میگویند به نزد آنها (اهل‌بیت) چیزی هست ، (یعنی علم) محمدازجای‌خود برخواست گفت بحداسوگند که ماازپیغمبرارث‌نبردیم مگرآنچه درمیان اینددولوح‌است، آنگاه گفت‌این صحیفه دربند و غلاف شمشیر من است .

مشاهده ضعف بنی‌امیه واز هم گسیختگی آندولت ، عمربن عبدالعزیزهاشمیان را دشمن داشت زیرا هاشمیان کثیر (۱) را دوست میداشتند . کثیر ازغلاة شیعه ودوست‌صمیمی ابی‌هاشم بود . درباب اول کتاب ازاین‌مقوله سخن گفته شد ، اکنون مابرای خوانندگان داستانی از کتاب اغانی نقل میکنیم شاید وصف درستی ازاحوال ابی‌هاشم وهوشمندی او باشد :

« ابوهاشم جاسوسهای خود را دربی کثیر روانه میکرد تا پیوسته چگونگی‌حالات واعمال کثیر راتحت مراقبت شدیدداشته باوگزارش بدهند. همینکه کثیر بملاقات ابی‌هاشم میآمد باومیگفت امروز فلان جابودی وفلان کار راکردی ، یکروز ابوهاشم گفتگوی کثیررا بایکمرددیگری کلمه‌بکلمه برای او شرح داد ، کثیربی اختیار فریاد زد (انت رسول الله) تو پیغمبر خدائی ! »

ماگفتیم در آنجاحزبی بنام حزب هاشمیه ، انصار این حزب تقدیس ابی‌هاشم‌میکردند وبگمان‌آنها ابی‌هاشم برتمام‌علوم احاطه‌داشت ، هاشمیان ابی‌هاشم را احق‌بخلافت میدانستند تادیگران ، ماازروایت مؤرخین میتوانیم چنین نتیجه‌بگیریم که اباهاشم نخستین‌امامی بود که دستگاه تبلیغی منظمی تشکیل داد تایاران تازه ای بعضویت حزب در آورد (۲)

مادانستیم که این دعوت ـ هرچند در اصل ومنشأ برای دین بود ـ مبلغین خودرا موجه‌غلاة شیعه میکردتا بسیاری از معتقدین‌راکه هنوزباوجود ظلم‌وستم بنی‌امیه‌اسلام‌رادوست‌میداشتند، بصفوف خودوارد کنند،مبلغین مجبور بودند برای‌پیشرفت کارخود،عقایداسلامی‌وغیراسلامی رابهم‌بیآمیزند، عقایدیکه

---

(۱) ج ۸ ص ۳٤

(۲) طبری ۳ : ۲۵۰۰ ـ یعقوبی ج ۲ص ۳۵٦ وبعد ازآن ، ابن خلکان چاپ Wilstenbeld نمره ۵۷۹ ص۱۰۰

فقط تازه واردین بحزب اززوایا واعماق آن باخبر میشدند ،

رفته رفته مبلغین هاشمی اسرار دعوت را برای عامه مردم فاش کردند. بطوریکه اظهار آن جزء مکمل قانون دعوت فاطمیه شد، امایگانه عیب دعوت ها میان اخلاص تام بامام واطاعت کور کورانه از اوامر او بود که یگانه شرط با مبلغین بشمار میرفت . آنوقت بیم آنها از خیانت مبلغین خودشان بود که مبادا از اسرار دعوت سوء استفاده کنند ومردم را بسوی خود دعوت نمایند .

مملکت عراق ــ چنانکه پوشیده نیست ــ گاهواره دعوت هاشمیان بود . داعی الدعاة یا رئیس مبلغین در کوفه میزیست ، درحالیکه مبلغین از جانب او در شهرهای مجاور کوفه گردش میکردند ، صاحب کتاب العیون(۱) عقیده بانفراد دارد ومیگوید خراسان گاهواره این دعوت بود

اما چون آنچه صاحب کتاب نوشته است بمنزله مقدمه جوابیست که مابیان خواهیم کرد ، لذا مامیتوانیم بآسانی بگوئیم مورخ در نتیجه گرفتن از موضوع بخطا رفته است. علاوه براین دلایل بیشمار ثابت میکند که دعوت خراسان بدست بنی عباس اولاد عباس ، عموی پیغمبر آغاز شد .

بعداز اینکه ابوهاشم آنها را بجانشینی خود برگزید ودعوت را بآنها واگذار کرد . (۲) تاریخ اسخلاف ابی هاشم به پسر عموهایش بنی عباس برای هرکس که از تاریخ بی اطلاع نباشد روشن است،

ابوهاشم درسال ۹۸ هجری درحمیمه وفات کرد، حمیمه قریه ایست کوچك ازدراء فلسطین درحدود صحرای کبیر درشمال مملکت عربی محمدبن

---

(۱) کتاب العیون ص ۱ــ۱۷ وبعداز آن

Fragmenta historie , arabi p,180

(۲) ابن الاثیر (چاپ دوکویه) ص ۳۱۵، ۵ سبی ص ۲۹۰ وبعداز آن

عبدالله بن عباس‌هم براثر خشم و کینهٔ عبدالملك بن مروان ازدربار دمشق باین نقطه فرستاده شد. گویند چون ابی‌هاشم مرك‌را بخود نزدیك دید،حق امامت را به پسران‌عباس داد. پس‌تام تمام روّسای تبلیغ‌را که‌در کوفه‌بودند برآنها فاش کرد و نامه‌هائی بآنها سپرد تا بدست مبلغین برسانند، درهر حال مابعد ازمرك او امام‌محمدبن علی(عباس)رامی بینیم که زحمت نشردعوت را متحمل شده است(۱)

مادون برخورد بادشواری میتوانیم‌بدانیم‌چه چیزهائی توجه امام‌تازه رابسوی خراسان معطوف کرد مردم خراسان برتمام اهالی ممالك دیگر که مانند عراق، عرب وغیر عرب مخلوط‌بودند-ازحیث زورمندی وشجاعت امتیاز داشتند. چنانکه دور ازدربار دمشق. مرکز دولت اسلام‌وجایگاه‌زدو خورد دائمی احزاب سیاسی، بسر میبردند .درواقع خراسان شهر بکری بود که دست هوسران کسی بآنجا نرسیده واختلافات دینی آنراتقسیم‌نکرده‌بود بهترین دلیل برصدق گفتار ماخطابه‌امام محمد(بن‌علی بن‌عبدالله‌بن‌عباس)است که ماآنرا از ابن‌الفقیه جغرافی نقل میکنیم:

«اما اهالی کوفه وحوالی آن همه‌شیعه علی وفرزندان اوهستند اما اهالی بصره وحوالی آن عثمانیه ومتدین بدین«الکلف»هستند میگویندبنده مفتول خدا باش‌نه‌بنده قاتل، اما اهالی جزیره حروری وخارج از دینند، اما اعراب همچو گوسفندانند مسلمانان مسیحی اخلاق هستند اما اهل شام‌هم جز فرزندان ابی‌سفیان و اطاعت بی‌مروان‌چیز دیگری نمی‌شناسند، دشمنی‌ثابت دارند وجهل مترا کم، امااهالی مکه ومدینه محبت‌ابی‌بکر وعمر برآنهاغلبه

---

(۱) رجوع‌شود به‌عقدالفرید ۲: ۳۵۲: Fragm , hist, arab p,181
ابن قتیبه (چاپ وستنفلد) ص ۱۰ وعباراتیکه فیلا ذکر کردیم ص ٤٤ حاشیه ۳ از فرانسه کتاب

دارد. ولی برشما است توجه بخراسان، درآنجا زورمندان بسیارند وشجاعت ظاهر، آنجا سینه‌های سالم ودلهای خالی وجود دارد که تهی ازهر اندیشه است،هوی وهوس آنهارا تجزیه‌نکرده‌وازنا باکی سهمی نبرده‌اند. لشگریانی هستند فربه وزورمند، باسینه‌های فراخ وکمرهای کشیده بلند،بیشانی باز ، سبلت‌وریش‌وصداهای رسائی‌دارند، لغات‌بزرك وخشن از اعماق منکربیرون میآید بعدازاین تفائل‌میزنم بسمت‌مشرق، بدان جائی که‌جایگاه طلوع‌سراج عالم وچراغ خلق عالم است»

مطلب دیگر قابل ملاحظه ــ هرچند خطبه امام دلالت برآن نمیکند این است که در نظر گرفتن خراسان را از وجهۀ نظر مخصوصی، انتخاب موفقیت آمیزی مینمایاند.

همین خراسانیهای زورمند،بدترین‌انواع‌استبداد راازآتش‌ظلم‌بنی‌امیه چشیدند.

البته دیگری نیازی به‌تکرار شرح قانون‌مملکت‌داری بنی‌امیه نیست زیرا دراین‌زمینه سخن بتفصیل گفته‌ایم، اکنون برای مثال فقط تمرد و تنفر اهالی خراسان را ازحکام‌بدسیرت خاطرنشان میکنیم،بس میل صادقانه اهالی آن کشور را در مطالبه مساوات و عدالت. ما این میل باطنی اهالی را در هنگام شورش حارث‌بن‌سریج دانستیم، بنابر این خراسان زمین صالحخیزی بود که فقط بذر افشانی تخم دعوت برای آل‌بیت را کم‌داشت.

مبلغین عباسی باصمیمیت‌واظهارحرارت زیاد به نشردعوت درکشورهای‌اسلامی پرداختند، ظاهراً تجارت یارفتن بمکه رابهانه برای نشر دعوت در خراسان قرار میدادند زیرا حکام دولتی مبلغین‌را سخت شکنجه میکردند و بدون رعایت اسلامیت آنها را بدارمیآویختند.

چون این مبلغین از اهالی یمن‌وفرزندان‌قحطان و مضره ازاعراب شمال بودند، تمام‌شهرها ودهات رامیگشتند تا استبداد بنی‌امیه را به بدترین

وجهی برای مردم تصویر نمایند وآنهارا متهم به‌پنهان‌داشتن کفرمیکردند برزغم اسلامشان.

ظاهراً دعوت آنهابرای شخص معینی‌نبود، بلکه بین مردم چنین‌منتشر میکردند که‌نجات برای آنهامتصورنیست مگربسلطنت‌آل‌بیت، بهمین‌مناسبت زحمات مبلغین پیشرفت زیادی کرد آنهامیدانستند چگونه مردان بلندمرتبه وصاحبنظررا بخود مجذوب کنندبپوستن این‌نوع مردم به‌دعوت کنندگان‌تأثیر زیادی در قیام دولت عباسیان داشت. ازجمله سلیمان‌بن کثیر خزاعی را نام میبریم، که‌جدش در زیر درخت‌حدیبیه(۱) به‌پیغمبرص بیعت کرد، شایدپدرش نیز جزو قشون ساخلو عرب درخراسان بوده خودسلیمان در سفیدنج (۲) که قریه‌ایست در نزدیکی مرو اقامت داشت ، و نیز نباید نام شبیب بن‌محطبه‌الطائی الشرنخشیری (۳) رافراموش کنیم. این‌مرد ازیاران‌علی(ع) وبیناو وابن سریج‌الفقی تام‌بود زیرا بستگی نزدیکی بابیشوای مرجئهٔ (٤) داشت این‌دو مرد جمعیتی شبیه‌بمجلس شوری تشکیل دادند و ریاست آنرا برئیس مبلغین محول کردند، پس‌هر کدام لقب نقیب را برای خود انتخاب کردند، همانطورکه بنی‌اسرائیل در مجلس شورای خود(قرآن کریم ٤:

---

(۱) این‌لفظ را در کتاب‌الانساب سمعانی‌جستجو کنید ایضاوجوع شود به

Sprenger , Pas leben und die lehre des Muhammad . 111 , 2 245.

(۲) ما درطبری۲:۱۵۹۵ بااین‌نام مصادف میشویم.

(۳) نگاه کنید بلفظ شرنخشیر درکتاب‌الانساب‌سمعانی

(٤)طبری۲: ۱۹۳۲(۱۵)

۱۵) که ازدوازده حواری تشکیل‌میشدرفتار میکردند، پس نقبای اهل شوری که‌پیغمبر آنهارا ازاهل‌مدینه انتخاب کرد (۱)

بدین ترتیب بنی عباس در تشکیل مجلس خود از طرفی، تحت تأثیر یهود واقع شدند ودوازده نقیب انتخاب کردند واز طرفی به‌تقلید ازمجلس شورای پیغمبر ص که‌هفتادنفر عضو داشت،مجلس‌مرکب ازهفتاد مبلغ تشکیل دادند(۲)

بدین ترتیب تمام تدابیر بنی‌عباس بخوبی بپیشرفت کردتا اینکه‌اتفاق غیر منتظره‌ای برای آنهارخ داد وصفای سیاست‌آنهارا تیره کرد،ماشرح‌این پیش‌آمد را بیان خواهیم کرد.

---

(۱) Sprenger , vol 11 . P 532

(۲) طبری ۲: ۱۵۸۶و۱۹۸۸

ـ۵ـ

«خرمیه ورأوندیه»

شهر کوفه ـ که مبلغین عباسی از آنجاظاهر شدند ـ دراوایل قرن دوم هجری گاهواره تسیع طرفداران غیر مسلمان آن بیت بود . دین اسلام براثر اتصال باادیان وعقاید سایع درمملکت عراق قبل از ظهور اسلام مانند دین ایرانیان باستان parsees ومانویه وصابئیه وادیان دیگر ـ درمدت بسیار کمی مخلوط باادیان گوناگون گردید .

این آمیزش برای ایجاد مناسب بین اسلام وسایر ادیان ضروری بود .

مبلغین دین اسلام، بررغم تعهداتی که درآنوقت دراساس دین داده شده بود ، باحرارت وصمیمیت زیادی به نشردین اسلام بین مردم میپرداختند وباغیرت وسهامت تمام ازدین طرفداری میکردند . رفته رفته اقدامات این دسته باندازه موثر واقع شد که اززمان خلافت علی بن ابی طالب تازمان منصور عباسی ـ در آنوقت بغداد پایتخت دولت اسلامی بود ـ هرکدام ازآنها را دستگیرمیکردند محکوم باعدام میکردند . آنها باجرأت بی سابقه ای دردین اسلام بدعت میگذاشتند وعقاید مختلف غیر اسلامی راداخل دردین اسلام میکردند ـ مثلا کیسانیه در کوفه پیدا شد ، عقیده کیسانیه اطاعت از یک شخص واحد است واین آنها رااز عمل باوامر ونواهی آن شخص معاف میدارد . بعد از کیسانیه هاشمیه طلوع کرد و درب را برای دخول ، افکار منحرف و عقاید مختلف بکلی

باز گذاشت.

اعتقاد به‌تاویل کمك‌شایانی به‌پیشرفت آنها نمود. چون مبلغین بنی‌هاشم وبنی عباس خواهی نخواهی تحت‌تأثیرآن روحیه غیراسلامی واقع میشدند.من میتوانم بدون تامل‌تشیع بعقیده هاشمیه‌رابه مبلغین‌ابی‌هاشم نسبت بدهم ،آن عقیده ایکه ــ اگراشتباه نکرده باشم‌ــستون دعوت آنهابود.

اما ازمبلغین‌عباسی، مابه‌یقین‌نمیدانیم چگونه‌به‌نشردعوت می‌پرداختند، زیرا نقباء به‌مبلغین امر کرده بودند که نام صاحب دعوت را افشانکنند(۱) این نام‌سرپنهانی بود که تاساعت‌استخلاص ازظلم بنی‌امیه‌بکسی ابرازنمیشد. مبلغین هرعقیده خودرا برمعتدلین نیز پنهان میکردند ، باآنکه اینها در راه دعوت برای امام‌بامرك‌روبرو میشدند، شجاعت آنها مارابیاد فداکاری‌عجیب شهدای دین بابی میاندازد .

من‌نمیدانم چه‌نامی براین جانبازی بی‌نظیر بگذارم مگراینکه بگویم اینهمه فداکاری برای اعتقاد قلبی‌آنهابه صحت دعوتشان بود(۲)

طبری ازموانتی ،مورخ‌متوفای‌درسال ۲۱۵ هجری‌عبارتی نقل‌میکند که ماآنرابرای خوانندگان‌نقل‌میکنیم تارأی قطعی‌بدست بیآوریم(۳) گفت:مردی ازراوندیه که کوسه‌بود وباوابلق‌ـ سیاه وسفید ـ‌میگفتندسخن‌بگزاف‌میگفت‌و دعوت به‌بن راوندیه‌میکرد ،اومیگفت‌آن روحیکه‌در عیسی‌بن‌مریم‌بود بعداز اودرعلی‌بن ابی‌طالب(ع)حلول کرده‌وازاوبفرزندانش ائمه شیعه رسیده‌است ، تا بابراهیم بن‌محمد ــ سبط عباس عموی پیغمبر ص ــ آنها خداوندانند و محرمات راحلال کرده‌اند . هرمردی‌ازآنهاجماعتی‌رابمنزل‌خود دعوت‌میکرد غذا و شراب بآنها داده ، محرمات را بر آنها حلال مینمود ، چون

---

(۱)طبری ۲: ۱۹۸۸ (۳)

(۲) رجوع شودبه آنچه که طبری‌روایت‌میکند ۲: ۱۵۰۱و بعدازآن

(۳) طبری ۳ : ٤۱۸

این خبر باسدبن عبدالله رسید آنها را کشت وبدارآویخت ، اما راوندیه‌تا بامروز برعقیده خود باقی‌هستند ، مدتی‌ابی‌جعفر منصوررا پرستش‌میکردند ازکوه خضراء (سبز) بالارفتند وچنین‌احساس کردند که درحال پروازند (۱) پس جملگی مسلح برمردم‌خروج‌نمودند و روی بابی‌جعفر آورده فریادمیزدند توئی ! توئی (یعنی توخدائی)

عقیده راوندیه شایان دقت وتأمل است، برای مزید اطلاع‌رجوع‌شود به‌کتاب این اساتید :

Herbelot , Bidliotheca orientali i•v

Weil , Gesch•d•Khalifen , 11•37 , suiv ،6

Miiller , der Islam in Morgen - and

Abenland , 1-p•494

درواقع معلوماتیکه ما ازمصادرمورد اطمینان درخصوص عقیده راوندیه‌نقل کردیم باندازهٔ کافی نیست ، مطلب قابل اهمیت عقیده مدائنی در این موضوع است ، اوبه مبلغین عباسی‌آراء وعقایدی نسبت میدهد نظیر آراء و عقاید راوندیه ، چون بگمان اوتمام‌مبلغین عباسی که‌بدست اسدبن‌عبدالله‌بدار

---

1 — Selecta historiae H•lebi , ed Freytag p-15 , Theophilos , ed , Boor •p•430

طایفه نصیری درایران تا بامروزمشهور باین صفت، صفت پرواز در هوا هستند ونیزنسبتهائی نظیر همین به بودائیان داده میشود

(Bodhistattva)

De gobineau , Trois ons en A sie p 367 suiv

Veitscher d•D•M•G•XLV p 590 , n , 2

آویخته می‌شدند ازراوندیه بودند (۱)

بهترین دلیل بر گفتار ما عقاید مورخین دربارهٔ سومین مردمبلغ است که نامش(خداش) باشد (خدش یعنی باناخن پاره کرد، این نام‌ازآن‌جهت‌باو داده شد که‌دین‌راپاره کرد)خداش‌درحیره‌نزدیك بکوفه‌زندگانی‌میکردو کارش کوزه‌گری بود.

این مرد دربدو امر مسیحی بود سپس‌اسلام آورد وبه‌تدریس قرآن پرداخت ، ازآنوقت بدعوت عباسیان بپوست ، رئیس مبلغین اورا ازکوفه بخراسان فرستاد ، خداش درآنجا به‌نفع محمدبن علی دعوت میکرد ـ ولی طولی نکشید که ازعباسیان منصرف شد و عقاید باطلی بامام عباسی نسبت میداد ، اوعقاید خرمیه رابین‌مردم‌منتشر کرد ومردمرا بدین‌اشتراکی‌میخواند بطوریکه اقدامات او اسباب تنفر میان امام عباسی‌وشیعیان اهل‌خراسان را فراهم نمود

خداش برهمین‌رویه رفتار میکرد تا سال ۱۱۸ هجری که اسدبن‌عبدالله امردادتا دست‌وپای اورا قطع کنند وبعداورا کشت (۲)

این‌حوادث بااینکه‌ناقص است، بمن‌اجازه‌این‌رامیدهد که خداش‌رایکی ازهمان راوندیه‌های مورخ مدائنی بدانم. ولی‌نه معلومات ماونه آنچه راکه مدائنی گفته‌است‌هیچکدام برای اظهار رای قاطع درباره دین‌حقیقی مبلغین عباسی کفایت نمیکند ازاینروما بذکربعضی ازملاحظات عمومی دربارهٔاین دین اکتفا میکنیم.

---

(۱) اسد امر بقتل بعضی از مبلغین عباسی داد سال ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۱۷ و ۱۱۸

(۲) طبری۲ : ۱۵۸۸

سنیها چیزی از فعالیت این‌دسته نمی فهمیدند، سنیها نمیتوانستند بدانند این دسته‌ها پرده شعایر دینی را سترسیدن به‌حکمت تمام شرایع واسرارآن‌قرار داده‌اند، بعقیده طوایف فعال دانستن حکمت تمام شرایع واسرار آن‌بالاتر ازظواهر اموزدینی بود.دشمنی آنها باتمام ادیان آسمانی سبب تولیداین عقیده میشد. چه،بنابر اعتقاد خودشان، واجبات دینی برای آنها سنگینی کمر شکن داشت، ازجمله‌صفاتی که سنیهابااین‌طوایف نسبت میدادند،جایز دانستن ارتکاب محرمات بود، زیرا بکوقتی بعضی از آن‌طوایف گفته بودنداوامر ونواهی قرآن برای مؤمنی که سردین را دانسته باشد ارزشی ندارد. واز روی همین نظریه ازاوامر ونواهی قرآن گام فراترنهادند.

برخی ازجویندگان میگویند بین نام خرمیه وخرم بستگی وجوددارد خرم نام شهریست ازشهرهای مملکت «میدیا(۱)»خرم بمعنی‌لذیذ است‌چون بخواهیم ازخرم دینیا صحبت کنیم چنین استنباط‌میکنیم که اینان دینی‌جز لذت نمی‌شناختند، از اینجا ما میتوانیم بدانیم برایچه‌خرمیه آزادی بیشتری بزنان دادند ومنزله اجتماعی‌آنها را اززنان سایر ممالک‌شرقی بالاتربودند وبزنان حق شرکت در مجالس و اجتماعات دینی خود دادند (۲) تمام این اقدامات برای تمتع بردن ازدیدار زنان بود .ولی خوشگذرانی واستفاده‌از لذایذ دنیوی یگانه عامل در بر انگیختن خشم وکینه سنیها بر آنها نبودهر چند درعین حال باید اذعان داشت که گزاف گوئی طرفداران خرمیه خود

1_ Miiller , der Islam im Morgen , und etben - dland • I • 405

2_ De Gobineau , t•1•p• 361• De Sacy , Exposition de la religion des Druses 11•327 suiv Browne A year amongst the persians p•216

کینه سنیها رانسبت بخرمیه بیشتر میکرد (۱)تحقیقات تازه‌ایکه مستر براون در مملکت ایران(۲) از بابیه× بعمل آورده‌است گفتار مارا تأییدمینماید.

---

1. Browne 11•p•523

2. «lhe Babis of Persia » lournal of the proyal Asiatic Society xxi • p 881 stiv and a lraveller ' s Narrative written to illustrate the edisode of the Qab

×میرزا محمد علی‌شیرازی درسن بیست وپنجسالگی این طایفه رادر سال ۱۸٤٤ـ۱۸٤٥م در ایران‌تاسیس کرد.مؤسس قبل ازتاسیس این‌دین شاگرد سید کاظم از اهالی شهر رشت بود سید کاظم رئیس طایفه (شیوخ)یکی از طوایف غالی شیعه بود. بابیه در بین تمام طوایف شیعه این امتیاز راداشت که‌قول بوجود واسطه‌بین‌امام دوازدهم‌واتباعش باشد، این واسطه‌را (رکن چهارم) یا(شیعه کامل) مینامیدند،واسطه‌فوق‌الذکریکی از ابواب چهارگانهٔ است که امام ازآن راه بپیروان خود در هنگام غیبت صغری متصل میشود (سالهای ۲٦۰ـ۳۲۸ـ۸۷٤ـ۹٤۰م) تسمیه بابیه بدین نام بجهت باب الله یا باب‌الدین نیست، چنانکه برخی گفتند میرزا محمدعلی ملقب بلقب باب گردیده ولی‌میرزابزودی‌لقب باب‌را بدورافکند وخودرا(نقطه) نامید بدین‌ترتیب پست لقب‌باب خالی‌بود تاحسین محمد،یکی ازشاگردان میرزاخودراملقب باین‌لقب کرد، حسین محمد ایرانی واز اهالی شهر بشرویه بود •

درسال ۱۸٦۳ م میرزاحسین‌علی ملقب به«بهاءالله» ویکی ازپیروان صبح ازل رئیس بابیه‌در آنوقت، ادعای نبوت کرد وگفت من پیغمبرمنتظر هستم (پیغمبری که‌خدا ظاهر کند) بسیاری از بابیان باو پیوستند ولی صبحی وعده معدودی از پیروانش به‌نبوت اومعترف نشدند.از آنوقت بابیه تقسیم برچندقسم شد، ازلیه وبهائیه. دولت ایران سعی بلیغی مبذول داشت تابابیان

مصادر قابل اعتمادفارسی درتهمت زدن به‌بابیها دست کمی ازمسلمانان‌صدر اسلام ندارد .

که هرچه بنظرشان میرسید بخرمیه نسبت میدادند . بعقیده صاحبان مصادر ایرانی، تمام بابیها بی‌دینند ومقید بشرایع اسلامی نیستند ، همه چیز آنها مشترك است ، چه‌ثروت وچه‌زن ، تازمانیکه دولت باب عالمگیر شودو

رااز بغداد بیرون کند ، بابیان از بغداد به‌قسطنطنیه رفتند وازآنجا به‌ادرنه هجرت کردند .

درسال۱۸۶۸ بهاءالله وپیروانش در شهر عکاء در سوریه‌دستگیرشدند در حالیکه صبح ازل وپیروان‌اونیز در جزیره قبرس‌تبعید شدند، صبح ازل‌در آنجا بودتاسال ۱۹۰۸ که‌وفات کرد، امابهاءالله درشهر عکابسال ۱۸۹۲ وفات کردو بعدازاوپسرش عباس افندی‌ملقب به‌ابی‌البهاء جانشین‌پدرشد .

اختلاف بین طایفه بهائی ازوقتی‌شروع شد که‌محمدعلی‌یکی ازچهار پسر بهاءالله قیام کرد وادعای ریاست بعداز پدر نمود ، ولی عباس‌افندی بزودی بربرادر غلبه کردومستقل شد ، دین بهائی درامریکا بدست ابراهیم جورج خیرالله‌منتشر شد ، جورج‌درشهر شیکاگو ـ مردمرا بسوی محمدعلی بهائی دعوت مینمود.هنوز تابامروز عده‌زیادی از مردم امریکابهائی هستند افتخار این موفقیت از آن مبلغین بهائی است که زحمات بسیار در این‌راه کشیدند ، میرزا ابوالفضل در رأس این عده قراردارد . وهم اوبود که‌برای تعلیم این‌دین ودعوت برای عباس افندی‌میکوشید.رجوع‌شود به‌دائرةالمعارف بریستانی وآنچه راکه هرکدام ازاساتید نامبرده نوشته‌اند

De Gobineau, Beligion et philosophie 1 • A sie centrale (Paris 1900) Browne , lhe New lhistory of the Bab• (Cambridge , 1893)

ـ مترجم ـ

قوانین تازه بجهت انتظام زندگانی روحی وزمینی وضع نماید (۱) روزنامه یومیه تهران مقاله‌های متعددی در خصوص کفروالحاد بابیها منتشر میکندو میل آنها رابسوی دین اشتراکی شرح میدهد ، همان دینی که نمونه تازه‌ای ازدین اشتراکی زمان مزدك است (۲)

ولی بررسی دقیق مستربراون ازکتب بابی ،مارااز شرح دادن گزاف گوئی کتب آنهابی نیاز میکند ، در واقع بررسی دقیقانه مستربراون خود درس تمام کمالیست ، بویژه درآنجا که نتیجه میگیرد ، اگر روگردانی بابیها بمعنی خروج ازدین باشد بس خیلی بعیداست که رؤسای این حزب بروان خودرا مجبور به تمسك بدین اشتراکی کنند . باعتبار اینکه قاعده حکمی است ونمیشود ازآن تخطی کرد ، گذشته ازتمام اینها ، درتمام کتب بابی چیزی از دین اشتراکی واردنشده است ، بنابر این شایسته نیست که تمام اقوال مورخین عرب را، باتمام بلندی مرتبت ، در باره خرمیه قبول کنیم، امـا آنقسمتی را که سنیهـا بخرمیـه نسبت میدادند ایـاحهٔ محرمـات منشأش حالت نفسانی ملتی است که افرادآن بحال جهم بن صفوان باشند(همان کسیکه سنیها هرگونه تهمتی باو میزدند) (۳) این حالت تنفر سنیها کمتر از تنفرشان از تمسك بسعایر دینی نبوده ، تمسکیرا که برای ظلم برمدتهای بیگانه دست آویزخودمیکردند، بس تنفرآنها ازظلم وناچیز شمردن اندوختن ثروت ازراه نامشروع.

اما نظر به نجد که راوندیه بین آن و عقاید خود اجتماع انداخته بودند

---

۱ ـ Miryʿ casim Beg le journ asiat , 1866•1•1•p 482

۲ـ برای شناختن مزدکیان رجوع شود به : N' oldeke

(۳) طبری ۲: ۱۵۸۵ (۸و۹)

بمنظور آمیزش آن باعقاید سبئیه بود و دین کیسانیه که پیروان آن قائل بدوام پیامبری هستند.

از اینرو ممکن است خواش خرمی نخستین داعی برای دعوت باین دین باشد و باطنیه (پیروان دین وحدت وجود) و مصلحین ایرانی را بآن بشارت میداده است، این دین عبارت است از تجسد حکمت الهی درشخصی از اشخاص آز آن پس پیامبری در نظر آنها منحصر بمدت کوتاه وحی نبود. بلکه بعقیده آنها حکمت جاودانیست که نور آن هنوز برزمین میتابد خواه درشخص معینی ظاهر شود وخواه درجایگاه خداوندی پنهان بماند.

-٦-

انتقال دعوت عباسیان از عراق بخراسان

بعد ازاینکه خداش خودرا از دائره تبلیغ عباسیان بیرون کشید واز قید دعوت برای آنها رهائی یافت ، چنین تصور کرد که شخصا احاطه باسرار الهی دارد، چنانکه دیگران نیز همین خیال را کردند.ازروی همین فکرخود را برتبه ریاست رساند، بعد از اینکه ماموزی بود تابع اوامر ما فوق (۱) بدین ترتیب پیشگوئی ما درباره احتمال خطر از طرف مبلغین صورت حقیقت بخود گرفت.

ما اینرا درفصول گذشته بیان کردیم، خداش توانست بعضی از نقباء را بسلك خود درآورد.

- یکی از اولاد سلیمان بن کثیرجزو آنها بود (۲) از آنزمان رشته اتصال بین خراسانیها ورئیس مبلغین درعراق قطع شدوبهمین ترتیب باقی بود تا مرك خداش.

ولی دعوت عباسیان ، بر رغم مخاطراتیکه از هر طرف آنرا احاطه کرده بود متوقف نشد ، چنانچه عقاید غلاة شیعه ــ که خداش برای آنـ

---

(۱) رجوع شود بسیرت بعضی از پیروان او در انتهای همین کتاب

(۲) O phomst der abbasiden , p.40 , n , 4

دعوت میکرد ـ تاثیرزیادی درپیشرفت دعوت نداشت.

زیرا این‌عقاید فقط درمبلغین تاثیرداشت و متمایل بطرفداری ازآن میشدند، این‌عقاید . هرچند برای مدتی مردم را با وعده های خوش و نوید سعادت ابدی مفتون کرده بود، ولی‌عاجز از امتناع عامه مردم‌بودو بازگشت مبلغین بدین باطنیه و قول بوحدت وجود بزودی پیشرفت دعوت را مبدل بعقب‌نشینی کرد . دعوت تازه باردیگر بحال سستی ،مانندروزگار ظهورش، بازگشت .

خراسانیها که‌با اهالی باختر ایران ـ اهالی میدیاو عراق‌و ایران ـ فرق بسیار داشتند. کمتر مایل بزندگانی تفکر و تامل بودند ،هنوزهم تا بامروز بسیاری از مسلمانهای آنها طرفدار جدی مذهبی اهل‌سنت‌هستند. اما تنفر آنها از بنی‌امیه‌بسبب ظلم و ستم‌آنها بود.واگر سبت بائمه‌اظهار تمایل‌میکردند برای‌این‌بود که شاید یك‌سلطنت و دولت‌دادگری‌بدست‌آنها تشکیل شود.

ازاینرو هیچکدام ازائمه‌درنظرآنهابرتری‌بردیگری نداشتند. بطوریکه چون دانستند خلافت ازآن بنی‌عباس است و اهل بیت‌را حقی در آن نیست بنی عباس را گرامی داشتند و در خدمت بآنها صمیمیت به خرج دادند . مبلغینی را که بنی‌عباس درآغاز کاراز کوفه‌بخراسان‌فرستادند دیگربرای آنها خطرناك شده بودند، اما دربدو امر چاره جز استخدام مجدد آنها نداشتند بعدازآن بربنی عباس لازم وواجب میشد تااشخاص دیگری‌را برای این‌کار درنظر بگیرند . که صلاحیت بیشتر داشته باشندوخطر کمتر ، بویژه بعد از اتمام‌کار گذاشتن‌اساس‌دعوت‌خوددرممالك‌اسلامی، بنی‌عباس‌مقصودخودراازپس نقبای نماینده حزب‌خراسانیها انتخاب کردند. سلیمان‌بن کثیر دررأس این‌عده قرار دارد.

بدین مناسبت ما باید توجه خاصی برای شناسائی حزب خراسانیها مبذول بداریم.

مامیتوانیم بدانیم که بین این نقباء ومبلغین ازاهل عراق فرق بسیار بود. درعین حال می بینیم عقیده این نقباء ـ که درخراسان نشو و نما کرده بودند ونزدیك بمرو میزیستند ـ فرقی باعقاید اغلب هم میهنانشان نداشت ، مبلغین عراقی ازجنبه سیاسی موضوع وارد میشدند نه ازجنبه دینی ، چنانکه یکنفر ازشورشیان اهل یمن بحارث بن سریج گفت: (اوکاری نمیکند مگرعمل بدستور کتاب) یعنی قرآن. یکی ازنقباء که قحطبه نام داشت فریادزد : اگر راستگو بود من اورا بهزار نفر اسب سوار کمك میکردم! (۱)

دراین کلمات هیچگونه گزاف گوئی واغراق وجود ندارد. زیرا این سخن اززبان مسلمانی شنیده میشود که قرآنرا نمونهٔ حق وعدالت می بیند ، پیروان حارث بن سریج برخلاف دیگران میدانستند چگونه صبر کنند تافرصت بدست آورند ، اینان ازهمان دقایق نخستین دانستند که سکست لشگر مجهز و آماده بنی امیه امکان پذیر نیست وباید صبر کرد ، پس بمبلغین عباسی بپیوستند ومطیع فوانین دعوت شوند ، هنگامیکه خداش رسما مردم را بدین خرمیه دعوت کرد ، بعضی ازنقباء باو بپیوستند ، در همان وقتیکه بیشتر آنها بپیرواین دین بودند آنوقت بود که سیاست بنی عباس برآنها آشکارشد ودانستند که فریب خورده اند ، ازآنوقت دانستند که این دعوت جز بدعت گذاشتن بدین وعقاید غیراسلامی چیز دیگری نیست ، دیگر چنان دلسرد شدند که اطمینانی باعتراض امام نداشتند ، وقتیکه رئیس مبلغین را از عراق بسوی خراسان روانه کرد و با آنها عهد کرد که خداش شیعه را برخلاف مسلك ما

---

(۱) طبری ۲- ۱۹۳۰

رهبری میکنند»

امام هم «محمدبن‌علی» آنها را بدسته خود واردنکرد تا برای آنها عصاهائی تیره فرستاد ، بعضی‌ازآهن وبعضی ازمعادن‌دیگر ، بکیر بتمام نقباء یکی‌بکعدد عصا داد ، آنهادانستند که برخلاف سنت‌امام رفتار کرده‌اند،پس بازگشتند وتوبه کردند(۱)»

بعضی ازمورخین برای ما روایت میکنند (۲) خبرزیارت سلیمان بن کثیر را از امام درسال ۱۲۰ هجری ، درست دوسال بعدازوفات خداش،ولی هیچکدام ازآنهاازنتیجه آن‌ملاقات چیزی ننوشته‌اند ، مگر یك‌عبارات‌عمومی که اوزشی ندارد.

ما بدون زحمت زیاد میتوانیم از ناپر این زیارت چیزی بیشگوئی کنیم.چه، درپی این‌دیدار صلح بین‌خراسانیها ورئیس عباسیان برقرار شد. ازآنزمان ببعد ما دیگر چیزی در باره مبلغین عراقی که بخراسان میآمدند نمی‌شنویم.بویژه بعدازآنکه سلیمان‌بن کثیر(۳) ریاست‌مبلغین را درخراسان بعهده گرفت

بدین ترتیب فقط شیعیان توانستند . از میان تمام احزاب مخالف بنی امیه دربرتو فعالیتی که برای نشر عقاید تشیع بین مسلمانان‌میذول داشتند،عرش اموی را واژگون کنند؛ اما شهر کوفه دیگر صلاحیتی نداشت که مرکز دعوت باشد، زیرا اهالی آنجا از عناصر مختلف و مشهور به تقلب و تنوع

---

(۱) طبری۲ : ۱۹۴۰

(۲) Fragmenta hist arab , p 182

(۳) رجوع شودبکتاب مقفی‌الکبیر مقریزی در کتابخانه ملی پاریس صفحه ۶۵ و ببعد ششم کتاب.

آراء بودند.

اهالی خراسان بااینکه کمتر غلو میکردند،ولی صمیمیت وحرارت بیشتری دردعوت برای آل بیت بخرج میدادند،مبلغین عباسی مجدانه میکوشیدند تا خراسانیهای آزموده وجنك دیده را داخل بصفوف خود کنند، این کوشش آنها در وقتی صورت گرفت که طرفداران شیعه وخوارج عراق و میدیا بدون جهت بجان هم افتاده بودند.

دیگر مطلب قابل گفتن وجود ندارد مگر بحث در عوامل تحریك آنها برضد بنی امیه، وقیام برعلیه آنها درحالیکه بنی امیه تصور میکردند که برتمام دشمنان خود غلبه کرده اند.

این انگیزه چیزدیگری جزاعتقاد بظهور مهدی نبود!!



ـ باب سوم ـ

اسرائیلیات ×

ـ ۱ ـ

پیشگوئی درباره بعضی اشخاص و حوادث معین

ما باید بهنگام مطالعه تاریخ اسلام خصوصا و شرق عموما، بدانیم که روح شرقی تاچه اندازه علاقمند به پیش گوئی و برداشتن پرده از روی سهانیهای آینده بوده است.

حه کم وحه بیش، یکنوع علاقهٔ که ماباید آثار آنرا بیروی کنیم.

× اسرائیلیات Croyances Messianipues نسبت به Messie مشتق از لاتن Messias و سریانیست Meshiha بمعنی پاك کرده

از عبری Mesha بمعنی پاك کردن میشود. مراد پاك کردن یامسح نمودن باروغن مقدس است. بنی اسرائیل این کاررا رمز پاکگذاری میدانند معنی این کلمه آزاد کننده یا ناجی است که بامپران وجود اورا به بنی اسرائیل بسارت داده اند همان کسیکه مسیحیان اورا پرستش کردند وبه

هرچند نمیتوانیم مدت آنرا محدود نمائیم.

محبت ودوستی نسبت باو او را در شخص مسیح عیسی بن مریم علیه السلام دیدند. فرانسویان بر تمام اشخاص مصلح و کسانیکه مردم انتظار ظهور آنها را دارند لفظ Messie اطلاق میکنند، توراة این کلمه را قبل از ظهور عیسی بن مریم بردو نوع اشخاص مختلف اطلاق کرده است. یکمرتبه در معنی عمومی به پادشاهان وپیامبران وهر کس که ازجانب خدا حامل پیام باشد اطلاق کرده است ویکمرتبه درمعنی خصوصی برنماینده خدا که برای تکفیر گناهان بشر ونجات بنی اسرائیل ونجات تمام عالم ازظلم وجور آنها است اطلاق میکند بنابراین ملت برگزیده خدا نخستین معتقد باین عقیده بود.

چنانچه تا بامروز منتظر ظهور آن ناجی است، قرنهای مدید این آرزو که پیمبران وپیشگوئی غیبگویان آنرا بیشتر در دل بنی اسرائیل روشن میکردند، بامید دیدار پایدار بود، وبنی اسرائیل تابیست قرن بشارت از ظهور این مهدی میدادند وظهور این ناجی تمام ملل عالم را پیشگوئی میکردند، بنی اسرائیل معتقدند که فکر مسیح خیلی قدیمی است و ازآغاز پیدایش باانسان همراه بوده، جای شگفتی نیست، زیرا بعقیده آنها خداوند در همانروز سقوط آدم از بهشت بشارت این وعده را بآدم داد، پیامبران بنی اسرائیل میگویند این ناجی ازنسل ابراهام بن اسحاق ابن یعقوب ازقبیله هوذا خارج میشود (سفرالتکوین اصحاح ۱۲و۲۲و۲٦ و۲۷) وبررغم دشمن و تنفر افراد قومش برآنها غلبه پیدا میکند، او برای قومش دینی میآورد که شریعت موسی نیاورده، دربیت الحم ازیك دختر متولد میشود. این عقیده مسیح است وبنی اسرائیل هم بآن معتقدند، ولی اگر ماقدری بادقت بیشتر به تحقیقات خود ادامه دهیم خواهیم دید که این عقیده در تمام ملل و دول دنیا منتشر بوده است.

ابن‌خلدون درمقدمه خوددو فصل را باین‌موضوع اختصاص داده‌است،ومهم‌ترین فصول این کتاب(۱) بشمارمیرود. میتوان گفت ابن‌خلدون یگانه‌مورخ شرقیست که اهمیت این نوع غیبگوئی را در تاریخ‌مشرق‌دانسته‌است، همانطور که نخستین نویسنده در این موضوع بود وشهرت به‌بطلان آن‌داد.

عقیده بمهدی ــ بویژه مهدی منتظر ــ ازنقطه نظر تاثیر زیادی که تابامروز درسیاست شرق دارد، جلب‌توجه‌عموم ماغربیها مخصوصاً مستشرقین مارا کرده است.

هنوز تحقیقات مسیودارستیتر M.Darmesteter و سنوك‌هرجرنیه

درخرافات تیفون Typhone وهوروس Horus نزد مصریان قدیم‌مشهود میشود. در عین حال ما آنرا در مذرا Mithra یکی از داستانهای ایرانی مشاهده میکنیم، پس ازآن درکتب چینی قدیمی، همچنین در عقاید هندیها بویژه آنکه مختص به‌تناسخ براهمااست.

(برهمه‌یعنی آفتاب پرست) هنوز نابامروز آثار آن‌عقیده دربین‌اهالی شبه‌جزیره اسکندیناو ومیهن پرستان مکزیك مشهور است. ولنر میگوید. «هندیها وچینیهامیگویندمسیح ازباختر خروج‌میکند درحالیکه اهالی باختر میگویند او از مشرق خروج میکند

علمای اسلام کلمه اسرائیلیات را برتمام عقاید غیر اسلامی‌اطلاق‌میکنند، بویژه افسانه‌هائیرا که یهود ونصاری ازقرن اول هجری‌وارد دین اسلام کردند رجوع شودبه لفظ Messie دائرة المعارف لاروس دائرة المعارف فرانسه ولفظ Jesus و M در دائرة المعارف بریتانیا، پس آنچه را که در این باره نوشته‌اند.

مترجم

۱ــ Notices et Extraits Tom xvii p, 142

Snouk Hurgroniye درخصوص نظریه مهدی‌دارای‌اهمیت‌فراوان است(۱)

مسیودوگویه در کتاب خود Mémoire sur les carmothes du Bahrain از تاثیر آن پیشگوئیها در جریان امور در قرن دهم‌هجری ـ بویژه آنکه از روی قواعدستاره شناسی(۲) عمل میشد ـ سخن‌میگوید ،در حالیکه‌سایر مورخین توجهی بکشف‌این قسمت ازتاریخ اسلامی ندارند . من خودچیزی ازاین موضوع‌درذهن حاضر ندارم مگر پارهٔ معلومات که هر کدام از این اساتید برای مابجا گذارده اند ، مسیو دوساسی (De Sacy) و کترمیر (Ouatremète) ووایل (Weil) ودوزی (Dozy)

من‌در کتابیکه درخصوص جلوس بنی عباس برتخت سلطنت نوشته‌ام یك فصل مخصوص را به پیشگوئیها تخصیص داده ام . پیشگوئیهائیکه مردم بصحت آن اعتقاد داشتند وتاثیر زیادی در دلهای آنها داشت . بویژه درزمان بنی‌امیه (۳)

من توانستم در پرتو تحقیقات علماء در این موضوع، احاطهٔ به‌آن پیشگوئیها پیدا کنم وبدانم که‌تاچه‌اندازه درسیاست دولت اسلامی‌درآنوقت

۱ـ رجوع شود به کتاب le Mahdi depuis les origines de l , Islam a nous jours paris (مهدی از روز ظهور اسلام تا کنون) Juspu

سنوك هرگرونیه Snouek Haigronje در tabdruek Separa . 1885

جیمس دار مستتر Per Mahdi (James Darmesteter)

Von der pevue coloniale interantionale 1886

۲ـ De goèje' Mèmoire sur les gramathes du Bahrain et les Fatimides , p• 113 suiv

۳ـ Opkomst der abbasiden p•132

تاثیر داشته‌است ،تمام گفتارمن راجع بدوروش مختلف است که چاره‌جوئی امور آینده را میکند ، این پیشگوئیها تکهناتی بود که واضع آن‌شناخته نمیشد، (تکهین‌از کهنه‌است ، کهنه‌بمعنی غیب گویان و کسانیکه ادعای‌دانستن اسرار غیب را میکنند واین مردم اغلب یهود وبت‌پرست هستند ــمترجمــ) نوع پیشگوئی‌یا خبردادن مرك چندنفر ازاشخاص بزرك وبلندمرتبه بودویا وقایع مهم‌را خبر میداد .

اکنون مابرای خواننده چندنمونه ازآن پیشگوئیها ذکر میکنیم : مختاررئیس‌شیعیان گمان‌میکرد که‌خودش« آن‌مرد ثقفی‌است که‌بدست‌اودرمذار× فتح بزرگی میشود » ولی این‌پیشگوئی درحق حجاج بن‌یوسف ثقفی که‌از همان قبیله ثقیف بود صورت وقوع بخود گرفت.

حجاج درمذاربریکی ازشورشیان بزرك ـ عبدالرحمن بن‌الاشعث(۱) غلبه پیدا کرد، همچنین‌حسین‌بن‌علی (ع) راضی نشدآتش‌شورش‌را درمملکت حجاز برافروزد ، زیرا پدرش علی(ع)باوچنین خبرداد «درحجاز کوسفند قوچیست که حرمت اوحلال میشود» حسین (ع) گفت« من نمیخواهم آن قوچ باشم »(۲)

هنگامیکه زیدبن‌علی‌در کوفه دارفانی راوداع گفت هشام‌بن‌عبدالملك آن را غیبگوئی کرده گفت « قوچی در عراق کشته میشود » (۳) این‌سومین پیشگوئی‌رسول‌اکرم(ص)است‌وچه‌بسیار این‌حدیث راتکرارمیکرد

×مذار جائیست‌بین‌واسط وبصره ــ رجوع شودبه معجم‌البلدان‌یاقوت

(۱) طبری ۲: ۷٤۸

(۲) شرح طبری ۲: ۷۷٦

(۳) شرح طبری ۲ : ۸٤٦

«بخداسوگندتوآن‌أزیرق قیس نامی‌هستی که مانند گوسفند سر بریده‌میشوی» ازیرق مرد کوچك چشم آبی‌است ، بعضی از غیبگویان به‌حارث بن‌سریج گفته بودند «توآن شخصی هستی که بزیردرخت‌زیتون یادرخت غبیراء (۱) میمیری !» این‌پیشگوئی چون روشنائی صبحگاهان تحقق یافت • اصبغ بن‌عبدالعزیز ، یکی از امرای نامی بنی‌امیه ،در این نوع پیشگوئی مهارت تامی پیدا کرده بودو پرده از روی امور آینده برمیداشت (۲)دختر او « دجیه » نیز در ایـن علم زبردست شده بود • وقتیکه اصبغ زخمی در صورت برادرخود دید گفت«اللهاکبر،این زخم خورده‌بنی مرُوان است که به پادشاهی خواهدرسید» •

مطلب‌قابل‌ملاحظه‌این‌است که‌این غیبگوئیها همه‌بیکدیگرشبیهند گویا گویندگان این‌نوع پیشگوئیها یا ازیهودیان‌هستند یا از مسیحیانیکه اسلام آورده بودند (۳)

یکی از یهودی‌ها بنام(راس‌الجالوت) مرك حسین‌بن‌علی (ع)رادر نزدیکی کربلا(٤) پیشگوئی کرد•

همانطورکه سبیع پسرزن کعب‌الاخبار ـ که‌پدرش یهودی بودـ مرك عمربن‌سعید (٥) را پیشگوئی کرد ، درکنار این‌پیشگوئیها کتبی هم‌راجع به‌تکهن وغیبگوئی وجود داشت ، ولی این کتب در بدوامر معروفیی نزد

---

(۱) شرح‌طبری ۲: ۱۹۳٤ •

(۲) آینده رامیدانست ابن‌قتیبه کتاب‌المعارف ص۱۸٤

(۳)طبری۱: ۲٤۰۳و (٥) ۲٤۱۰ (۲ومعدازآن)

(٤)شرح طبری۲ ۷۸۷۰۲

(٥) شرح‌طبری۲. ۷۸٦

اعراب نداشت و بعدها بوسیله یهود ومسیحیان که آنها هم از پیامبران خود از زمان بسیار قدیمی حفظ کرده بودند، بدست اعراب رسید.

بعضی از این کتب را مؤلفین به یکی از پیامبران نسبت میدادند تا مورد اطمینان بیشتری باشد. و بعضی دیگر محتوی معما و رموز که بسیار پیچیده و مبهم بود. این تکهنات بوسیله کاهنها و روحانیون و قبطیان و یهود که انتشار آنرا در بین مسلمانان بعهده گرفته بودند، بعرب ها رسید.

حجاج بن یوسف پس از مدتها صرف وقت و جستجو شهر واسط را بر کنار رود دجله اختیار کرد و آنرا بنا نمود، در سبب اختیار این نقطه گفته میشود روزی حجاج کاسنی را دید که در همان مکان مشتی از خاك بر داشت و در رود افکند. آن کشیش در کتب خود خوانده بود در جائیکه مرکب سواری او پول کند مسجدی بنا میشود که در آن خدا را پرستش میکنند و شعایر دینی در آنجا برقرار است تا قیام ساعت (۱)

در این کتب و امثال آن سما اوصاف اشخاص را بدون ذکر اسامی آنها مشاهده میکنید همچنانکه اسامی بدون اوصاف بنظرتان میرسد(۲)

چه بسا خلفای بزرك که باین کتاب ها مراجعه میکردند تا مدت خلافت خود را بدانند.

از جمله یکنفر یهودی به یزید بن عبدالملك خبر داد که چهل سال بر مسند خلافت باقی میماند، یهودی دیگری متعرضانه گفت:

خدا اورا لعنت کند که دروغ گفته است، او در کتاب دیده بود یزید چهل قصبه را مالك میشود و هر قصبه کنایه از یك ماه است، او ماه را بجای سال

---

(۱) طبری ۲:۱۱۲۶

(۲) شرح طبری ۲:۱۱۳۸

حساب کرده است :(۱)

این مؤلفات بکتاب یا کتاب‌های قدیمی نامیده‌میشود (۲) آنجایك کتاب قدیمی‌وجود دارد که‌تاریخ آن‌راجع بقرن اول هجری‌است،این کتاب ، کتاب دانیال‌است، ومتضمن پیشگوئیهای متعددیست ازجمله نام عمر را به‌دردوق- اشبح(۳) یاد کرده. بعد کتاب دانیال یا پیشگوئیهای دانیال ــ اگر این تعبیر صحیح‌باشد ــ انتشارزیادی پیدا کرده اکنون نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه موزه بریتانیاو کتابخانه‌فیناو گوته‌واسکوریال‌وجود دارد . ولی تاریخ هیچکدام‌ازآنها راجع‌بقرن اول‌هجری‌نیست.

کتب‌دانیال‌و کتب جفردوش‌بدوش هم مراتب اشتهار را می‌پیمود و شیوع کاملی بین‌مردم‌پیدا کرده بود.

نام جفرمشتق‌از کتاب‌پیشگوئیهااست که‌برپوست شتر (جفر) نوشته شده‌و آنرا به‌آل‌بیت نسبت‌میدهند مخصوصا به‌علی .(ع) و نوادهٔ او جعفربن- محمدالصادق(ع) (٤)

اما کتاب‌های ملاحم ، که متضمن اشعاریست در غیبگوئی از حوادث آینده تاریخی دارد راجع بقرن اول هجری ، بعد ازوفات زیدبن‌علی (بهنگام خلافت‌هشام‌بن عبدالملك) امور کشوری خراسان دوچاراضطرابات و دستخوش تشنجات سختی‌شد،« بعد ازقتل‌زید شیعیان درخراسان بجنب و

---

(۱) شرح طبری۲: ۱٤٦٤

(۲) عقدالفریدج۲ص٤٤٧طبری۳:۲۵

(۳) ابن‌قتیبه‌ص۱۰٤ دردوق کلمه ارمنی است.

(٤) مقدمه ابن‌خلدون . ترجمه De Slane ص۲۱٤ وبعد ازآن،مادرباره اطلاق نام‌حیوان‌برپوست شرخیلی‌مشکوك هستیم . شاید کلمه‌جفرازاصل‌بیگانه باشد(قبطی یایونانی . گویا همان‌یونانی باشد).

جوش افتادند ، مبلغین پیدا شدند ، خوابها تفسیر شد ، کتب ملاحم تدریس میشده (۱)

کلمه ملحمه در اصل بمعنی معرکه یا واقعه(۲) است (درعبری ملحمه) من ازپارهٔ عبارات بدست آمده ملاحظه کردم که کلمه ملحمه کنایه از حادثه یا واقعه خطرناکیست که ناچار واقع میشود(۳)چنانچه استعمال آن در پیش آمد های آینده وعقاید پیشگوئی نیز شیوع داشت ، شایع ترین راه پیشگوئی در کتب ملاحم بطریق رمزوذکر حروف نخست نام اشخاص بود. مثلا «ق» «م» را بکمک «ج» میکشند، و پیروزی درخشان نصیب میبرد.

در عهد آخرین خلفای اموی،مروان بن محمد ، این پیشگوئی برزبان مردم جاری بود :

«ع» پسر «ع» پسر «ع» میکشد «م» پسر «م» پسر «م» را . مردم این پیشگوئی را بنام خلیفه اموی تأویل کردند، مروان بن محمد بن مروان وعبدالله بن علی بن عبدالله عباسی که اورا میکشد.

---

(۱) یعقوبی ج۲:ص۳۹۲

(۲) طبری۱: ۲۶۵۱(٤)و ۳: ۲۱۳۲

(۳)طبری۲: ۶۰۷ (۸) ابن هشام (چاپ وستنفلد) ص۸۱۶ (۱۵) و یعقوبی ج۲ص۲۱۵ Fragm hist arab 561

-۲-

غیبگوئی در گردش دنیا

ما درفصل گذشته پیشگوئی درباره اشخاص وحوادث معینی را شرح دادیم. واکنون ازیکنوع پیشگوئی دیگر صحبت میکنیم که دست کمی از پیشگوئی سابق ندارد. این پیشگوئی درگردش دنیا و سر انجام آن است.

مرجع این غیبگوئیها درآغاز یهود و مسیحیان بودند. ولی طولی نکشیدکه باعراب سرایت کرد و در قرن اول هجری رنك عربی بخود گرفت. این نوع پیشگوئی بوسیلهٔ کتب یا از احادیث یهودیان ومسیحیانیکه اسلام اختیارکرده بودند دربین ملل مسلمان منتشرشد.

شهرت جهانگیروهب بن منبه، تمیم الداری ، کعب الاحبار و نام جاوید تاریخی آنها از همین نوع غیبگوئیهای آنها است. مقریزی یکی ازملاحم کعب الاحبار را برای ما نقل میکند و ما از روایت او میتوانیم بدانیم از چه مصادری این معلومات‌را بدست می‌آوردند. ونیز می‌توانیم بدانیم اشخاصی هم وجود داشتند که این نوع پیشگوئی ها را بدیده تحقیر مینگریستند ومورد استهزاء آنها قرار میگرفت. یکبار کعب با محمد بن ابی حذیفه× در یك کشتی سفر میکرد. ابن ابی حذیفه مستهزآنه از او

× دراصل محمدبن حذیفه است ، ولی صحیح آن همان محمدبن ابی حذیفه میباشد

مترجم

پرسید : ــ

آیااین سفر درتورات‌شما مذکور است ؟ کعب چندان‌علاقهٔ در پاسخ بسئوال او ازخود نشان نداد و گفت :

ــ من در تورات خودمان می‌بینم کـه جوانی برمو چنـدان کتك میخورد تا مـانند دراز گوشی بمیرد و اندیشه دارم که تو آن جسوان نباشی ! (۱)

پیشگوئی قرآن در باره سر انجام دنیا مشهور است ، واضحترین آنها پیشگوئی به‌نزدیکی ساعت (روزحساب) میباشد.

مسیحیان این‌نوع پیش‌گوئی را پیش‌ازظهور اسلام شناخته بودند. ولی درتمام قرآن‌چیزی‌ازبار گشت مسیح یاظهور مهدی ودجال‌واضطرابات پیش ازقیام ساعت دیده نمیشود. پیشگوئی وسخن ازغیب گفتن × در عهد بنی‌امیه جزئی از عقاید اسلامی را تشکیل میداد. در این‌حدهم متوقف نشد وباندازهٔ ذهن مردم‌را مشغول کرده بود که پیشگوئی راجع بقیام ساعت‌افکار

---

(۱) نگاه کنید لفظ محمدبن‌ابی‌حذیفه را در کتاب مقفی‌الکبیرمقریزی مانتوانستیم باصل عربی رجوع کنیم، ازاینرو عین‌عبارت را ازنص فرانسوی نقل کردیم **مترجم**

× وان‌فلوتن اشتباه میکند ، قرآن پیشگوئی یاسخن ازغیب گفتن ندارد. هرچه میگوید مول کتاب کریمی است که بطلان نمی‌پذیرد ، جبرئیل علیه‌السلام‌آنرا برقلب رسول‌اکرم فروخواند.

قال‌تعالی (انه‌لقول رسول کریم. ، ماهو بقول شاعر قلیلا ماتؤمنون ، ولا بقول کاهن قلیلا ماتذکرون ، تنزیل من‌رب‌العالمین ، ولوتقول علینا بعض الاقاویل لاخذنامنه بالیمین ثم‌لقطعنا منه‌الوتین)

سورةالحاقه آیه ۴۰ــ۴۶ **مترجم**

اصحاب پیغمبررا در زمان رسول مشغول میداشت .

اعراب کلمه‌هرج را برفتنه‌هائی اطلاق میکنند که‌لاهوت وبانی آنرا مسیح « Khebiè_ham_Machiahh » میگویند ، این کلمه عادتاً دلالت برغلغان وپریشانی میکند ، درسنت بمعنی قتل واردشده است ، این عین معینی آن کلمه بزبان‌عبری است «هرج» Hereg - پس اگر لفظ هرج در حدیثی از احادیث وارد شود بمعنی قتل است • چنانچه به‌نزد الاثیوبیین (حبشیها(۱)) همینطور تعبیر میشود•

مسلماً کلمه هرج‌مأخوذازعبریست نه‌اثیوبی ، چون دراثیوبی‌این‌مصدر یافت نمیشود ه•ر•ج•

ما میتوانیم ازگفتار زبیر (دروقتیکه اهالی بصره راضی‌نشدند بااو برعلیه علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) متفق‌شوند) تاتیربیشگوئی به‌هرج را دریابیم• «این‌برای همان فتنه‌ایست که ازآن‌سخن‌میگفتیم ! (۲) »ولی درآنجادلایلی روشنتر ازدلایل بش‌وجود دارد•

مثلا دربین احادیثی که بخاری وابو داود وگویندگان دیگردر کتاب «فتنه‌ها» روایت کرده‌اند حدیثی‌است ازرسول اکرم (ص) درباره کسانیکه بهنگام شعله‌ورشدن آتش جنگهای داخلی بی‌طرفی‌اختیار میکنند.پیغمبر(ص) میگوید : (۳)

« فتنه‌ها میشود ، نشسته درآن‌بهتر ازایستاده است ، و ایستاده‌بهتر ازرونده ، وراه‌رو بهتر ازساعی درآن ، هرکس درآن پناهگاه دید بدان پناه ببرد

---

(۱) صحیح بخاری (چاپ مصر سال ۱۳۰٤ هجری) ج٤ ص۱۵۹

(۲) ابن‌اثیر ج۳ ص۱۷۸

(۳) صحیح بخاری ج۲ : ص۱٦۰

یك حدیث دیگر از این نوع را نیز برای خوانندگان تکرار میکنیم(۱) «زمانی آید که در آنوقت نیکوترین مال از برای مسلمان گوسفندان او هستند که برسر کوهها ودرنقاط خالی ازبشر میگردند ، انسان باید بیروی از آن گوسفندان کند ودرمواقع خطر دین خودرا برداشته ازشرفتنه فرار کند » این حدیث در کتاب طبقات ابن سعد(۲) بروایات مختلفی وارد شده است • ازجمله میگوید «مختاربن ابی عبیده بکوفه آمد ، بزرگان اهل کوفه از او فرار میکردند ، آمدند بصره بهنزد ما ودر بین آنها موسی بن طلحه بن عبدالله یکی ازاصحاب بیغمبرهم بود . مردم درآنوقت اورا مهدی می پنداشتند خالدبن سعید گفت مردم بدور اواجتماع میکردند ومنهم بامجتمعین باورسیدم دیدم نیرمردیست بسیار ساکت کم حرف وغمگین درانده عمیق فرورفته، تا اینکه یکروز گفت:

ــ بخدا سوگند اگر بدانم این فتنه است وسرانجامی دارد نیکوترش دارم تا داشتن چنین وچنان باخطرات بزرك• مردی ازجماعت گفت : ــ ای ابا محمد ، ازچه اندیشه داری ؛ باشد که فتنه باشد؛

گفت : ــ ازهرج میترسم !

پرسید : ــ هرج چیست ؟

گفت : آنچه که اصحاب رسول خدا ازآن صحبت میداشتند، کشتار مردم درشب وروز وفرارنکرفتن هریك امام تاقیام ساعت• اکنون امر بدان

---

(۱) ابوداود چاپ مصر سال ۱۲۸۰ ه) ج ۲ ص۱۳۳ وبخاری ج ٤ ص ۱٦۱ ج۲:ص۱۹۹

(۲) کتاب طبقات مخطوطات گوته Gotha نمره ۱۹٤۸ ورق ۱۰۸ وبعد ازآن

گونه است ، بخدا اگر چنین میبود تمنا داشتمی که برسر کوهی باشم تاصدائی ازشما نشنوم وروی کسی ازشمارا نبینم تا اجلم فرارسد وبمیرم »

اما مسیح دجال « Antichrist » که اعراب او را دجال مینامند (رجوع شود ببخاری ج ٤ ص ٧٦) ازاصل (آرامی)است.

قرآن نص برآن دجال ندارد وتعیینی ازاونمیکند ، ولی در کتاب سنت نام مردی یهودی از اهالی مدینه وارد شده است . نام اوصاف بن صائد یا صاف بن صیاد است. بیغمبر صریحاً اورا دجال گفت . ازآن پس مسلمانان او را ازخود راندند ، هیچکس با اوصحبت نکرد وآمیزش ننمود (١) متوکل لیثی (٢) یکی ازشعرای معاصر دریکی ازقصاید خود مختار را دجال مینامد یکنفر یهودی ازاهالی سوریه بهعمربن الخطاب خبرداد که دجال ازقبیله بنیامین خروج میکند واعراب اورا بردروازه لد (٣) میکشند.

زمانیکه مسلمانان بشهر نهاوند رسیدند رهبانان وکشیشها برحصار شهر برآمده فریاد زدند(ای گروه عرب،رنج بیهوده نبرید که جزدجال یاجماعتی که دجال با آنها باشد کسی دیگر اینجارا فتح نمیکند)

اعراب بهمدستی صاف بن صائد که درصفوف مسلمانان میجنگیدواورا دجال مینامیدند(٤) وارد شهرشدند.

وقتیکه صاف درحره (٦٣هجری) ناپدیدشد آن غیبت اسرار آمیز که

---

(١) Sprenger , Das leben und die leher des تاج العروس ج٢ص ٤٠٢ Muhammad . 111 , 92 . n . 84 ابوداودج٢ ص ١٤٠ ، ترمذی ج٢ص ٩٣ وبعدازآن صحیح مسلم (چاپ قاهره سال ١٢٩٠ هجری) ج٢ ص٣٧٧وبعدازآن، صحیح بخاری ج ٤ص٢٥٦٥- ٢٥٦٦ اغانی ج١٩ص٢٥ ازگفتارطبری (١:٢٥٦٥-٢٥٦٦ وصاحب اغانی ج ١٩ ص٢٥) چنین استنباط میشود که مرد تاریخی بوده است

(٢) طبری٢ : ٦٨٦ ، ابوداود ج٢ص١٤٠

(٣) طبری ١:٣٠٢٤

(٤) طبری ١:٢٥٦٥

تاکنون جزو اسرار بشمار میرود ، اعراب بعکر افتادند تا جانشینی برای او پیدا کنند.

از آنجا که دجال از چشم راست کور بود این نوع کورها شانس خوبی در آن‌بیشه‌داشتند(۱) ابراهیم‌بن عبدالله‌بن مطیع ازچشم راست کور بود. یکروز در حضور هشام بن‌عبدالملك باامیرکوفه شوخی می کرد . این گفت :

ـ آقای من، اگرازخشم او برشما وبرمن‌و تمام‌مسلمانان‌اندیشه‌نداشتم شوخی‌اورا پاسخ میگفتم.

هشام گفت :ـ ازچه‌ازخشم او میترسی؟

گفت : شنیده‌ام که چون دجال سخت خشمگین شود در آن هنگام خروج کند(۲) چون آنچه گفته شد برای تدلیل بر انتشار آن عقیده کفایت میکند ،دیگرنمیخواستم با ذکر تمام داستانها وپیشگوئیهای شایع در بارهٔ ظهور دجال درقرن اول هجری خوانندگان راکسل کرده باشم.ولی ناچار باید این‌پیشگوئی‌را برفصل گذشته بیافزایم .

زیرا روزی‌محمدبن‌اسحاق (۱۵۱هجری) با انس‌بن‌مالك مقابل‌شد درحالیکه عمامه‌سیاهی بر سر اوبودو از پس‌او یکدسته از جوانان‌حرکت میکردند و فریادمیزدند(این شخص از اصحاب پیغمبراست‌و تا دجال‌رانبیند نخواهد مرد) (۳)

---

(۱)اغانی‌ج۸ص۳۵، زهرالاداب ج۱ص۳۲۰

(۲) عقدالفرید ج۲ص ۱٤۹ وجوع شود به صحیح‌مسلم ج۲ص۳۷٤ وبعدازآن.

(۳) ابن‌خلکان(چاپ‌وستنفلد) نمره ۶۲۳ص۸

-۳-

بازگشت عیسی بن مریم و ظهور دجال

احتمال کلی میرود که پیشگوئی بباز گشت عیسی بن مریم و انتشار آن مصادف با همان وقتی باشد که پیشگوئی بظهور دجال شیوع کامل یافت(۱) هرچند این مطلب فقط درسنت نبوی وارد شده است وبس ، اگر اعتماد بر داستانها و ملاحم تاریخی در تدلیل برصحت این نظریه برای ما جایز باشد ما میتوانیم چنین حکم کنیم که نفوس مسلمانان در صدر اول اسلام کمتر برجعت مسیح اعتماد داشتند تاظهور دجال، اگر این استنتاج صحت داشته باشد در نتیجه امتیاز عقلانی عربیست که توانست اشخاص ملقب بمسیح را بصفت مسیح ناجی وصف کند. وکارهای مسیح را بآنها نسبت داد (از قبیل هدایت)

اکنون ما برای خوانندگان این عبارتی را که قاصد امیر خراسان بنزد پیشوای یمانیهای عرب برد در اینجا نقل میکنیم «ای کور از یك چشم! گویا تو آن کور باشی که بدست او مضر هلاك میشوند»

ازاین عبارت معلوم میشود مطلب متعلق به پیشگوئی است که منجر بهلاکت قبیله مضر بدست یك نفر کور میشود . همان پیشگوئی که جز رنگین شدن داستان دجال بر نگ عربی چیز دیگری نبود .

---

(۲) ابوداود ج ۲ ص ۱۳۸ وبعد از آن ، ترمذی ج ۲ ص ۳۶

وباشؤون سیاست عربی درآنوقت مطابقت‌تامی داشت. ازاینرودجال رابصورت یکمرد کوری درمیآوردند .

دربازگشت عیسی بن‌مریم نیزحال بدینموال بود . مردم پیشگوئی کردند که‌سفیانی خودمسیح است . همان تاجی که‌پیروان بنی‌امیه‌ویاران‌آنها انتظار اورا داشتند .

دورنیست این پیشگوئی ــ بنابر آنچه درکتاب‌اغانی (۱)آمده‌است ازفکرخالدبن معاذ تراوش کرده باشد ،تابتواندبدینوسیله نوازن بین‌بزرگان خانوادهٔ اموی راحفظ کندو سعتی خانواده حاکمه رامبدل به‌نرمی نماید. خانواده بنی‌مروان (ازسلسله‌حرب سرعموی ابی‌سفیان) یکی‌ازپسران‌سفیان ازسلسله خالد ظهورکردوخودرا سفیانی منتظر خواند، بسیاری‌از یاران‌و پیروان درآخر عهدخلافت بنی‌امیه بدوپیوستند ،ماشه‌ای ازکوشتهای بی نتیجه بنی‌سفیان (۲) رادانستیم که‌هرچند یکبار متوسل‌بآن میشدند،

امایاینها تمام‌آرزوهای خودرا درقحطانی منتظر جمع کرده بودند، اویکی ازامرای‌سلسلهٔ‌قحطان (۳)است.مسعودی‌میگوید عبدالرحمن‌بن‌الاشعث مدعی‌بود که‌همان قحطانی‌منتظر(٤)است. بنت‌سهم‌دریکی ازقصایدخوداشعث را بنام « منصور عبدالرحمن »(٥)نامیده است ، بنابر این منصور همان

---

(۱) ج ۱ ص۸۸

(۲) ابوالمحاسن ج۱ص ۲٤٦ ، طبری ۳:۵۳ (س۱٤)و ۸۳۰

(۳) صحیح بخاری ج٤ص ۱٦٦۷(شرح)

(٤) کتاب تنبیه واشراف مسعودی (چاپ‌دوگویه) ص۳۱٤

(٥) کتاب انساب بلاذری (چاپ Ahlwardt)ص۳۳٤

مسیح منتظر بود که اعراب جنوب انتظار اورا داشتند تاسلطنت رادرمیان آنها باز گرداند(۱)

دروقتیکه یمانیها منتظر قحطانی بودندمضریون به‌تمیمی- ماجزنام نشانی ازاو نداریم-اعتقاد داشتندودر انتظار ظهور اوبسر میبردند .

در آنجا پیشگوئیهای دیگری درباره کلبی منتظر وجوددارد . او پیشوائیست ومیگویند از قبیله‌بنی‌کلب یکی ازقبایل یمانی‌خروج‌میکند.

امامسیح ناجی به‌نزد شیعیان معروف ومشهوراست، اومقب به‌مهدی بود . یکی ازالقاب شرف‌درآغاز کار،ولی دیری‌نپائید که عنوان‌مخصوص آن ناجی ازاهل‌بیت‌شد «کسیکه‌زمین راپرعدل‌وداد‌میکند درحالیکه‌سراسر جوروظلم است »

مسلماً اعتقاد، بظهورمهدی وانتظار او دربدوامر مخص به آل بیت بود ، بلکه آن اعتقاد همراه ازدیادنفوذشیعه وانتشار تشیع (۲) سیر ترقی رامی‌پیمود ودر میان مسلمانان منتشر میشد.

فکر مهدی‌منتظر چنان‌دربین‌اهالی‌سنت شیوع‌یافت که‌یادبودمهدیهای دیگررا-مانند سفیانی‌وقحطانی ودیگران- بکلی‌ازلوح خاطر آنها زدود. بدون شك بیشگوئی راجع بایتها و انتظار طهورایشان هنوزکاملا ازنفوس مسلمانان بیرون نرفته است، بلکه اینها نسبت مهدی منتظر مقامی دارند همانند مقام دجال نسبت بعیسی‌بن‌مریم. ازاینرو معقول بود که آن مهدی منتظر برآنها ظاهر شود و شکست فاحشی بآنها داده،پیروزی و غلبه‌قطعی پیدا کند .

---

(۱) D . H . Miller Die burgen und Schlosser siid Arabiens .1 p 15 suiv ایومختف مورخ کتابی درسنت تالیف کرده است بعنوان ای حمیرا یا مرك عبدالرحمن ابن‌الاشعث ، در آن معلومات زیادی ازاین موضوع است .

(۲) بعضی ازمورخین گفته‌اند مردم موسی‌بن طلحه وعمربن‌عبدالعزیز را مهدی لقب داده بودند .

-٤-

عقیده‌مندی بمهدی
و تأثیر آن درسقوط دولت اموی

◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆ ◆

تفاوت نمایانی بود بین سعادتی که مردم میخواستند وبدست مهدی منتظر تحقیق مییافت تاآن دردها که بهنگام جنگهای داخلی میچشیدند و انقسام خلفای بنی‌امیه آتش آنرا شعله‌ور میکرد. جنگی که کینه ورزی و دشمنی قدیمی مضر وقحطان آنش آنرا دامن‌زد، جنگهائیکه‌در پرتو امر آتش آن مملکت شام را خراب کرد سس شعله بسوی سایر ممالك اسلامی زبانه کشید .

پریشانی در تمام نقاط دولت اموی هویدا بود . باز میل بجنك و کشتار در اعراب ازنو بیدار شد. شیعه و خوارج گردن بر افراشتند، فقط قشون ساخلو، محافظ مملکت سوریه بر طرفداری و هوا خواهی از تخت و تاج بنی‌امیه باقی بودند. درحالیکه بهیه قشون عربی طرفداری از دشمنان دولت میکردند، بطوریکه نزدیك بود آن‌صفحه‌ها میراث باقی ازپیغمبر(صلی‌الله علیه وسلم) را از میان ببرد و اصلاحات ابی بکر و عمر را بر چیند، آن روزگار روزگار غم انگیزی بود که دلهای‌مسلمانان برهیز کار را ممنو

از بدبینی بآینده کرده بود. حارث‌بن عبدالله جعدی شاعرعرب اوضاع‌خراب آنزمان را در این ابیات برای ما توصیف میکند :

أبیت ارعی‌النجوم مرتفقاً — اذا استقلت تجری اوآفلها
من فتنة أصحبت مجللة — قد عم أهل الصلاة شاملها
من بخراسان‌والعراق‌ومن — بالشام کل شجاه شاغلها

قصیده طولانیست و مابذکر همین سه بیت اکتفامیکنیم . ترجمه آن چنین است :

تمام شب‌را ایستاده برستاره نگادمیکنم ..

از آن وقتیکه ستاره‌ها نمایان شده وجریان آغازمیکند ..

از فتنه‌ایکه باندك زمان شمول کلی یافت..

عموم نمازگذاران را فرا گرفت..

آنکسانیکه در خراسان وعراق وآنکه..

در شام است حزن واندوه او را مشغول نموده است.

ابیات زیر از عباس بن الولید است وگرفتاری دولت اموی ودرجه یاس و ناامیدی خلفای اموی را میرساند :

انی اعیذ کم بالله من فتن — مثل الجبال تسامی ثم تندفع
ان البریة قدملت سیاستکم — فاستمسکوا یعمود الدین وارتدعوا
لاتطعمن ذئاب الناس انفسکم — ان الذئاب اذا ما الحمت رتعوا
لاتبغرون بایدیکم بطونکم — ثم لاحسرة تغنی ولا جزع

من پناه بخدامیدارم شما را..

ازفتنه‌هائیکه مانند کوهها سربآسمان کشیده‌پس براه بیافتد..

دنیا ازسیاست شما ملول وخسته شده است..

تمسك بجوئید به‌سنون دین وبترسید..

مردمان گرك صفت را غذا ندهید ..

چون اگر آن گرگها گرسنه شدند شمارا چراگاه خودقرارمیدهند..

جای شگفتی نیست، درواقع رفته رفته عامه مـردم احساس میکردند که دیگر قانون فاسد خلفای اموی‌اصلاح‌پذیر نیست، وبفای آن دیگرسودی ندارد مگر گم شدن دین اسلام.

آیا در آن‌بحران مردم معتقد به‌نزدیك شدن‌وقت‌ظهور مهدی(ناجی) بودند؟ امکان دارد چنین باشد، بلکه این‌امیدیگانه داروی درد مسلمانان پرهیزکار- اهل‌سنت - بشمار میرفت، باوجود اینها ما متعجب نمیشویم اگر به بینیم یك پیشگوئی دیگری‌ذهن مردم را در آنوقت مشغول میدارد . زیرا لازم‌بود که خرابه‌های عمارات بوسیده واژگون‌شودتابنای خوشبختی براساس محکمی استوار باشد .از اینرو لازم میشد که مردی ظهور کند و هرچه قدیمی است فرو ریزد تاراه را برای مهدی‌منتظر باز کرده باشد. بنابراین یك‌پیشگوئی دیگر در کنار پیشگوئیهای قدیمی قرار گرفت‌وآن‌پیشگوئی راجع بمرد صاحب پرچمهای سیاه بود که‌ازمشرق خروج میکندوتخت‌اموی را از میان برمیدارد.

(رجوع شود به‌کامل مبرد ص۵۸۵ وطبری۲: ۱۹۲۹ وبعدازآن)

شاید کسی سبب وجود این‌پرچمهای سیاه‌را سئوال کند.

رنك سفید تا بآنوقت نشان امویهابود. بنی‌عباس رنك سیاه واشعار خود قراردادند. و آن‌برای عزاداری‌شهدای‌آل‌بیت بود که قربانی استبداد و ظلم دولت اموی شده‌بودند ولی‌دورنیست که بنی‌امیه رنك‌سفید رابعد از قیام دولت عباسی برای‌خود انتخاب کرده باشند، و بعد از اینکه خلفای

عباسی سیاه را نشان خودقرارادادند(۱)

امارنك سیاه علامت اندوه وعزاداری است. وشاید نسبت بلباسهای سیاه صحیح باشد (لباس‌رسمی در عهدعباسیان) بویژه بعد از اینکه روایات تاریخی تایید ازگفته مامینماید(۲)

اما پرچمهای سیاه هرگز نشان عزاداری نبود! حارث‌بن سریج بوقت شورش‌بر بنی‌امیه سال۱۱٦هجری پرچم سیاه‌را شعار خود قرار داد.همچنین بهلول خارجی درسال۱۱۹ هجری.پس ازاو حمزه خارجی بسال ۱۲۸ (۳) هجری‌ولی هیچکدام از اینها عزاداری اهل‌بیت را نمیکردند، مامیتوانیم‌سر حقیقی انتخاب این‌رنك‌سیاه راازقصیده کمیت شاعر که برای حارث‌بن‌سریج در سال ۱۱۷ سروده بود درك کنیم وفقط یك بیت از آن را در اینجا نقل‌میکنیم.

والا فارفعوا الایات سودا علی اهل الضلولة والتعدی

---

(۱) مقدمه ابن خلدون‌ج۲ص ٤٤ (نسخه عربی) مسیو فون کریمر عبارتی را از اغانی اقتباس کرده است(ج ٦ ص ۱٤۱) مفاد آن این است «ولید خلیفه اموی در(لباس سفیدو تمیزازلباسهای‌خلافت) نماز میگذاشت» و امویها رنك‌سفیدرا شعار خود قرارداده‌بودند بر رغم اینکه سفیدی نشان نظافت است، بنابر آنچه پیدا است، ما چندنص‌تاریخی‌داریم که‌نشان‌میدهد امویها فقط لباس سفید استعمال نمیکردند. بلکه عمامه سیاه شعاررسمی آنها بود طبری ۲: ۲۵۸ عقدالفرید ج۱ص ٤۲ اغانی‌ج ۱۹ص٦۰طبری ۲۱٤۸:۱

(۲) دوساسی، ج۱ص ۵۱ نقل‌ازدینوری(چاپ Girgas ص۳٤۰طبری ۳ : ۱۹۷۲ ۳ :۵۰٦ ، انساب بلاذری

(۳)طبری ۲: ۱۵۷۰ و۱٦۲٤ و۱۹۸۱ وابن‌اثیرج۵ص ۲۸۵

وگرنه بس پرچمهای سیاه را بلند کنید بر اهل گمراهی و تعدی کنندگان.

(طبری۲: ۱۵۷٤)×

از اینجا معلوم میشود یك علامهٔ بین‌پرچمهای سیاه وجنك با گمراهی وجود داشته، (مراد آن گمراهی‌است که درقرآن است) ودشمنی(مراد بیرون شدن از قانون الهی) اینجاست که‌معنی این‌عبارت همالكHamaker برماروشن میشود .میگوید پرچمهای نامبرده نماینده رجانشین برجم پیغمبر است که‌در جنك باکفار آنرا همراه خود برمیداشت. آن پرچمیکه تمام مصادر تاریخی متفقاً رنك آنرا سیاه گفته‌اند (۱) ازاینرو خوارج، همانندابن‌سریج، درتمام جنگهای خود با امویها برچم‌سیاه بر میافراشتند.زیرا تمام آنها قبل‌ازهر چیز باگمراهی و ظلم میجنگیدند. و آن برچم سیاه آنها را بیاد روزگار پیغمبر میانداخت، عهدیکه بعقیده آنها عالی‌ترین نمونه کمال شمرده میشد.

از آن‌پس برتمام مبتدعین بمهدی امام بحق، بعبارت دیگر واژگون کننده عرش اموی‌واجب میشد که پرچمهای سیاه‌را شعار خود قرار بدهند. در سال ۱۲۸ هجری حارث‌بن سریج مدعی شد که خودهمان مهدی منتظر

×مؤلف‌اشتباه کرده است و صحیح آن طبری۲:۱۵۷۵ میباشد ـ مترجم

(۱) Mouradja d , Ohsson , tableau de l , Gmpire

کتاب خراج ابی‌یوسف.ص۱۱۹ وفتوح‌البلدان بلاذری ص ۱۱۲

Atoman 1•260 suiv

یعقوبی(چاپ Houtsma) ج ۲ ص۱۵۱ دینوری(چاپ Giegan) ص ۱۸٦ وکتاب وفا (God , leide)ورق ۱٤٤ وبعداز آن این همان‌پرچم سیاه بود که هذین(Hothein)در جنك صفین برای‌علی‌ابن ابیطالب(ع)حمل میکرد. کامل مبرد ص ٤۳٦ وعقدالفریدج۳ص ۱۲۳ و ۲۸۷

است(۱) ولی ازاین دعوت او استقبالی بعمل نیامد، زیرا هنوز دولت،یااعراب یمانی، صاحب نصرت وپیروزی بودند

اما آرزوئی را که حارث برای نخستین باردر دلها زنده کردهنوز معدوم نشده بود . چنانکه یگانـه عامل جذب کننده تمام هـم مسلکان حارث بـسوی دعوت عباسیان شد. شاید پشت گرمی حارث‌بن‌سریج دردعوت خود باین حدیث‌مشهوربود که ابوداود روایت‌میکند«مردی از ماوراء النهر خروج میکند، بنام حارث حراث، در پیشاپیش او مـردی است بنام منصور میگوید و هموار میکند راه رابرای آل محمد(ص) همانطورکه‌قریش‌برای رسول خدا کرد یاری او برهر فردی واجب است»

بزودی این حدیث یکی از پیشگوئیهائی شد که در کتب تکهن(۲) وارد شده است .

---

(۱) طبری ۲ ۱۹۱۹

(۲) کتاب سنن ابی‌داود ج ۲ص ۱۳۵ ومقدمه ابن خلدون جزو دوم ترجمه ص۱۶۷ الدرالمنتظم God Leide 1292)ورق ۱۳۲

-۵-

«قیام دولت عباسی»

ودر پانزدهم ماه رمضان‌سال ۱۲۹ هجری ابومسلم خراسانی ، که پس از سلیمان بن کثیر ، عهده داردعوت برای عباسیان شده بود ، پرچم سیاه را برسبزه‌زارهای «سفیدنج» برافراشت • سفیدنج قریه کوچکی‌است درنزدیکی مرو ،برروی آن‌پرچم‌این آیه‌قرآن‌نوشته شده بود (أذن‌للذین یقاتلون بانهم ظلموا) سوره الحج‌آیه ۳۹. ابومسلم ،تحت‌عنوان دیگری نیز برلقب خود ـصاحب پرچمهای سیاه ـ افزود ، که دراهمیت دست کمی از لقب او نداشت ، وآن‌شرف اتصال نسبی‌باخانواده رسالت‌بود•

در آنوقت اوضاع خراسان طوری نبود که مساعد برای انتشار شورش باشد •

آری ،موالی دهنشین ازهرسو دربی مبلغین عباسی روان میشدند ، چنانکه عامه مردم درتمام نقاط مملکت خراسان ، درسماه ،بلخ، مرو، وروذ شورشی بودندوبالنتیجه در هر ناحیه‌برای عباسیان دعوت‌میشد ، ولی‌درآنجا عوامل دیگری وجود داشت ، اعراب ،حتی‌آنهائیکه برعلیه دولت اموی‌قیام کرده‌بودند ومخالفت‌میکردند،دربدوامر راضی نشدندباموالی مجهوالهویه تشریك مساعی کنند، جای شگفتی نیست، چه‌بعقیده اعراب موالی دشمن‌ترین دشمنان دین اسلام بودند •

چنانکه نصر بن سیار درباره آنها میگوید (موالی درنظر اعراب اموات بشمار میروند) واین برای استهزاء وتحقیر آنهااست.

نیرومندی مسوده درشوروحرارتی بود که ازروی صمیمیت درراه دعوت برای آل بیت نشان میدادند. بهترین لشگرابی مسلم از کفیه یااهل کف بودند. کفیه بکسانی اطلاق میشود که قسمت ارزاق خودرا از گندم باکف دست میگرفتند. یك تفسیر نیز برای کفیه موجوداست، گویند کفیه بیعت کردند که ترتی نگیرند وثروت آنهارا درصورت لزوم بگیرنددرعوض بهشت را باین کف(۱) دارا شوند. بعقیده من نفسیردومی بهتر ازاولی باشد ـ ونیز سوگند یاد کردند که بهیچوجه خون بهایا گروگانی رابدون اجازه رؤسای خودقبول نکنند. آنها در اطاعت ازمافوق بیش ازاین رفتند وهردشمنی راکه درجنك اسیرمیکردند بدون اجازه آنها(۲) نمی کشتند.

اما اعراب عاطفه میهن پرستی راکم داشتند، بارهاسعی کردند تابرضد این دشمن مشترك متحدشوند وابومسلم پانیرنگهای خودمانع ازاتحاد آنها میشد. درواقع هرکس جزمصلحت شخصی یامصلحت قبیله خودمنظوری نداشت اما وفاداری نسبت بتاج وتخت اموی بدرد هیچکس نمی خورد. تاجائیکه یمانیهای اهل مرو اگر گفتار یعقوبی صحت داشته باشد ـ به شیعیان پیوستند(۳)

---

(۱) طبری ۲ : ۱۹۵۷ (٤) و ۳ : ۸٤۸ (۱۵) آنها را «کفلیه» نامیده است. وصحیح آن کفیه است، مقریزی نیز درمخطوط خودمقفی الکبیر چنین نوشته.

(۲) طبری ۲ : ۱۹۸۹

(۳) یعقوبی (چاپ Houtrma) ج ۲: ص ۳۹۹ (۱٦ و بعد از آن) وص ٤۰۸ .

ومبادی آنهارا پذیرفتند.

در آن روزگار مملو ازمقاصد شخصی وخیانت وغدردیگر هیچکس، باستثنای نصربن سیار، یافت نمیشد که بردوستی خانواده اموی باقی باشد. نصربااصراربی نتیجه از خلیفه کمك میخواست در صورتیکه مروان دوم، خود نیازمند باخرین نفرات لشگر بود از اینرو برای اوچنین نوشت «ناحیه خودت را بسعی وجدیت خود حفظ کن» نصردر شگفت شدو گفت «أاقاط امیه‌ام نیام ؟! » آیا بنی‌امیه بیدارند یاخواب ؟×

ابومسلم باآن زبردستی ومهارت جنگی دانست بهچه راهی ازتجزیه اهالی این مملکت استفاده کند، نخست تخم پراکندگی ودشمنی درمیان لشگر بنی‌امیه باشید. پس هشت ماه تمام لشگر خود را ظاهرا در برابر شهرمرو نگاه داشت ودر نهان جلب توجه از یمانیها کردوآنهارا بصفوف خودوارد نمود. بدین ترتیب توانست بدون اینکه لشگر کوچك خودرا بخطر بیاندازد خراسان را تصرف کند. چون درآن ملك نفوذ کلی یافت وصاحب اختیار شد بفکراز بین بردن بزرگان قبایل افتادکه پیوسته درامر ریاست بااومنازعه میکردند وتمام آنهارا تاباآخر کشت.

آنوقت شورش تعمیم یافت و بزوال دولت بنی‌امیه پایان پذیرفت. مابرای خوانندگان چند سطراز نوشته ابوحنیفه دینوری را نقل میکنیم شاید احوال ملت عرب را در آنوقت روشن کند (۱) گفت « مردم گروه گروه بابومسلم می‌پیوستند، ازهرات، جوشنج، مروالروذ، طالقان، مرو، نسا

× طبری ۲ ۱۹۴۱ و ۱۹۴۹) ومسعودی مروج الذهب ج ص ۱۴۴ گفته‌اند این گفتار نصر پس از نامه خلیفه بوده —مترجم—

(۱) دینوری ص ۳۶۰

ابیورد، طوس ، سرخس، بلخ، صغانیان، طخارستان، ختلان ، کش ، ونسف، تمام لباسهای سیاه دربر کرده بودند انواع چوبها ونخته‌ها را سیاه کرده همراه خود برداشته بودند • ونام «کافر کوبات (۱) » برآنها گذارده‌اسب سواران والاغ‌سواران دربی‌هم میرسیدند ، الاغهای خودرا میراندند وزجر میدادند وبآنهامیگفتند (هرمروان) منظور شان مروان بن‌محمد ، آخرین خلیفه اموی‌بود. شماره‌آنها بصدهزار تن میرسید»

مادیگر از آخرین ساعات احتضار دولت اموی چیزی نمی گوئیم ، همچنین از پیروزیهای بی‌دربی‌خراسانیها یادی‌نمی کنیم . شاید متعجب شویم چون به‌بینیم‌آن لشگریان، زبردست ترین سرداران‌اموی را بسختی‌شکست میدادند ، اگر ندانیم که مقاومت آن ملت محتضر از روی میهن پرستی صادقانه یایك نیروی‌معنوی‌صحیحی که یأس‌در آخرین ساعات بدل‌میاندازد نبود ، که احساس به‌همچگونه عواطفی ، حتی آنکه قوامش عاطفه احساس به‌وجوب وجود یك قانون ثابت باشد نبود، گذشته‌ازپیروزی درخشان لشگر عباسی آن پیروزی که هیچ نبود مگرارادهٔ خداوندی تا دولت آنها را سرنگون وریشه‌آنها رابرآورد ، که‌درجه جانفشانی آنهارا درراه دفاع‌از دولت‌خود (۲) ضعیف کرد •

این‌است‌احوال‌بنی‌امیه‌درآنوقت‌ومقداریأس‌ونومیدی‌آنهارامیرساند،امااهالی

---

(۱) رجوع شودبه اغانی ج۵ص ۱۲۳ درمعنی‌کلمه کافر(incredule)

ابومسلم به مستهل بن‌کمیل گفت :ـ پدرت که بعدازقبول اسلام‌کافر شد! کمیل دربعضی ازقصاید خودمدح ازهاشمیان میکرد ، ولی بزودی‌تغییر عقیده دادودر ستایش بنی‌امیه مبالغه کرد• بس‌کلمه کافر کوبات را مسلمانان بریاران بنی امیه اطلاق میکردند ، رجوع شودبه کافر کوبات ترك‌در

Biblioth yeog IV •278

(۲) Fragmenta Hist arab • p • 211

سایر ممالك اسلامی احوالی کاملا برعکس بنی‌امیه داشتند، نخستین‌طلیعه فجر مساوات وعدالت امید آنها را زنده میکرد، بویژه در آن شهرهائیکه حکمرانان و عمال بنی امیه هرگونه ظلمی را مرتکب میشدند، حرص وآز آنهارا رهبر بود وخرابی اوضاع آشفته اداری و فساد آنها را بهانه، آری آن آرزوهای دلفریب ایرانیهای هوشمندرا چنین افسون کرد، کسانیکه تا بآنروز چیز دیگری، جزپرداخت مالیات بعناوین مختلف، از دین اسلام دستگیرشان نشده‌بود .

«بدین ترتیب دین مجوس ازدل دهقانان‌رخت بربست ودر روزهای ابی مسلم‌اسلام آوردند»(۱)

خرمیه طرفداران مبلغین دین توحید آراء در فلسفه، آرزومندترین آرزومندان بودند،زیرا بسیارظلم میدیدندوحکمرانان‌اموی‌بدون‌هیچگونه ملاحظه، پیروان این عقیده را تعقیب میکردند. از اینرو یگانه راه نجات‌در نظر آنها زوال دولت اموی‌بود. پس ما متعجب نخواهیم شد اگر به بینیم دعوت ابی‌مسلم را بجان و دل پذیرفتند ودر سایه پرچم مرد سختی اجتماع کردند که خوشیهای زندگی به نفس اوراه نداشت. اویگانه شخصی بود که بردین آن بینوایان اظهار ملاطفت کرد، بسیاری از آنها او را یگانه‌امام بحق(۲) میدانند. بعضی دیگر دورتر رفته میگویند او« أشید ربامی» Ocheder bami یا«أچیدرما» Ochederma یکی از أعقاب زردشت است که

---

(۱) رجوع شود به آنچه که‌ون‌روسن (Uon Roseo) ازابی طاهر نوشته است. در کتاب

Memoires de la Sociète rvsse d' archèologie 111-1-p-146-162

(۲) شهرستانی ص۱۱٤

مجوس انتظارظهور او رادارند همچنانکه مسلمانان‌منتظرظهور مهدی(۱) هستند بطوریکه آن طوایف معتقد بمرك ابو مسلم نبودند بلکه انتظار باز گشت اورا میکشیدند تازمین را پرعدل وداد کند.

درحالیکه برخی از شیعیانْ او امانت را بدخترش فاطمه (۲) محول کردند چندی پس ازمرك ابی مسلم، مردی بنام اباالسحق ترك به‌مملکت ماوراءالنهر فرار کرد وخودرا مبلغ خوانده میگفت «آقای او» ابا مسلم در شهرری غیبت کرده است سپس ادعا کرد که پیامبر است وزردشت اورا فرستاده وهنوز در قید حیات است، هنوزتابامروز انتظار بازگشت‌اومیرود تادین زردشت را منتشر کند وپرچم آنرا بلند نماید(۳)

---

(۱)شرح شهرستانی

(۲)مسعودی (چاپ‌دو گویه)ج ٦ص ۱۸٦

(۳)فهرست مسعودی‌ص ۳٤٤

- ٦ -

خاتمه

یکسال بعداز فتح مرو «۱۳ ربیع‌الاول سال ۱۳۲» ابوالعباس عبدالله مهدی(۱) نخستین خلیفه بنی عباس، خلافت خودرا با خواندن خطبه‌ای در مسجد کوفه آغاز کرد.

خلیفه در خطبه خود اشاره به آرزوهائی نمود که بر اثر بسلطنت رسیدن آن خانواده تولید شده بود.

ما در آخرین فصل این کتاب خواهیم دید تا چه اندازه آن آرزوها تحقیق یافت وخوابها صحت پیدا کرد.

اولا فراموش نشود که آن نمونه عالی عدالت ومساوات تا به ابد جزو تصوری از تصورات بشمار میرفت، بطوریکه شرقیهای امروز بیش ازشرقیهای عهد بنی امیه نیازمند به یك مهدی هستند تا زمین را پر عدل وداد کند؛

ظلم وستم قانون بنی عباس ازهمان ابتدای قیام دولت چیزی ازقانون خراب بنی امیه کم نداشت، آنوقت مردم متمسك بعقیده ظهور مهدی میشدند و برای نجات ازقساوت و ظلم قانون تازه مشتاق ظهور او بودند.

حرص منصور، جور رشید ومأمون، ظلم اولاد علی بن عیسی، ودست

---

(۱) کتاب تنبیه واشراف مسعودی ص۳۳۸

برد آنها باموال مسلمانان ماوا بیادروزگار حجاج وهشام ویوسف بن عمر ثقفی میاندازد . ماباذکردلایل متعدد بدبختی مردم رااز این سلطنت تازه ودرجه فریب خوردن آنهارامدلل میداریم . ازجمله دلایل یکی گفتار شریك است که در زمان خلافت ابی العباس سفاح(١) در بخاری شورید «مانه برابیت امر پیروی ازآل محمد ص نمودیم که خون مردم را بریزیم وبر خلاف حق رفتار کنیم »

همچنین اضطرابهای دائمی درقسمت شرقی دولت بنی عباس ، مانند خروج مقفع وشورشهای بی دربی خوارج ،وخروج یوسف البرم که منظوری جز « امر بمعروف ونهی از منکر» نداشت .

افزون برآنچه گذشت مخالفت رافع بن لیث براثر سیاست غلط علی بن عیسی ، تمام اینها معلوم ومدلل میدارد که هنوز ظلم وستم عهد بنی امیه برقرار وباقی بود.وتنها ابوعطای شاعر نبود که از قانون بدبنی عباس انتقاد میکردوبد میگفت چون میگفت :

یالیت جوز بنی مروان عادلنا یالیت عدل بنی العباس فی النار (٢)

ایکاش جوربنی مروان بماباز میگشت ایکاش عدل بنی عباس در آتش افکنده شده بود .

اماشیعیان علی که بطمع فرار دادن سلطنت در خانواده علی بودند دوچارناامیدی سختی شدند . جای شگفتی نیست ، زیرا علویین درهیچ وقتی باندازه ابتدای عهد خلافت بنی عباس در معرض فشار قرار نگرفته بودند.

حسن بن حسن بن علی روزی به پسر برادرخود محمد بن عبدالله بن حسن گفت: چرا بربنی امیه گریانی ودرباره بنی عباس اندیشه های بدداری ؟ گفت: بخدا سوگندای عمو گرچه ما بربنی امیه خشمگین شدیم ولی بنی عباس

---

(١) طبری ٣:٧٤

(٢) اغانی ج١٦ ص٨٤

کمتر ازآنها ازخدا میترسند وایراد بربنی‌عباس واجب‌تراست تابرآنها ،آن قوم‌فضایل ومکارمی داشتند که ابی جعفر (منصور) (۱) ندارد.

ولی باتمام آنچه گفته شدنمیشود بوقت حکم‌برآن قانون تازه‌ظلم رواداشت ، خلافت عباسی ، هرچند فاقد آن صفاتی بود که محمد بن‌عبدالله علوی نام برد ، خلفای بسیاری‌پرورد که‌دربرتو قانون شناسی‌وعلم‌دوستی موردستایش‌تاریخ‌واقع‌شدند، مانند منصوروماًمون.

امن یگانه‌امتیاز دولت‌عباسی شمرده نمیشود ، زیرا معنای‌بسلطنت رسیدن‌عباسیان هرچندنمونه کامل‌عدل ومساوات را بصورت‌حقیقت درنیاوردو مطلوب‌مردم‌نبود،این‌نمیشود که‌حال برهمان‌وضع‌عهدبنی‌امیه‌باقی بود،خیر،البته خیلی‌ظلم‌وستم میشد،ولی‌اساسش‌دشمنی شدید بین‌طبقات‌مختلف‌ملت‌نبود. آنچه که‌ستون قانون اداری بنی‌امیه‌بشمارمیرفت. مادیگر جنگجویان‌راصاحب‌امتیاز مطلق و از طرفی کشاورزان را در تحت فشار نمی بینیم . پس از این دین - نه‌نژاد ــ یگانه مرجع محدود کردن علاقه بین‌دولت و رعیت و افراد ملت بود. دیگر موضوع نژاد و اختلاف بین‌عرب وسایر ملل اهمیت خودرا از دست داده بود.

دولت وقت باجدیت کامل باسپاهیان عرب که راضی نمیشدند امتیازات خودرا از عهد بنی‌امیه (۲) لغو کنند مبارزه میکرد و آنها را از مملکت میراند، امتزاج و آمیزش عناصر مختلف سبب ظهور قانون جدیدی شد (مثلا چنانچه در عراق‌بود)قانون‌عمربن‌الخطاب ــ قانون معافی اعراب از پرداخت مالیات بعنوان اینکه پشتیبان اسلام هستند ــ منحل و قانون تازه‌ای آمد که بین‌عرب و ایرانی درخدمت بدولت فرقی نمیگذاشت وبرای عموم حقوق معینی برقرار میکرد. هرچند هنوز قانون قدیم باقی

---

(۱) اغانی ج۱۰ ص۱۰۶

(۲) یعقوبی کتاب البلدان (چاپ دوگویه) ص۲۸۵(ص۶ وبعدازآن)

بودو رسما آنرا لغونکرده بودند.

از آنوقت ایرانیهای خراسان،یانیمه ایرانی، صمیمی‌ترین دوستداران سلطنت تازه شدند، همچنین موالیان ستم دیده که‌سبب سقوط دولت اموی بودند، گردن برافراشتند و مناصب عالی درکاخ سلطنتی، در قشون و در مالیه بآنها واگذارشد. گاهی نیز حکومت ممالك اسلامی بـآنها ارجاع میگردید، چندانکه اعراب برآنها حسد ورزیدند چون دیدند درشأن ومقام کمتر ازآنها هستند(۱) اما جنگهائیکه همواره آتش آن بین‌قبایل‌شعله‌ور بود و ازبیماریهای‌مزمن‌اعراب‌بشمارمیرفت،ازآن‌وقت رفته رفته فرومینشست وکم‌وکمتر میشد تامنحصر بمرکز اصلی خودشد(سوریه وشبه‌جزیره‌عربی)

بنابراین آمیزش جنس حاکم بااجناس‌محکوم هیچگونه مانعی‌درراه نداشت، آمیزشیکه از زمان خلافت بنی‌امیه آغاز شد ومانعی برای اتمام آن نبود مگر یك‌عده اعراب خالص‌صاحب نفوذ وامتیاز.

قیام دولت تازه کمك شایانی به ظهورآن جنبش فکری کرد که‌تمام عالم اسلامی رافراگرفت وبزودی برجامعه انسانیت فیض‌رساننده منحصر بدولت اسلامی درشرف نبود.

---

(۱) اغانی ج ۱۸ ص ۱٤۸ وج ۱۲ ص ۱۷٦ یـك قصیده هجائیست که فون کریمر آنرا درکتاب Streifjuge p 31 sui ترجمه کرده‌است استاد نامبرده لفظ «نبانین» را دربیت اول غلط خوانده است وصحیح آن قبانین (جمع قبان) لباس ویژه موالی است.

رجوع شود به‌اغانی ج۱۵ ص۲۱ وجوالقی ص٦۷

ـ دنباله گفتار ما ـ

• • • • • • • •

ـ ۱ ـ

«امور مالی در خراسان واصلاحات نصربن سیار»

برای یك نفر مورخ خیلی دشوار است که رأی صحیحی در باره مالیات خراسان درعهد اعراب اظهار بدارد. ما درفصول گذشته گفتیم جزیه یا باج(مالیاتیکه کفار میدادند) جزئی از مالیاتی بود که اهالی خراسان باعراب میپرداختند تاجنك را باآنها متوقف کنند.

ماهویه‌مرزبان‌مرو نیز بدین‌سان‌رفتار کردومتعهد شد که‌دهقانان‌واسوار وهسلار (سه‌طبقه‌ازمالکین) جزیه‌را به‌علی‌بن‌ابیطالب(ع) بپردازند.

(بلاذری ـ فتوح‌البلدان ص۴۰۸ وبعدازآن) رفتار اعراب با اهالی هرات نیز همینطور بود وآنقدر با آنها جنگیدند تا امیر آنها متعهدشد که جزیه‌را بردازد « و طوری برتمام مالکین وارباب زراعت بخش شود تا عادلانه باشد».

ولی آنجا، درزمان نصربن‌سیار (۷۲۰ـ ۷۳۰ هجری) باج دیگری هم وجود داشت، غیر ازجزیه وآن مقدار برداختی‌معاهده صلح. این‌موضوع در خطبهٔ نصربن سیار بخوبی مشهود است، امیر نامبرده پس از باز گشت از لشگر کشی ببلخ و مملکت ماوراءالنهر درروز جمعه در مسجدخطبه‌ای

خواند ومامتن آنرا از طبری (۲:۱٦۸۸) نقل میکنیم :

«بدانید بهرامیس نیکخواه مجوس است، وبمجوسیها نیکی میکند از آنها دفاع مینماید وبار گران آنهارابدوش مسلمانان میگذارد، بدانید که اشبداداین گریگور نیکی کننده به نصاری بود، چنانکه عفیه خیریهود را میخواست وهمین‌رفتار را داشت، وبدانید که من خیرخواه مسلمانانم، بآنها بخشش میکنم واز آنها دفاع مینمایم وسنگینی بار آنها را بدش‌مشرکین میگذارم، بدانید از من‌پذیرفته نخواهد شد مگراینکه خراج‌را از کسانیکه بر آنها نوشته شده است بستانم. واز آنها که بر داشته شده است نگیرم من منصوربن عمربن ابی خرقاء را برشما مامور وبار امر کرده‌ام که‌باشما عادلانه رفتار کند. اکنون هر مسلمانیکه جزیه میپردازد یا مالیات سنگین بعهده دارد شکایت به‌نزد منصوربن‌عمر ببرد تااو از مسلمانان برداشته بسر کفار ومشرکین تحمیل کند»

هنوز یکهفته ازتاریخ ایراد این نطق نگذشته بود که سی‌هزارنفر مسلمان جزیه پردازو هشتاد هزارنفر کافرکه ازپرداخت جزیه معاف بودند ازهر طرف بسوی نصربن سیارروی آوردند، نصرجزیه را برکفار انداخت و مسلمانان را معاف داشت، سپس حسابی برای‌باج بروفق این قانون تازه نوشت وتکلیف صلح رامعین کرد» .

درآن زمان خراج مرو به‌صد هزاردرهم بالغ میشد. غیر از منافع مالیات زمین .

از این عبارت چنین استنباط میشود که دونوع مالیات درمرو برقرار بود. یکی مالیات مستقلات (خراج) ودیگر مالیات افراد (جزیه)واین‌جزئی از مالیاتیست که‌درزمان صلح موجود بوده ، جای شگفتی نیست، زیرا نصر بن مسلمانان جزیه بپرداز ومسلمانان باج‌بپرداز وباذکر یك کلمه (یا) فرق گذاشته‌بود .

در واقع جزیه انفرادی، مالیات برافراد، را که کفار میپرداختند، بر اثراسلام آوردن آنها مبدل بباج، مالیات مستقلات ، کردند ، ولی در آنجا موضوع دیگری موجب شگفتی میشود، وآن معافی هشت‌هزارنفر کافر از پرداخت جزیه‌ایست که جمع آوری آن‌اشکالی برای دولت در بر نداشت ممکن است مابتوانیم مطلب‌را چنین تعلیل کنیم:

شاید بسیاری از کفار نوانسته بودند بوسیلهٔ دوستان مسلمان خود جزیهٔ فردی رامبدل‌بمالیات برمستغلات کنند، مالیاتیکه مسلماً ازجزیه سبکتر بوده، یك فرض دیگرهم برای تعلیل مطلب موجود است، شاید در وقتیکه موالی املاك خود را ازترس ظلم بنی امیه میگذاشتند و فرار میکردند، زمینهای آنها بدیگران واگذار میشد و آنهاماندن وپرداخت جزیه‌رابر فرار ترجیح‌میدادند .

اسلام آوردن عده بسیاری،از مردم، برای ماتفسیر میکند که خراج مرو بعداز معاهده صلح حاتم‌بن نعمان، چنانچه بلاذری ص ۴۰۵ وطبری ۱: ۲۸۸ روایت میکند به۲٫۲۰۰٫۰۰۰ درهم میرسد یا ۱٫۰۰۰٫۰۰۰ درهم ۲۰۰٫۰۰۰ جریب گندم و جو یا ۱٫۲۰۰٫۰۰۰ مثقال نقره بنابر روایت مورخین دیگر.

-۲-

«امویها نمایندگان هیئت اجتماعی اسلام بودند»

شهرستانی(ص۱۰۳س٤وبعدازآن) میگوید:

«کسانیکه گوشه نشینی اختیارکردند نه درجنك باعلی علیه‌السلام بودند ونه‌طرف دشمنانشرا میگرفتند وگفتندما دردریای فتنه داخل‌نمیشویم ازاصحاب پیغمبر(ص) بودند• عبدالله‌بن‌عمر، سعدبن‌ابی‌وقاص، محمدبن‌مسلمه انصاری، واسامه‌بن یزیدبن حارثه کلبی‌غلام رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم، قیس بن‌ابی‌حازم میگوید: من باعلی درتمام احوال وجنگها همراه بودم. تااینکه درجنك‌صفین‌روزی علی(ع) گفت: بروید به‌بقیه احزاب ملحق‌شوید، بروید بسوی کسانیکه میگویندخدا وپیغمبرش دروغ گفته‌اند، وشمامیگوئید خدا وپیغمبرش راست گفته‌اند•

قیس‌میگوید از آن‌پس دانستم که‌چه‌عقیده‌ای درباره‌آن اشخاص‌دارد واز همان‌روز ازعلی(ع) جدا شدم•»

حمزه اصفهانی (چاپ Gottwoldt) ص ۲٤۷ وبعد ازآن میگوید:

«امویها آنهارا ـ علویین‌را ـ به‌نزد اعراب خودخواه ومتکبرشام بصورت خوارجی تصویر نمودند که برامامهای عادل خروج کرده‌اند،امویها درذهن شامیها فروبرده بودند که‌علویین مخالفت مینمایند و از جامعه اسلام دست کشیده‌اند، وسعی‌دارند امامت وولایت عهدرا از ولیعهد سلب کنند، ضمن غصب‌خلافت دارند بعنوان اینکه حق‌موروث‌خودشان است• وحال‌آنکه

خلفای پیشین که والاتر از آنها بودند امامتر را در بنی‌امیه قرار دادند ، خلاصه چندان از علویین بد گفتند و آنهارا در انظار شامیها بدجلوه دادند که آن عربهای متکبر علویین را لعن نموده افترا میزدند و بعلویین میگفتند بدا بحال شما ای کسانیکه دست از سنت پیغمبر (ص) و جماعت اسلامی برداشتید و عصیان بر خلیفه خدا کردید.

صدسال تمام مردم را در بارهٔ علویین بدبین و آنهارا بیمناك میکردند و دشمنی آنهارا در دلهای مردم جای میدادند مردم را از معاشرت و آمیزش با علویین منع مینمودند تا اینکه خداوند روشن کننده تاریکی ، ابا مسلم ، صاحب دولت را بآنها عطا فرمود تا مملکت را از وجود آنها پاك و بنده گان خدارا از شر آنها خلاص کند.»

از سنجش این عبارت با عبارت قبلی شهرستانی ، رأی و عقیده حمزه درباره عوام برما روشن میشود ، عواطف معتدل او ، واینکه آنهارا نمایندگان تمام مسلمانان میداند از میهن پرستی طبیعی است ، بسیاری از مسلمانان در قرن اول هجری همرأی قیس بن ابی حازم بودند و در باره امویها همینطور اظهار نظر مینمودند. رجوع شود به آنچه صاحب اغانی (ج ۶ ص ۱۴۱) در ابتدای حاشیه سوم و پنجم (موسی بن طلحه) نوشته است.

-۲-

«اسباب شورش اهالی افریقا»

اهالی افریقا بیش‌ازسایر ممالك اسلامی مطیع وفرمانبردار بنی‌امیه بودند تاخلافت هشام بن عبدالملك که مبلغین (۱) عراقی دربین آنها پخش شدند وآنها را-تحریك بشورش کردند، ازآنوقت افریقائیها روابط خودرا بامرکز خلافت قطع کردند وتاکنون برهمان رویه هستند × ۰ اکنون ما اسباب این‌جدائیرا برای خوانندگان بیان می کنیم:

«غالباً یاسخ بربریها به‌مبلغین فتنه‌جوی عباسی‌چنین‌بود :»

« مابرای جور و ستم حکمرانان مخالفت با ائمه خود نمیکنیم۰ما این ظلمها را از جانب آنها نمی دانیم ، بآنها گفتند اینان بر حسب فرمان آنها کار میکنند ، گفتند ما این را تصدیق نمی کنیم تا خودمان بیازمائیم ۰ (؟)

پس مسیره باچنده نفر ازاهالی‌افریقا بیرون شدند و خودرا بپایتخت هشام رسانیدند۰

---

(۱) احتمال‌دارد که اینها ازخوارج باشند ، رجوع شودبه‌اباالمحاسن (چاپ۰Juynbpll) ج۱ص۳۱۹

× این کتاب‌درسال ۱۸۹٤ میلادی‌ظاهرشد،یعنی قبل‌ازاعلان جمهوریت درترکیه وزوال خلافت‌درسال ۱۹۲۳م۰-

مترجم

چون اجازه‌ورود خواستند برآنها سخت گرفتند ، پس آمدند به‌نزد ابرش وباو گفتند به‌امیرالمؤمنین بگو امیر ما ازما قشون میگیرد و در صف سپاهیانش می‌جنگیم ، اگر غنیمتی بچنك آریم بقشون او اختصاص دارد و میگوید آنها محقق‌تر ازشماهستند.مانیز راضی بودیم‌چه، جهاد ما پاکیزه‌تر میشودچون‌چیزی ازآن اموال‌نگرفته‌ایم.اگرحقی‌برای‌مادرآن‌است‌ازآن‌آنها باشدوهرگاه حقی‌نیست چیزی‌نمیخواهیم، گفتند: اگر شهری‌رامحاصره کردیم بما میگویند جلو بیافتید ولشگر خودرا عقب میاندازد ، ماگفتیم پیش بیافتید که جهاد تمام است ومانند ما مردمی برادرانه دینی را ازجنگیدن کفایت میکنند ، پس بجانهای خود با آنها وفا کردیم وخود بجای آنها با دشمن میجنگیدیم.

سپس‌آنها گوسفندان مارا بجای بزها شکم پاره میکردند ومیگفتند میخواهیم پوستینی از پشم سفید برای امیرالمؤمنین تهیه کنیم هزار گوسفند درشکم میکشتند ، ما میگفتیم چون بجهت امیرالمؤمنین است اشکالی ندارد وتحمل میکردیم.»

«از اینهم گذشتند ومیخواستند تمام دختران زیبای مارا بگیرند، ما گفتیم دیگر این‌معنی نه در کتاب خداست‌ونه‌درسنت پیغمبر(ص)، ماجملگی مسلمانیم ، اکنون تا باینجا آمده‌ایم ومایلیم بدانیم که‌آیا واقعا رفتار آنها برای وامر امیرالمؤمنین بوده است یانه ، ابرش گفت من خواهش شما را انجام میدهم ، چون‌مدتی گذشت وکسی بعرایض وشکایات آنها توجهی‌نکرد خرجی آنها تمام شد ، پس‌اسامی خودرا بریك قطعه کاغذ نوشتند و بدست وزراء رسانیدندوبآنها گفتند دراین‌کاغذ نام ونسب ما نوشته شده‌است، اگر چنانچه روزی امیرالمؤمنین زاحوال ما جویا شد اورا آگاه نمائید، وزراء خرج‌سفربآنهادادندوبافریقا بازگشتندچون بافریقارسیدندبرعامل هشام‌خروج کرده‌اورا کشتند وافریقارا تصرف کردند،خبر بهشام‌رسید،پرسیدا ینهاچه کسانی هستند؟کاغذاسامی آنهارا باودادند،درآنوقت‌معلوم شد که‌مخالفین‌وقاتلین‌عامل هشام همان اشخاصی بودند که کردندآنچه کردند.»

-٤-

«خوارج در عهد آخرین خلفای بنی امیه»

ما دراینجا منن‌نطق ابوحمزه خارجی‌را که درمسجدمدینه ایراد کرد برای خوانندگان نقل‌میکنیم شاید وجهه نظر ومقاصد آنهارا برساند:

(طبری ۲ : ۲۰۰۹ اغانی ج ۲۰ ص ۱۰٤ عقد الفرید ج ۲ ص ۱۹۰)

«آیا میدانید ای‌اهالی‌مدینه ، ما خانه‌ومایملك خودرا برای شورش و بطالت ترك نکرده‌ایم نه بیهوده میگوئیم و نه‌قصد تفریح داریم نه برای سلطنت میکوشیم ونه‌خیال‌مطالبه خون بهائی داریم. ولی چون دیدیم‌چراغ های حق‌ازکار بازمانده ، حقگویان مورد تنفر واقع و اشخاص عادل کشته میشوند، زمین باتمام وسعت خویش برما تنك شد ، شنیدیم منادی حق مارا ندا میزند که اطاعت ازرحمن وحکم قرآن کنیم ، ما نیز منادی‌حق‌راجواب گفتیم (ومن لم‌یجب داعی‌الله فلیس بمعجز فی الارض) قرآن کریم سوره (۲٦ آیه ۳۱)

پس‌قبایل مختلف بهمراهی اوآمدیم، هرکدام ازما سوار برسری بود که توشه اورا همراه داشت .

وخودرا بایك لحاف میپوشاندند، آن اشخاص ازحیث نفرات کم‌بودند، در روی زمین فقیر وضعیف بودند، آنگاه خداوند مارا پناه ومدد داد وازنعمت او باهم برادر شدیم.

درقدید (نام موضعیست میان‌راه مکه ومدینه. وشایدمرادمردان ژنده پوش پست باشد مانند آهنگران که آنها را قدیدیون میگویند ـ مترجم) مردان شمارا دیدیم. آنها مارا دعوت باطاعت ازشیطان وحکم مروان‌وآل مروان کردند، بخداسوگند که‌بین گمراهی وهدایت فرق بسیار است. آمدند شتابان و خوشحال، در واقع شیطان با تازیانه خود آنهارا زده بود، از خون آنها دیگهای او بجوش آمد وطن او در باره آنها تحقیق یافت، یاران خدا دسته دسته وگروه گروه باشمشیرهای برهنه‌پیش آمدند بحنت‌بین ما وآنهادر گرفت باضرباتی که گمراهان از صحت آن درست میشوند

ای اهل مدینه! هرکس بگوید خدایتعالی هر نفس رابیش از طاقت خود مکلف کرده‌یا از اوچیزی میخواهد که باو نداده دشمن خدا است وباما درجنگ.

«ای اهالی مدینه، آگاه کنید مرا از هشت سهم که خداوند در کتابش واجب‌نموده تا توانگران درراه‌محبت خدا به‌ضعفاء بدهند. نبمی آمد واز آن هشت قسمت‌یکی برای اونیست، اوتمام سهم‌ها رامرای خودبرداشت در حالیکه باخدا میجنگید، شمادر باره کسیکه یاری نیمی را کرده ما چه میگوئید.

«ای اهل مدینه، بمن خبررسیده که‌شما از یاران‌من بدگوئی میکنید و گفته‌اید آنهاخیلی‌جوان هستند، وبابرهنه دارند، وای برشما ای اهل مدینه مگراصحاب پیغمبر(ص) تمام‌جوانان نورسیده نبودند؟ بخدا سوگند جوان بودند درعنفوان جوانی بیش ازهمه‌ازبدیها وسیئه دور و باطل دوری‌میجستند و آنهانفس فانی رابخداوند فروختند ونفس باقی گرفتند.

مناع خودرا مخلوط کردند، سخنی خود را به سخنی دیگر فروختند ـ ریبه‌داری سپارا به‌روزه داری روزها.

اکنون سه‌ای ازقول صاحب اغانی ج ۲۰ ص ۱۰۶ را در باره [illegible]

راشدین وامویها دراینجانقل میکنیم :

«قرآن بررسول خدا(ص)نازل‌شد، درقرآن‌آنچه را که باید بمردم بگوید بود، کاری نمیکرد مگر بامر پروردگار تازمانیکه خدا اورا بجوار خودبرد ،درحالیکه وظیفه خود را انجام داده‌بود، شمارا در امور متعلق‌بخود درشبهه نگذاشت، پس ازپیغمبر ابوبکر قیام کرد.

اوبه سنت پیغمبر عمل نمود وبا اهل‌رده (مرتدین) جنگید وآنها را کشت، درامر خدا آستین همت‌بالازد تازمانیکه ازدنیا رحلت کرد، امت‌از اوراضی‌بودند رحمت ومغفرت خدا براوباد، بعداز او عمربجای او نشست‌وبه سنت‌پیغمبر(ص) وابابکرعمل کرد، لشگرمهیا نمود شهرهاگرفت‌وبناهاساخت غنیمتها جمع آورد ودر میان اهلش تقسیم کرد،آستین‌همت بالا بردومشروب خوررا هشتادضربه تازیانه زد، درماه‌رمضان قیام نمودوبردشمنان درکشورها تاخت، شهرها وقلعه‌ها گشود تااینکه خداوند قبض‌روح اونمود ،امت از او راضی بودند ، رحمت ورضوان و مغفرت خدابر اوباد (!) پس ازعمر عثمان بن‌عفان بجای اونشست، شش سال بسنت دورفیق خود عمل مینمود پس از شش سال کارهائی کرد که اعمال اولیه اورا باطل کرد، بعداز اوریسمان دین مضطرب شد، هرکس خلافت را برای خود میخواست،هر مردی‌شیوه‌ای در پیش‌گرفت که خدا ازآن‌بغضب میآمد، تاوقتیکه بهمان‌حالت‌رفتند.»

پس‌ازآن علی‌بن‌ابیطالب (ع)ولی‌امرشد،ازحق بمقصدنرسیدو گنبدی‌برای آن بلندنکرده وفات نمود.»

«پس از علی (ع) معاویة بن‌ابی‌سفیان ملعون رسول خداویسرملعون بخلافت رسید ،آن عرب جلف ،باقیمانده احزاب،مؤلف آزاد شده ، خون حرام ریخت ، وبنده‌گان خدارا به‌غلامی وبردگی برد ، مال خدارا بناحق تصرف کرده تشکیل دولت داد ، دین خود را ظلم و کجرفتاری قرارداد . بی‌مشتهیات نفس رفت تااجلش فرارسید ومرد،بعداز او فرزندش یزید ولی

امرشد ،یزیدشراب‌خوار، یزیدعقاب باز ! (شکاردوست)، یزید درنده ، یزید صیاد ، یزید میمون باز ، مخالف‌قرآنت وپیرو غیبگویان ،هم نشین میمونها آنقدر بی‌هوی وهوس رفت تادر همال حال‌مرد،لعنت خدابراوباد ؛خداآنچه راکه بایدبکند بااوکرد ، بعدازاو مروان بن الحکم ولی امرشد،مروانیکه ازجانب رسول (ص) رانده ولعن گردید ، پسر بدرلعن‌شده ، او ویدران او را لعن کنید .

پس از آن خلافت رادست بدست به‌بنی امیه دادند ، خانواده نفرین شده ، خانواده رانده شده‌از جانب رسول خدا ، قومی از فرومایگان ، نه مهاجرونه انصارپس‌مال‌خدارابادلخواه‌خوردند وبادین بازی کردند. بندگان خدارا به‌بردگی وغلامی گرفتند .

این افعال را کوچکترها ازبزرگترها یکی‌یکی بارث‌بردند، وه که چه أمت ضایع وضعیفی است و الحمدالله رب العالمین » « آنها برهمین روش بودند وکتاب خدارا مستهزآنه درپشت سرافکنده‌بودند ، خداآنهارا لعنت کند، شماهم چنانچه شایسته است آنهاراالعن کنید ، پس ازآنهاعمربن عبدالعزیز ولی‌امرشد، اومیخواست کارهای خوب بکندولی نتوانست وعاجز ماندتا اینکه از دنیا رحلت کرد (او را بخیر و شری یادنمیکند) پس یزیدبن عبدالملك بخلافت رسید ، جوان ضعیف‌ونادانی بود .

خدای عزوجل‌میفرماید (فان انستم منهم رشداً فادفعوااليهم‌اموالهم) قرآن کریم سوره۴ آیه۵ ـاوبرأمت‌محمد(ص ریاست‌میکرد وخونهامیریخت بدتر ازتمام اینها، گذشته از کارهای زشت‌اودر پیشگاه خداوندی ، حرام آشامیدن وحرام‌خوردن وحرام‌پوشیدنش‌بود. اولباسی می‌پوشید که‌مخصوص برای او بافته شده بودو هزار دینار وبیش وکم برای بافندگان تمام شده بود، پولیکه حلال‌نبود وبحلال صرف‌نمیشد ، درآن‌لباسها بشارتهای‌قرمبخش وغزلهای سحرا نقش شده بود.

اوچیزهائی راحلال کرد که هیچ بنده‌صالح وپیغمبر مرسلی آنراحلال نکرده است .

«سپس حبابه رادر سمت‌راست وسلامه رادرجانب چپ خودمی نشانید (این دوزن آوازه خوان‌ورقاص بودند وحبابه پەنزد یزیدبسیار عزیزبود)

- مترجم -

همراه سازونوای شیطان برای او آواز میخواندند ، شراب‌حرام‌را علنی می‌نوشید . تااینکه مست‌میشد،شراب باروح و گوشت وخون‌اومخلوط میگردید و بر عقل‌وسیرت غلبه میکرد، آنوقت‌لباس‌های‌قیمتی‌خودرا پاره‌میکرد وروی‌بآندو کرده میگفت:اجازه میدهید پرواز کنم ؟!

آری،پرواز کردوباتش‌جهنم‌رفت ، بەامنت خدارسید و..بخدانرسید..

-۵-

« مهدیون دیگر غیر از آل بیت »

ابن سعد حدیثی روایت نموده ودرآن حدیث آمده است که موسی بن طلحه همان مهدی منتظر میباشد. مابوقت گفتار درباره هرج اشارتی بدان نمودیم، اکنون هم نص حدیث را ازابن سعد برای خوانندگان بیان میکنیم (الطبقات God-Gott) (از) «خالدبن سمیر گفت مختاربن ابی عبیدالله بکوفه آمد بزرگان اهل کوفه ازاوفرار میکردند.

آمدند بصره بنزد ما و دربین آنها موسی بن طلحه یکی از اصحاب پیغمبر هم بود

مردم درآنوقت اورا مهدی می پنداشتند خالدبن سمیر گفت مردم بدور او اجتماع میکردند منهم بامجتمعین باو رسیدم دیدم پیرمردیست بسیار ساکت کم حرف وغمگین در اندوه عمیق فرورفته ، تااینکه یکروز گفت : ــ خدا سوگند اگر بدانم این فتنه است و سر انجامی دارد نیکوترش داشتم تا داشتن جنس وچنان باخطرات بزرگ ، مردی ازجماعت گفت ای ابا محمد ازچه اندیشه داری ؟ باشد که فتنه باشد!

گفت ازهرج میترسم .

پرسید هرج چیست ؟

گفت : ــ آنجا که اصحاب رسول خدا ازآن اجتناب میداشتند کشتار

مردم درشب‌وروز وقرارنگرفتن هر یك امام تا قیام ساعت ، اکنون امر بدانگونه است ، بخدا اگر چنین بود تمنا داشتمی که بر سر کوهی باشم تا صدائی‌از شما نشنوم و روی کسی‌ازشما را نه‌بینم تا اجلم فرا رسد وبمیرم . گفت‌ساکت شد.

سپس گفت خدا رحمت کند عبدالله بن‌عمر یا اباعبدالرحمن را، چه‌بنام چه‌به‌لقب ، من عهد حضرت رسول را می بینم وآن عهدیکه با او داشت ، نه‌فتنه جوئی کرد و نه‌تغییری نمود ، بخدا سوگند قریش در نخستین فتنه او استقراربیدا نکردند ، من‌باخود گفتم این‌مرد پدرش‌رادر کشته‌شدن گناهکار میکند ، گفت موسی بن طلحه بکوفه‌بازگشت ودرآنجابهلاکت رسید »

ابن‌حجر (ج۳ص۹۹۰،۹۹۶) میگوید موسی بن‌طلحه خود مهدی‌است (فائق) زمخشری نیز درحدیث هرج چنین میگوید دراحادیثی که هم اکنون بنظر خوانندگان میرسانیم آمده است که عمربن عبدالعزیز همان مردیست که زمین راپرعدل‌وداد میکند.

(ار) «جویره‌بن‌اسماء ازنافع،ازعمربن‌الخطاب گفت: ـ کاش‌میدانستم دوالتین کدام یك ازفرزندانم است که زمین‌را پرازعدل میکند ؟ از نافع‌از ابن‌عمر گفت : من‌شنیدم ابن عمر مکرر میگفت ایکاش میدانستم کدام‌یك از پسران‌عمر درصورت نشانی دارند وزمین را پرازعدل میکنند ؟ ! ابن‌عمر گفت ما بایکدیگر میگفتیم این امر تحقیق نیدا نمیکند تا وقتیکه شخصی ازفرزندان عمربااین امت برسد و در سیرت همانند عمر باشد وبصورت او خالی باشد ، گفت‌ما باخود میگفتیم این شخص بلال بن‌عبدالله بن‌عمراست زیرا درصورت خالی داشت ، گفت . تازمانیکه خداوند عمربن عبد العزیز را رسانید ومادرش ام‌عامر از نوادهای عمربن‌الخطاب بود.

یزید میگوید یکی‌ازچهاردایان سواری پدرعمربن عبدالعزیز روزی لگدی بصورت عمربن‌عبدالعزیز زد وصورت اورا شکافت ، درآنوقت‌پدرش خون از صورت اوپاك کرد ومیگفت تو سعادتمند میشی اگر جزاین همانند «اسح» بنی‌امیه باشی، عبدالله‌بن عبدالمجید حنفی گفت: یا عبدالجبار بن‌ابی

معین ! گفت شنیدم سعیدبن‌مسیب ومردی‌از او پرسیده گفت : ای ابا محمد! مهدی کیست ؟

سعیدباو گفت : ـ آیا داخل‌خانهٔ مروان شده‌ای ؟

گفت : ـ نه !

گفت: عمربن عبدالعزیز بمردم اجازه داده است، مرد دوید تا داخل خانه مروان شد ، امیررا دید در حالیکه گروهی بدور او اجتماع کردند ، پس بنزد سعیدبن مسیب بازگشت و گفت ای‌ابا محمد ! من‌داخل خانه‌شدم و کسی‌را ندیدم که بتوانم بگویم مهدی‌است.

سعید باصدای رسائی که منهم شنیدم گفت :ـ آیا آن اشج ، عمربن عبدالعزیزرا ندیدی که بروی تخت نشسته‌بود ؟

گفت : ـ بلی

گفت : ـ مهدی اواست.

(از) مسلمه‌بن عبدالعزیز گفت‌شنیدم عزرمی میگوید شنیدم محمد بن علی میگوید : پیامبر هنوز ازماست ومهدی‌ازبنی عبدشمس.وما جز عمربن عبدالعزیز دیگری‌را نمی‌شناسیم.

گفت این درخلافت‌عمربن عبدالعزیز بود ، سلم‌بن‌ابراهیم مارا خبر داد گفت :

ابوبکربن فضل‌بن موتم عکی ،برای من نقل کرد: ابویعقوب‌غلام هند بنت اسماء بمن گفت . به محمدبن علی گفتم : ـ مردم میگویند در بین شما مهدی هست!

گفت : ـ این‌حسن‌است ولی‌ازخانواده عبدشمس میباشد

گفت گویا مقصودش‌عمربن عبدالعزیز بود.

رجوع شود بطبری (۲ ۱۳۶۲ ص ۱۲ و بعد ازآن ویعقوبی چاپ Houtsma ج ۲ ص ۳۶۹ س۲).

ـ ٦ ـ

«سلیمان بن کثیر و کفیه»

کتاب خطی مقفی الکبیر مقریزی ، کتاب خانه ملی پاریس ورق ۸۰ ب

سلیمان بن کثیر خزاعی از نقباء بود. وقتیکه ابو جعفر ، برادر ابی العباس به نزد ابی مسلم آمد باو گفت : ـ ما میل داشتیم کارشما را تمام شده ببینم ، اکنون بحمدالله تمام شده است ، اگر اراده کنید آن را بر شما واژگون کنیم .

محمد بن سلیمان بن کثیر خداشی بود وچون دید مدرش امورا به ابی مسلم واگذار میکند بجان رنجید . چون ابی مسلم ظهور کرد و پیروز شد محمد را کشت ، سلیمان بنزد کفیه آمد ، کفیه همان کسانی هستند که بیعت کردند مالی نگیرند ودرصورت احتیاج مال آنها کرفته شود ، تا بهشت بروند گویند هر کدام یك کف دست کندم دادند و کفیه نامیده شدند ، و بآنها گفت: ـ ما بادست خود نهر آبی حفر کردیم ودیگری آب را درآن روان کرد. مقصود ش ابی مسلم بود.

این سخن بگوش ابی مسلم رسید و ازجانب او بهمدان شد ، همانوقت ابو تراب مبلغ ومحمد بن علوان مروروذی ودیگران رو دروی شهادت دادند که سلیمان خود انگورق برداشت گفت خداوندا صورت ابی مسلم را همانند

این انگور سیاه کن وخونش را بریز» ونیز شهادت دادند که فرزندش خداشی بود وبر نامهٔ امام بول نموده بود» ابومسلم ببعضی ازیاران خود گفت او را بخوارزم ببرید ، این عبارت را وقتی میگفت که اراده کشتن کسی را داشت و سلیمان بن کثیر کشته شد»

این معلومات مفصل شایان توجه وآن تحفه‌های کوچك جزئی در کتب بسیاری از مورخین عرب وارد نشده است مقریزی بعضی ازآنها را در کتاب (منازعه ودشمنی بین بنی امیه وبنی هاشم) وارد کرده است ، متاسفانه مقریزی هیچگونه اشاره‌ای بمصادر معلومات کتاب خود نکرده است ، بعید نیست که مورخین معاصر دولت عباسی تمام آنچه را که مختصر تماسی باشان وشوکت این دولت داشته است حذف کرده باشند و بسیاری از مطالب برجسته و اخبار را ذکر نکرده اند ، برخلاف مقریزی که در کنار عباسان آنرا می نوشت»

(پایان کتاب)